

کارگران جهان متحد شوید

ما ماه کمونیست ۱۶۵

مه ۲۰۱۲ - خرداد ۱۳۹۱

خالد حاج محمدی

اول ماه مه، کارگران و بورژواها

مقدمه: اول ماه امسال، ابعاد و دامنه جشنها، مراسمها، توقعات و دستاوردها، کمبودها و تجارب آن، و نگاهی به اینها برای کسب تجارب و درس گیری و خودآگاهی صفوف طبقه کارگر ضروری است. این کاری است که توقع می‌رود فعالین و رهبران دلسوز طبقه کارگر، و دست اندرکاران این امر انجام دهند. اینجا و تا آنجائی که اخبار فعالیتهای کارگری و تلاش طبقه کارگر برای شرکت در یک همبستگی طبقاتی و جهانی در ایران، منتشر شده است و همزمان توقعات و انتظارات جنبشهای مختلف از اول ماه مه بود، نگاهی گذرا خواهیم داشت. و خصوصا نگاهی به تحركات و اقدامات بورژواها که بسیار گویاتر و واقعی تر موقعیت و نقش طبقه کارگر و اول مه این طبقه را میتوان در آن دید، در اخر اشاره ای میکنم.

مراسمهای اول مه

اخبار منتشره از مراسمهای اول مه و برنامه هائی که در میان کارگران به این مناسبت پیش رفته است، اگر با سالهای قبل مقایسه کنیم، به نظر میرسد دامنه آنها وسیعتر و همه جانبه تر بوده است. اما از روی اخبار منتشر شده اولا در دنیای واقعی ابعاد تلاش کارگران خصوصا ابعاد تلاش در مراکز تولیدی و صنعتی ایران، در میان پرولتاریای صنعتی ایران، قابل اندازه گیری نیست و معمولا و به دلایل مختلف اخبار مبارزات و از جمله اعتراضات این بخش و فعالیتهای آنها در اول مه کمتر در میدیا منعکس میشود که اینجا جای پرداختن به آن نیست. با این وصف ما شاهد تلاشهای زیاد و البته پراکنده برای برگزاری جشن کارگران در شهرهای مختلف از تهران و خبازیهای مشهد تا بخشهایی از کارگران پتروشیمی ماهشهر، پالایشگاه لاوان و بندر عباس، عسلویه، فولاد مبارکه و ذوب آهن اصفهان، لاستیک دنا و مخابرات راه دور شیراز، شهرک صنعتی البرز، شهرک صنعتی کاوه، شهرک صنعتی ارگ جدید بم، شهرک صنعتی جابهار، تجمع اعتراضی در سنجند و تجمعاتی در شهرهای سقز، مهاباد و کامیاران

صفحه ۲

اعلامیه حزب حکمتیست

پایان اعتصاب

دو هزار زندانی فلسطینی

جهانی با معیارهای دو گانه

حدود دو هزار زندانی فلسطینی در اعتراض به حبس بدون محاکمه و بلا تکلیفی، حبس بدون مدرک و تفویض جرم که در اسرائیل به "مقررات حبس اداری" مشهور است، از ۱۷ آوریل دست به اعتصاب غذا زده بودند. تعدادی از زندانیان از مدتها قبل اعتصاب را شروع کرده بودند و طبق اخبار منتشره، تعدادی از آنها بیش از ۷۰ روز در اعتصاب غذا بسر بردند و وضع جسمی تعدادی از اعتصابیون وخیم اعلام شده است. دولت اسرائیل در مقابل این اعتصاب و اعتراضات، از زبان مسئولین زندانهای خود اعلام کرد که ملاقات بستگان اعتصابیون را قطع میکنند، همه اموال الکترونیکی آنها ضبط، و همزمان آنها را از بقیه زندانیان جدا میکنند.

در حمایت از این اعتراض، تظاهرات هائی در شهرهای مختلف فلسطین، بخصوص در نوار غزه، در دفاع از "جنبش

صفحه ۶

Hekmat Week 2012
4-11 June



در بزرگداشت زندگی پربرار

منصور حکمت

بزرگترین متفکر مارکسیست معاصر
هفته حکمت ۲۲-۱۵ خرداد



اسد گلچینی

جنبش مجمع عمومی

سنگ بنای تشکلهای

توده ای کارگران

مقدمه:

جنبش کارگری در ایران نیازمند تحولی است که با اتکا به خود و گروه ها و سازمانهای فعال در آن قادر به دفاع از خود شود. طبقه کارگر به این تحول نیازمند است تا همچنین بتواند ملزومات رودرویی همه جانبه با سرمایه داری و دولت را فراهم کند. دست یابی طبقه کارگر از جمله به تشکل های توده ایش مستلزم وجود این جنبش است.

تفرقه و پراکندگی بسیار وسیعی که در میان طبقه کارگر و رهبران و فعالین آن وجود دارد نتیجه شرایط سطح پائینی است که طبقه سرمایه دار و دولتهاش به کارگران تحمیل کرده اند. طبقه کارگر برای برون رفت از این موقعیت ناچار از ایجاد سازمانهای صنفی و سیاسی خود است. بورژوازی در ایران این شرایط را هیچگاه ایجاد نکرده است و این تومم که گویا ایجاد این تشکل ها در تحت حاکمیت این نظام ممکن است بدرجات زیاد دامن گیر فعالین این جنبش است، فعالیت های تاکتونی جنبش کارگری و فعالین و جریانات سیاسی این را نشان داده است. طبقه کارگر راهی غیر از تحمیل شرایط خود برای ایجاد سازمانهای صنفی و سیاسی اش بر طبقه سرمایه دار و قوانین حامی آنها ندارد. راه حل کارگران در رسیدن به این شرایط اساسا در اتکا به اعتراض و مبارزه خودشان است.

صفحه ۷

محمد جعفری

کرنولوژی صعود و

سقوط کومه له

صفحه ۱۲

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
Worker-communist Party - Hekmatisti



تحریم اقتصادی

کار و سرمایه "ملی"

در ایران

مصاحبه با ثریا شهابی

صفحه ۵

کمونیسم قبل و بعد

از منصور حکمت

سخنرانی کورش مدرسی

در مراسم بزرگداشت منصور حکمت

صفحه ۱۹

حزب حکمتیست و

شکاف غرب و ایران

مصاحبه با آذر مدرسی

صفحه ۳

منصور حکمت

"کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی"

صفحه ۱۷

برنامه هایی به مناسبت بزرگداشت زندگی

پربرار منصور حکمت

بزرگترین مارکسیست معاصر

صفحات ۲۰ و ۲۱



حضور گسترده فعالین حزب حکمتیست در

مراسم ها و میتینگ های اول مه

صفحه ۱۰

انتشار منتخب آثار شماره ۲ منصور حکمت

صفحه ۲

در صفحات دیگر میخوانید

صفحه ۶

*در ستایش "ناتو" - فواد عبدالمهی

صفحه ۱۰

*به اعضا و کادرهای حزب حکمتیست - آذر مدرسی

صفحه ۱۱

*حزب حکمتیست و کمپین برای شاهین نجفی- ثریا شهابی

صفحه ۱۱

*آواز دهل شنیدن از دور خوش است! - اسعد کوشا

صفحه ۱۵

*ما آدم زیاد کشته ایم، "نقی" تشریف بیاورید! - ثریا شهابی

صفحه ۱۶

* ILO و جمهوری اسلامی بعنوان نماینده کارگران- اسد گلچینی

صفحه ۲۱

* به مناسبت هفته حکمت - مصطفی رشیدی

آزادی، برابری، حکومت کارگری

اول ماه مه، کارگران و

و ... تا زندان قصر و زندان تبریز هستیم. و هنوز و بطور قطع این موارد کل تحركات كارگرى و كل مراسمها و تلاشهای مختلف برای جشن او مه را در بر نمیگیرد. همینجا جا دارد از همه تلاشهای کارگران و مردمی که در مراکز مختلف کارگری، در محلات و در کوه و دشت و زندان و... تلاش کردند، روزجهانی کارگر را جشن بگیرند و به شیوه های مختلف این سنت سوسیالیستی کارگری را حفظ کنند قدردانی کرد. با همه اینها چند مسئله در اول مه امسال که در میان فعالین کارگری و سوسیالیستها مورد بحث است را اشاره ای میکنم.

پراکندگی مراسمها، عدم قطعنامه مشترک

پراکندگی تحركات اول مه واقعی است، این مختص به سال ۹۱ نبوده است و در سالهای قبل هم این مشکل را داشته ایم. دلیل اصلی این ماجرا در سطح و توان و موقعیت کنونی طبقه کارگر در مقابل بورژوازی ایران و توازیی است که به ما تحمیل کرده اند که وارد آن نمیشوم. اما نکته ای که بیشتر مورد اشاره است یا به شیوه های مختلف بیان میشود این است که در سالهای قبل سطحی از اتحاد موجود بود. قبلا تشکلهای کارگری موجود، مثل شرکت واحد و هفت تپه همراه با کمیته های هماهنگی و پیگیری و اتحادیه آزاد و... متحد قطعنامه داده اند، مراسم مشترک از جمله در تهران اعلام کرده اند و... ، اتفاقی که امسال نیفتاد. به نظر من این نگاه و این ارزیابی واقعی نیست. بطور قطع کار متحدانه شرکت واحد و هفته تپه همراه بقیه ارزشمند بود، و تلاشهای همه کسانی که این اتحاد را بوجود آوردند قابل ارج. اما بخش زیادی از مراسمها در سالهای قبل و حتی تا هم اکنون هم، مهر بخش خاصی، جمع خاصی، کارخانه و رشته خاصی را بر خود نداشت. مثلا زمانی که مراسمی در پارک لاله تهران اعلام میشد و حتی امضای این تشکلات را هم برخود داشت، در دنیای واقع کارگر هفت تپه و حتی شرکت واحد که بلاخره مرکز آن در خود تهران است نبود که رنگ و مهر خود را به مراسم میزد. جمع کارگران این مراکز و این دو تشکل نبود که جمع میشدند، بلکه نهایتا فعالیینی از این تشکلات، همراه طیفی انسانهای معترض از کارگر و دانشجو و جوان تا .. در مراسم شرکت میکردند. در نتیجه خود تجمع تازه اگر برگزار میشد، دست کارگران شرکت واحد و هفت تپه و ایران خودرو را در دست هم نمیگذاشت. از نتیجه کل تلاشها و فداکاریها قابل ارج تشکلات فوق و فعالینشان، موقعیت کارگران حتی در این مراکز بهبود جدی پیدا نمیکرد، اتحاد آنها و خودآگاهی آنها تغییری جدی نمی یافت و تعهدات مشترک و پیمانی جدی برای ادامه مبارزه این بخشها جهت بهبود زندگی خود در دستور گذاشته نمیشد. در نهایت تجمعی برپاشده بود و اعتراضاتی صورت گرفته بود با هزینه های سنگین بدون تاثیری جدی و ثمره ای زیاد در ایجاد اتحاد کارگری.

اگر به تحركات امسال نگاه کنیم که ظاهرا قطعنامه مشترکی هم در جریان نبوده است و اگر از اکسیون در خیابان که حتما زمانی ضروری خواهد شد، کمی فاصله بگیریم، شاهد دو اتفاق یا نمودهائی از دو اتفاق هستیم که با هر ارزیابی و کم و کاستی که طبقه کارگر با آن روبرو است، ارزشمند و امیدوار کننده است. یکی از این مسائل بروزات تلاشی برای بازگرداندن جشن اول مه به مجامع و کارگری است. اینکه بخشی از کارگران

پتروشیمی قبل از اول مه اعلام کردند که در این روز در پتروشیمی ماهشهر به یاد کارگران زندانی و به مناسبت اول مه ۱۰ دقیقه سکوت میکنند و کارگران نفت و گاز و.. را مورد خطاب قرار میدهند. یا طبق اخبار منتشره امسال در شهرک صنعتی الیز، شهرک صنعتی کاوه، شهرک صنعتی چابهار کارگران به مدت معینی از ده دقیقه در شهرک صنعتی البرز و کاوه تا یک ساعت در چابهار دست از کار میکشند. یا در خیزازیهای مشهد باز بر مبنای اخبار منتشر شده، از ساعت ۱۰ صبح کار تعطیل میشود و یا جمعی از کارگران عسلویه، کنگان، پتروشیمی های ماهشهر، پالایشگاه لاوان و بندرعباس در جائی دور هم جمع میشوند. و یا موارد دیگر که کارگران سرامیک یزد، فولاد مبارکه و ذوب آهن، مخابرات راه دور و لاستیک دنا به کوه رفته اند. اینها هر چند پراکنده و هر چند ابعاد آن کوچک است، اما بلاخره معلوم است که کارگران فلان مرکز با همه توان و ارزیابی خود ۱۰ دقیقه سکوت یا تعطیلی ۱۰ دقیقه، یک ساعت یا یک روز کار را در دستور خود گذاشته اند.. از دل این اتفاق اتحادی صورت گرفته است، با عث نزدیکی تعدادی و دوستی و همبستگی تعدادی از کارگران که زیر یک سقف جمع میشوند و با یک صاحب کار و تحت یک شرایط کار میکنند شده است. این آن خصلت کلاسیک و عمیقا کارگری است که در سالهای قبل کمتر نمایان بود.

نکته بعدی اینکه تحركاتی هر چند کوچک در مراکز صنعتی و میان پرولتاریای صنعتی ایران در اول مه صورت گرفت. مرکز ثقل و اقعی این تحركات دیگر کارگران اخراج شده که بخش ضعیف طبقه ما از نظر نقش آنها در اقتصاد هستند، یا کارگران بیکار و یا حتی دانشجو و دانش آموز و ناراضیان از حکومت نبودند. این اتفاق و نموده‌ای آن برای کل طبقه کارگر ارزشمند است. اگر سنت سوسیالیستی کارگری اول مه به میان خود کارگران و به عنوان جشن طبقاتی و همبستگی طبقاتی کارگران با همه کارگران جهان برگردد و از دست سنتهای دیگر در میان احزاب چپ و به عنوان ابزار اعتراض همه با هم در خیابان خارج شود، پیشروی جدی برای طبقه کارگر و برای کمونیسم است.

نکته بعدی قطعنامه های مشترک است. اولاً تقریبا همه قطعنامه هائی که امسال داده اند و حتی قطعنامه های اول مه در سالهای قبل و مطالباتی که در این قطعنامه ها اشاره رفته است، همگی خوب و ارزشمند و بیان مطالبات واقعی طبقه کارگر است. اما قطعنامه اولاً باید بیان واقعی کارگران یک مرکز کارگری، یک محل کار، یک رشته، یک صنعت و یک شهر باشد. لابد و همیشه تعدادی که معمولا پیشروان و رهبران کارگری اند پا جلو می گزارند و قطعنامه و.. مینویسند که این هم لازم است هم مهم. اما اعلام این از جانب بخشی از کارگران و فعالین کارگری و فعالین چپ، کاری که قبلا میشد، تا تبدیل این به کیفرخواست کارگران مثلا پتروشیمی ماهشهر یا تبریز، یا ایران خودرو و یا کارگران هفت تپه و شرکت واحد، یک چیز دیگری است. مهم این است قطعنامه، منشور مطالباتی و .. در چهار مرکز کاری به مطالبه کارگران آن مراکز تبدیل شود و حول آن و به عنوان امر مشترک اتحادی صورت گرفته باشد. شرکت توده کارگران در هر ابعادی که ممکن باشد شرط اول و اساسی است که نیرونی را پشت قطعنامه می آورد و بسپج

و متحد میکند. به درجه ای که تلاش شد سنت اول مه به میان مراکز کارگری

کمونیست ۱۶۴

برگردانده شود و به درجه ای که تحركاتی در مراکز کارگری در اول مه صورت گرفت، قطعنامه های فعالین کارگری و فعالین چپ هر چند دلسوز و فداکار حاشیه ای شد. و این اتفاق لازم بود و این اتفاقی مثبت است. اتحاد حول مطالبات، قطعنامه مشترک حیاطی و پیشروی مبارزه کارگری را میرساند به شرطی که توده کارگر در مراکز ی را حول خود جمع کرده باشد و به قطعنامه واقعی آنها تبدیل شده باشد. کاری که نیاز به یک کار جدی از پیشی و تلاش و آگاهگری برای شراکت و دخالت توده کارگران در مراکز کار و از پایین را با خود دارد. این با کار آکسیونی و تبدیل قطعنامه به ابزار و پرچم کاری که در دنیای واقعی نه نیروی پشت خود دارد و نه جائی هم اتحادی ایجاد کرده است کاملا متفاوت است. و آنچه امسال اتفاق افتاد در این جهت بود و لذا مثبت و واقعی تر بود.

توقعات از اول مه

توقعات مختلفی در میان خود کارگران، در میان احزاب و گروه‌ای چپ از اول ماه مه وجود دارد. از تلقی چپ ایران و سازمانها و احزایی که به خود کمونیست میگویند شروع میکنم. توقع از اول مه بستگی به این دارد خود آدم یا خود احزاب و گروهائی که صاحب این توقعات هستند کجا ایستاده اند و از منظر منافع چه طبقه ای به اول مه نگاه میکنند. نگاهی به مراسمهای اول مه در کشورهای اروپائی، به ترکیب جمعیت، به پرچمهایی که علم میشود و به سخنرانان و توقعات اعلام شده در این مراسمها، متاسفانه برای هر کارگر کمونیستی عمده تا و اکثرا تهوع آور است. اول مه در طول دهه های متمادی و با تلاشی جدی از جانب بورژوازی، ملی شده است، از سنت سوسیالیستی کارگری و از مضمون جهانی و اتحاد طبقاتی کارگر به عنوان یک طبقه در مقابل کل بورژوازی تهی شده است. به روز ملیتها و خلقا و اقشار ناراضی از هر نوع، جز سنت سوسیالیستی طبقه کارگر تبدیل شده است. در بخش عمده این مراسمها جز پرچم قرمز نشانه ای از اول مه و سنت سوسیالیستی کارگری آن پیدا نیست. انواع گروه‌ای قومی، ناسیونالیستی، احزاب راست و چپ بورژوائی در حاکمیت یا اپوزیسیون و انواع گروه‌ای حاشیه ای و بی ربط به کارگر با دهها پرچم ملی و قومی و ... به نام روز جهانی کارگر جمع میشوند که بخش اساسی آنها ضد کارگردند و در مقابل هر انقلاب کارگری علیه آن مسلح میشوند و دمار از روزگار کارگر در می آوردند.

میخواهم بگویم که توقعاتی که در میان ۹۹ درصد احزاب حتی چپ و جریاناتی که به خود سوسیالیسم میگویند از اول مه هست، علیه سنت سوسیالیستی کارگری اول مه و همبستگی جهانی و طبقاتی کارگران است. به کارگر و به کمونیسم طبقه کارگر، به منافع طبقه کارگر و به درد و رنج این طبقه و به زندگی این طبقه مربوط نیست.

توقع رایج از اول مه آکسیون علیه رژیم است و حتی نه آکسیون علیه جمهوری اسلامی به عنوان نماینده بورژوازی ایران. آکسیون خیابانی علیه رژیم و سران آن به عنوان یک باند، علیه بیت رهبری، علیه خامنه ای و احمدی نژاد به عنوان نماد حکومت مذهبی نه رهبران سرمایه و نمایندگان بخشهایی از بورژوازی ایران. درک چپ از فقر و محرومیت و عاملین آن طیفی آخوند و ملا عقب افتاده و... است که با نیروی نظامی و مرکز اطلاعات و ... خود را تحمیل کرده اند و از هر تحرکی و هر مناسبتی از جمله مناسبت

روز جهانی کارگر توقع یک قیام علیه این جمع را دارند. فکر میکنند با برداشتن این طیف کار تمام است، یا الاقل آنها به اهداف خود رسیده و یا نزدیک شده اند. در حقیقت کارگر را فراخوان میدهند که به خیابان بیایند و همراه مردم ناراضی نیاز این چپ و آرزوی او را به ثمر برسانند. آنها هم کارگر را میخواهند که امرشان را پیش ببرد مثل بقیه. به هر میزان دوز آوانتوریستی این آکسیون بالا باشد، چپ ایران راضی تر است و با آب و تاب بیشتری در مورد اول مه میگویند. اول مه در ذهنیت این چپ از ماهیت اولیه خود خارج شده است و به جای جشن کارگری به عنوان بخشی از طبقه جهانی کارگر، به عنوان یک طبقه در تمایز با همه طبقات و اقشار دیگر، تبدیل شده است به روزی که در آن همه با هم در گوشه ای جمع شدن و علیه جمهوری اسلامی شعار دادن و بعد هم لابد حمله پلیس و دستگیری تعدادی وسیع و بدنبال کمپین برای آزادی آنها.

از زاویه این چپ اگر نگاه کنید جز در سندنج شاهد تحرك خیابانی نیستیم و لذا بقیه مسائل که برای کارگر پتروشیمی و ذوب آهن و بقیه مراکز مهم است، مورد توجه این چپ نیست. آنچه که امسال اتفاق افتاد این بود که به درجه ای که کارگران در مراکز کار، کارگران در مراکز صنعتی تکانی خوردند، این سنت و این توقع کنار زده شد. در دنیای واقعی توقع چپ موجود یا توقع و سنت رایج، اعتراض کارگری نیست. نارضایتی خرده بورژوا و روشنفکران بورژوا از استبداد و فضای اسلامی و اسلامیت جمهوری اسلامی ایران و غیره است که زیر بیرق سرخ بیان میشود. در این میدان اسم و رسم کمونیست بر احزاب و جریانات فوق و پرچم قرمزشان تنها یک تابلو است. به هر میزان خودآگاهی طبقه کارگر به این سنت و بیگانگی آن به زندگی این طبقه بالا برود، قدمی به سنت سوسیالیستی و کارگری از جمله در اول مه نزدیک شده ایم. این است که هر تکانی که کارگر صنعتی میخورد بیش از همیشه توقع اقشار ناراضی و احزاب این سنت در ذهنیت خود این طبقه و در ذهنیت جامعه بیربط تر و تاثیرات آن عملا در ذهنیت و عمل و تحرك کارگری ناپدید میشود.

اما از زاویه هر کارگر کمونیستی اول مه روز همبستگی بین المللی طبقه کارگر است. روز اعلام همبستگی طبقاتی به عنوان یک طبقه جهانی در تمایز با منافع همه اقشار و طبقات دیگر است. مناسبتی است که کارگران جشن خود را میگیرند، دور هم جمع میشوند همراه با خانواده هایشان جشن و شادی میکنند. لذا معیار موفقیت نه میزان شعار بر ضد رژیم و شلوغی در خیابان که میزان نزدیک شدن، میزان متحد شدن و میزان وصل شدن به هم و میزان خود آگای به موقعیت خود به مثابه طبقه کارگر و نقش خود در زندگی جامعه است. لذا و به هر میزان این جشنها، مراسمها، دید و بازدیدها و بحث و مشورت و سخنرانی ها، آنها را به این هدف نزدیک کرده باشد و خود آگاهی این طبقه را بالا برده باشد و دست چهار کارگر را در دست هم گذاشته باشد، جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در مقابل سرمایه قدمی به جلو برداشته است. به هر میزان در این مناسبتها کارگر به وجود خود به عنوان طبقه ای جهانی در مقابل کل سرمایه پی برده باشد و خودآگاه شده باشد، به همان میزان به انقلاب کارگری نزدیک شده ایم. بحث من مخالفت با خیابان نیست، و ممکن است روزی همه کارگران یا بخشی از کارگران نفت و پتروشیمی و ایران خودرو و ... نیروی خود را جمع کرده و به خیابان بیایند، ممکن است

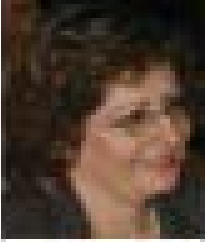
روزی میدان های اصلی شهرها را به محل تجمع خود تبدیل کنند، اما شروع این تحرك بدوا بر اتحاد در محل و اتحاد بخشهای مختلف متکی است. بدوا معلوم است که کارگران چند مرکز کارگری هستند که از نظر خودشان و با درجه اتحاد و قدرتی که دارند میتوانند خود را تحمیل و در یک سالن بزرگ ورزشی ، در یک پارک و یا در میدان مرکزی شهر تجمع کنند. ما هنوز متاسفانه با این فاصله زیادی داریم و اما در همه این شرایطها و در همه این حالات اصل بر تجمع و اتحاد کارگران است.

بورژواها و اول مه ۹۱

امسال و بیش از هر سال و بیش از همه نیروهای چپ، ما شاهد تلاش و تحرك بورژوازی ایران در اول مه بودیم. صف وسیعی از سران حکومت و دستگاههای آنها، تشکلات دولتی و... تا احزاب و شخصیتهای بورژوا به مناسبت اول مه کارگران را خطاب قرار دادند. روز کارگر را تبریک گفتند، بر جایگاه طبقه کارگر و اهمیت آن انگشت گذاشتند و همزمان به بخشی از معضلات و مشکلات این طبقه اشاره کردند. و همه آنها طبقه کارگر ایران را برای امر خود فراخوان دادند. در این صف میتوان به پیامهای خامنه ای، رفسنجانی، احمدی نژاد، علیرضا محبوب تا سران جنبش سبز و تا رضا پهلوی، جبهه ملی و حزب دمکرات کردستان اشاره کرد. اینها در حقیقت تنها بخشی از این نیروها و شخصیتها را در بر میگیرد و لیست بسیار بلند بالاتر است. اگر کسی بخواهد موقعیت و وزن طبقه کارگر ایران را بداند، مطلقا تحركات کارگران در اول مه و اخبار آن جواب نیست، باید به عکس العمل بورژوازی و بسجی که میکند و فضائی که ایجاد میکند توجه کرد، این به مراتب از اولی گویاتر است. در این زمینه توجه به چند نکته مهم است.

اولین مسئله موقعیت و وزن طبقه کارگر و خودآگاهی بورژوازی ایران است. امروز ایران یکی از کشورهای صنعتی خاورمیانه است با یک طبقه کارگر صنعتی وسیع. و بورژوازی ایران از هر کس و جریان دیگری به این آگاه است. هم اهمیت و جایگاه طبقه کارگر ایران و هم جایگاه این نیرو در هر نوع پیشروی اقتصادی و تولید و باز تولید سرمایه و کسب سود را میفهمد و هم خطر این طبقه برای موجودیت سرمایه. هیچ کس و جریانی بهتر از بورژوازی ایران که از گذشته خود و از انقلاب ۵۷ ایران به خوبی درس گرفته است، این دو وجه از مسئله یعنی اهمیت طبقه کارگر و خطر آن را نمیداند. میفهمد که بدون راضی کردن و قناعت این طبقه تولید سود سرمایه و گردش چرخ سرمایه ممکن نیست . و این کسب رضایت و قناعت در میان طبقه کارگر تنها با سرکوب مقدور نیست. سرکوب همیشه ابزار مهمی در دست بورژوازی است و خواهد بود. اما وادار به تمکین کردن کارگر و به قناعت او ، به سکوت کشاندن و راضی بودن به موقعیت کنونی احتیاج به کار وسیع سیاسی و همه جانبه دارد، کاری که بورژوازی از همه نیروهای سیاسی از همه چپ بیشتر با طبقه کارگر میکند. و برای این باید اول وجودش را برسمیت بشناسد و مستقیم خطابش قرار بدهد. تامین دفاع از سرمایه "ملی" و رشد اقتصادی و بالا بردن سودآوری سرمایه، در گرو راضی کردن طبقه کارگر است و به همین دلیل چند ماه گذشته و در اول ماه مه هم متا شاهد تبلیغات وسیع و همه جانبه مهره های اصلی جمهوری اسلامی از خامنه ای تا خانه

◄



حزب حکمتیست و

شکاف غرب و ایران

مصاحبه کمونیست با آذر مدرسی

کمونیست: مذاکرات بغداد هم به پایان رسید و توافقاتی میان جمهوری اسلامی و دول غربی صورت نگرفت. اما علیرغم این فضای تهدیدات نظامی، به شدت فروکش کرده و ظاهراً چه جمهوری اسلامی و چه دول غربی عقب نشینی هایی کرده‌اند. به نظر شما چه عواملی دو طرف دعوا را وادار به این عقب نشینی ها کرده است؟ آشتی یا ادامه تنشج، صلح یا حمله نظامی کدامیک را محتمل میبینید.

آذر مدرسی: اینکه این دور از مذاکرات به نتیجه رسیده یا نه مسئله اساسی نیست. نکته و مسئله مهم عقب نشینی هایی است که طرفین کرده اند. امروز از شاخ و شانه کشیدنهای جمهوری اسلامی خبری نیست و شخص ولی فقیه که سمبل و نماینده ضدیت کامل با امریکا و نماینده یک رکن مهم هویت سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه بود، برای تضمین موفقیت مذاکرات، راسا بر آن نظارت میکند. ولی فقیه اعلام میکند که استفاده از سلاح هسته ای حرام است، رئیس مجلس اعلام میکند که ایران قصد ندارد به ابر قدرتی در منطقه تبدیل شود و کل تبلیغات تند و آتشین ضد امریکائی از جانب بالاترین مقامات و مراجع و دستگاههای تبلیغی جمهوری اسلامی متوقف شده و جای آنرا تلاش برای رسیدن به توافق و بازی های دیپلماتیک با هدف کم کردن فشار اقتصادی و لغو تحریمها گرفته است. اعتراض بخشها و محافلی از حاکمیت به برقراری رابطه با امریکا به شدت حاشیه ای شده است. از این زاویه جمهوری اسلامی در حال یک چرخش جدی و اساسی در سیاست و حتی میانی هویت سیاسی- ایدئولوژیک خود، هویت ضد امریکائی، نماینده اسلام سیاسی در منطقه، است. چرخشی که منتها است در عرصه های اصلی سیاست در جریان است و سیاست "معتدل" امروز ولی فقیه در مذاکرات هسته ای بخشی از این چرخش عمومی تر و بنیادی تر در جمهوری اسلامی است. نظارت مستقیم ولی فقیه بر پروسه مذاکرات برخلاف تبلیغات میدیا،

جمهوری اسلامی را تعقیبب میکنند. عکس‌العملها به این مذاکرات متفاوت بوده. بخشی از اپوزیسیون موضعی انتقادی به غرب دارند که چرا به جمهوری اسلامی آوانس میدهد و سازش میکنند.

آذر مدرسی: زندگی بخش اعظم اپوزیسیون راست (سلطنت طلبان، جمهوریخواهان، لیبرالها، جریانات قومی و...) در ایران سنتا تابعی از معادله قدرت میان دول غربی و جمهوری اسلامی بوده. این جریانات همیشه با حساسیت و نگرانی به رابطه دول غربی با جمهوری اسلامی نگاه کرده و نگران آشتی و بهبود رابطه جمهوری اسلامی با دول غربی و بویژه آمریکا بوده اند. اگر بهبود رابطه و کم شدن تنشج برای بخشی از رژیم، که ضد امریکائی گری بخشی از هویتش است، مسئله مرگ و زندگی و تجدید نظر در هویت جمهوری اسلامی است برای این بخش از اپوزیسیون هم بهبود رابطه امریکا و جمهوری اسلامی مسأله بقاء و ادامه حیات سیاسی است. تیرگی رابطه و تنشج معمولاً امید ایفای نقش را در دل این عده زنده میکند و بهبود رابطه مایه دلخوری و دلسردی شان میشود. غش و ضعف کردن این جریانات تابعی از سیاست دول غربی و در راس آن آمریکا است.

این جریانات با حمله آمریکا به عراق، با دخالت نظامی ناتو در لیبی، با تحریم اقتصادی ایران جان میگیرند، کفش و کلاه میکنند، جلسه و سمینار برگزار میکنند، لابی شان را فعال میکنند، طرح های مختلفی برای ایفای نقش خود ارائه میدهد، قلمپایشان به کار می افتد و در فوائد دمرکاسی، حق مردم در انتخاب و مطلوب بودن جریان خود بعنوان آلترناتیو میپوشند. این ها نبض شان، نه با نفرت مردم از جمهوری اسلامی و نه با اعتراض و مبارزه آنان میزند و نه با بیحقوقی و استبدادی که در این جامعه هست مشکلی دارند. برعکس سیاست این جریانات تماماً تابعی از سیاست آمریکا و سرنوشتشان کاملاً به آن گره خورده است.

حتماً به یاد دارید که جریانات ناسیونالیست ایرانی پرو غرب، پس از حمله امریکا به عراق چه انرژی گرفته بودند و چه امیدی به اینکه ارتش نجات بخش آمریکا ایران را مثل عراق آزاد خواهد کرد، پیدا کرده بودند و در تلویزیونهای لس آنجلس با حرارت تمام میخواستند که آمریکا باید مردم ایران را هم نجات دهد و بعد از

عراق نوبت ایران است! طرحهای کنگره ملی، شورای رهبری، پارلمان موقت در تبعید، رفراندم، هیچکدام جدید نیستند، این ها طرح های کل اپوزیسیون راست و همگی بر متن دخالت و حمله نظامی آمریکا بود. اگر دیروز چلی الگوی آقای پهلوی بود، امروز شورای ملی لیبی الگوی ایشان و کل اپوزیسیون راست شده است.

طبیعی است برای این جریانات آشتی غرب با جمهوری اسلامی نقش بر آب شدن همه رویاهایی است که برای به قدرت رسیدن داشتند. آشتی غرب با جمهوری اسلامی یعنی بریاد رفتن آرزوی کل اپوزیسیون راست. اگر مولفه دول غربی و بویژه آمریکا را از تمام سناریوها و طرحهای دیروز و امروز این اپوزیسیون حذف کنید چیزی از آن باقی نمی ماند. "انتخابات آزاد" آنها بر متن دخالت نظامی معنی داشت. "شورای رهبری" شان با حمایت و به رسمیت شناختن آمریکا میتوانست به اهرمی برای قدرت گیری تبدیل شود. "پارلمان در تبعید" هم به امید به رسمیت شناخته شدن از طرف غرب طراحی شده بود. آشتی غرب و امریکا با جمهوری اسلامی پایان بهار زندگی این جریانات بعنوان اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. دلیل نگرانی و اعتراض به سازش و کوتاه آمدن و اصرار بر ادامه تنشج برخلاف تبلیغات پوچ و سطحی این جریانات در مورد حقوق بشر و استبداد و ... که اساساً مساله بقاء این جریانات بعنوان اپوزیسیون مقبول و قابل برای غرب است. این جریانات بهتر از هر کسی به پراگماتیسم آمریکا آشنا هستند و تا بحال هم چوب آنرا خورده اند.

مولفه ای که امروز اضافه شده این است که در کنار اپوزیسیون راست بخشی از اپوزیسیون که به نام چپ، سوسیالیست و کمونیست فعالیت میکند هم از "آشتی" و کم شدن تنشج میان جمهوری اسلامی و آمریکا نگران است. ظاهراً برای این چپ هم فشار آمریکا و کمپینهای آمریکا و دول غربی علیه جمهوری اسلامی بخشی از صورت مسأله بقا و موضوعیت دادن به حیات سیاسی شان است. در تبیین این بخش هم تحریم اقتصادی و تهدیدات نظامی و حمله نظامی، امکائی برای ایفای نقش و حفظ ظاهر رادیکال و ضد رژیمی است. در معادلات این بخش هم مردم و مشقات زندگی‌شان جائی ندارد.

تا جاییکه به طبقه کارگر و ما کمونیستها بر میگردد ما به بهبود یا تیره شدن رابطه جمهوری اسلامی با غرب و آمریکا، بعنوان مولفه و داده‌ای که روی شرایط مبارزه ما و طبقه کارگر برای سرنگونی جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب اند که انزوای جمهوری اسلامی و مهمتر از آن ادامه فشارهای سیاسی و اقتصادی بر جمهوری اسلامی، میتواند فرجه ای برای کارگر و مردم آذیخواه برای وزیر کشیدن جمهوری اسلامی ایجاد کند. نظر شما چیست؟

کمونیست: در این تردیدی نیست که جنگ و فضای جنگی و هم‌زمان تحریم فشارهای زیادی به طبقه کارگر و مردم می آورد. اما بخشی از نیروهای سیاسی بر این عقیده اند که انزوای جمهوری اسلامی و مهمتر از آن ادامه فشارهای سیاسی و اقتصادی بر جمهوری اسلامی، میتواند فرجه ای برای کارگر و مردم آذیخواه برای وزیر کشیدن جمهوری اسلامی ایجاد کند. نظر شما چیست؟

آذر مدرسی: اگر انزوای جمهوری اسلامی از طرف دول غربی بدلیل استبداد حاکم بر جامعه، بدلیل نسل کشی فجیعی که سران این ' رژیم انجام داده اند باشد صورت بگیرد؛ اگر مجامع بین المللی بدلیل آپارتاید جنسی و ضدیت آشکار این رژیم با زندگی، سعادت و رفاه کارگر و بخش اعظم کارکن این جامعه با جمهوری اسلامی قطع رابطه کنند و اگر دول "متمدن غربی" بدلیل سرکوب و اعدام و ترور و خفکان و توحش و بربریت جمهوری اسلامی آنرا تحت فشار سیاسی بگذارند؛ و آنرا به رسمیت نشاسند؛ حتما این فشارها وضعیت جمهوری اسلامی را در مقابل مردم ضعیفتر میکند و حتما مردم و طبقه کارگر را در موقعیت بهتری در مبارزه با آن قرار میدهد. اما این "اگر ها" در دنیای واقعی هیچوقت متحقق نشده و نمیشود.

هیاھوی تبلیغاتی دول غربی در مورد "اعتراضشان به اعدامها" و آمارهای امنستی و کمپینهای تبلیغی را نباید مبنا قرار داد. در دنیای واقعی جمهوری اسلامی از جانب همه دول غربی به رسمیت شناخته شده است. و دعوی آنها با این رژیم، بر سر هر چه باشد بر سر آزادی و رفاه و سعادت مردم در ایران نیست. همین روزها کنفرانس سازمان جهانی کار است و علیرغم سالها اعتراض سازمانهای کارگری در ایران و سراسر دنیا، این سازمان "محترم" و "مدافع حق کارگر" کماکان جمهوری اسلامی را به عنوان عضو محترم این سازمان قبول میکند. جمهوری اسلامی عضو سازمان

اول ماه مه، کارگران و

به عنوان منفعت کل جامعه و از جمله طبقه کارگر و برای منحرف کردن این طبقه و آوردنش به زیر پرچم خود قرار دهند.

به حزب دمکرات کردستان که به کارگران به مناسبت اول مه پیام داده است و انصافا غیر از سوسیالیسمش در بقیه مسائل همان مسائلی را گفته است که اغلب چپ ایران گفته اند، این حزب وجود کارگر را در کردستان برسمیت نمیشناخت. همیشه میگفت همه کرد هستیم، ما به آن صورت کارگر نداریم. اما امروز و زمانی که مراکز مهم کارگری از پتروشیمی گرفته تا انواع مراکز صنعتی و سد سازی و.. در کردستان با چند هزار کارگر موجودند، و زمانی‌که رهبر کارگر در شهر سقز به فرانسه دعوت میشود و سخنرانی برایش میگذارند، دیگر حتی حزب دمکرات هم مجبور است، اول وجود و موقعیت این طبقه را برسمیت

بشناسد تا بتواند از راه بدرشس ببرد و تا بتواند به نام کارگر کرد، تحمیش کند. حزبی که در همه دورانهای مختلف در کنار صاحب کوره پزخانه با نیروی مسلح خود علیه کارگر اعتصابی می ایستاد و

حتی کمونیست خوشنام در میان آنها را ترور میکرد، امروز پیام اول ماه مه را خطاب به کل کارگران ایران میدهد.

مسئله این نیست که رضا پهلوی، یا جبهه ملی و یا حزب دمکرات، فرق کرده اند با دمکرات شده اند. جبهه ملی اکنون هم اگر تحرکی کارگری اتفاق بیفتد تلاش میکند دهها بازرگان دیگر را به میانشان بفرستد تا بگوید تمام کنید، شورا پورا مالیده و اگر جواب ندهند اعتصابشان را به خون میکشد. یا رضا پهلوی و سران سبز و حتی حزب اکثریت فردا و زمانی که سرمایه احساس خطر کند، علیه کارگر اعتصابی به اعتصابش خون می پاشند. اینکه همه اینها به کارگر قسم میخورند از طرفی مثبت است، این کارگر است که خود را تحمیل کرده است، آنها هزار برابر قیام ۵۷ ایران ضدکارگر تر و آگاهتر به منافع خود و بی توهم تر در به خون کشیدن کارگر اعتصابی هستند. هدف آنها تحمیق طبقه کارگر است کاری‌که روزانه صورت میگیرد. و خطری که برای ما موجود است، تأثیرات این تحمیق و تبلیغ روزانه آنها است که اتحاد و تشکل و

خودآگاهی طبقه کارگر را نشانه گرفته اند و دنیایی سموم ملی و ناسیونالیستی و دنیائی توهم در صفوف طبقه ما ایجاد میکند. این اوضاع از کارگر کمونیست که هر جریان و جمع کارگری میطلبد که هزار بار بیشتر تمایز منافع خود و استقلال طبقاتی صف خود، صف طبقه کارگر و جدائی منفعت این طبقه از همه اقشار و طبقات دیگر را به خود آگاهی طبقه کارگر تبدیل کنند.

به عنوان خاتمه:

به عنوان خاتمه اگر بخواهیم به موقعیت طبقه کارگر، و به توان و نقش آن و به خطر آن برای بورژوازی نگاه کنیم، به نظرم این را در تصویری که همه بورژواها و احزاب اصلی بورژوائی داده اند، در تلاش همه جانبه آنها و تلاش نقشه مند آنها علیه کارگر و سنت سوسیالیستی اول مه قابل مشاهده است. اینجا را باید دید تا تصویری همه جانه از طبقه کارگر بزرگ و صنعتی، از پروتلاریای ایران و قدرت عظیم بالقوه آن را داشت. تحرکات کارگری در اول مه این تصویر از موقعیت طبقه کارگر را نمیدهند و در

دنیای واقعی هم در این اوضاع و توازن نمیشد این توقع را داشت. تحرکات اول ماه به امسال بیش از گذشته به سنت کارگری، سوسیالیستی و انترناسیونالیستی کارگری نزدیک بوده است. تغییری که از اتکا به کارگران یک واحد تا یک مرکز و یک شهر و.. قابل دیدن است، هنوز بسیار کوچک و اولیه است، اما در همین سطح ارزشمند است. ارتقا آن و بازگرداندن این سنت سوسیالیستی به درون خود کارگران و به عنوان جشن انترناسیونالیستی کارگری بر دوش کارگران کمونیست است.

باز اول ماه مه امسال به هر میزان به امر کارگر صنعتی تبدیل شد، یا جنب و جوشی هر چند کوچک در این بخش نمایان بود، سنتهای غیر کارگری، اعتراض روشنفکر و خرده بورژوائی که خود را چپ و دوست کارگر میدانند و به نام کارگر امیال خود را و اعتراض خود را بیان میکند و ذهن کارگر را معشوش میکند، تأثیر آن بر فضای اول مه و بر ذهنیت کارگر حاشیه ای و بی‌ربط‌شد.

۱۸ مه ۲۰۱۲

حزب حکمتیست و شکاف غرب و ایران

ملل است و هیچیک از دول "محترم غربی" صدایشان هم در نمی آید. به "برکت" تقابل قدرت های امپریالیستی، جمهوری اسلامی با بلوک روسیه، چین، برزیل روابط سیاسی اقتصادی خود را دارد. از این نظر بطور واقعی انزوایی در کار نیست. در اصل، این رابطه ایران و امریکا است که حسنه نیست. در همین رابطه اگر قبول کنیم که مهمترین دلیل انزوای جمهوری اسلامی هویت سیاسی ایدئولوژیک رژیم است، برعکس برقراری رابطه با امریکا یک تجدید نظر جدی در این هویت سیاسی – ایدئولوژیک رژیم و کمرنگ شدن هویت اسلامی و ضد امریکائی رژیم است. امری که برای بخشی از جمهوری اسلامی به معنی مرگ جمهوری اسلامی است. این یکی از جدالهای اصلی جناحهای درونی رژیم است. حاشیه ای شدن اسلام در حیات سیاسی و اجتماعی مردم، کمرنگ شدن هویت ضد امریکائی رژیم، اتفاقا امکانی برای عرض اندام و تقابل مردم با جمهوری اسلامی باز میکند.

در مورد رابطه فشارهای اقتصادی و باز شدن فرجه برای مردم، جالب این است که این نیروها ضمن گفتن اینکه قربانیان اصلی تحریمها و فشارهای اقتصادی طبقه کارگر و مردم محروم جامعه هستند، امید به سرنگونی بر متن این وضعیت را تبلیغ میکنند! به نظر من ادعای آنها مبنی بر اینکه طبقه کارگر قربانی اول این تحریمها است، یا فقط یک تعارف است یا میخواهند به هزینه زندگی طبقه کارگر و مشقات محرومین جامعه، برای سیاست هایشان خرج کنند. حرف اصلی این طیف، امید دادن به انقلاب بر متن تحریم اقتصادی و تهدیدات نظامی و حتی حمله نظامی است. این حرف واقعی این نیروها است. مسئله کاملا برعکس ادعای این نیروها، نه فقط فرجه ای برای کارگر و مردم معترض باز نمیکند که وضعیت را به شدت به ضرر آنها تغییر داده و میدهد. شما لازم نیست کمونیست باشید تا درک کنید، بفهمید و متوجه شوید که طبقه کارگری که با گرانی، تورم، بیکاری وسیع، خطر بیکاری روبرو است نه فقط آماده انقلاب کردن نیست که برعکس در مبارزه اش بسیار محتاط تر و دست به عصا تر میشود. فشار اقتصادی، نا امنی شغلی و اجتماعی بطور واقعی طبقه کارگر را وادار به عقب نشینی میکند. این تصویر که گویا هرچه فقر و فلاکت و خفقان بیشتر شود فرجه برای اعتراض و مبارزه و انقلاب بیشتر میشود فقط و فقط میتواند تراوشات ذهنیت بیمارگونه سکتها و جریانات فرقه ای و ضد اجتماعی باشد. این تبیین متعلق به خرده بورژوا ناراضی و "انقلابی" است که گسترش فقر و سرکوب و نتیجتا استصال را "عامل مثبتی" برای تحرک سیاسی می بیند. همانطور که گفتم شما لازم نیست کمونیست باشید کافی است در جامعه کار و زندگی کرده باشید تا متوجه وارونگی و ضدیت این استدلال با زندگی خود شوید.

کمونیست: تعدادی از نیروهای اپوزیسیون چپ منتقد این موضع حزب حکمتیست هستند. و مثلا ادعا میکنند که با این تبیین جمهوری اسلامی به عنوان مسبب مشقات مردم بیگانه خوانده میشود. شما را به پاسیفیسم و حمایت از جمهوری اسلامی متهم میکند. پاسخ شما به این ادعا چیست.

آذر مدرسی: این ادعا پوچ و یک تحریک

بشدت سطحی است. این ادعا صرفا برای پوشاندن ماهیت عمیقاً ارتجاعی و ضد انسانی سیاستهایی است که این جریانات به اسم اپوزیسیون و چپ به خورد مردم و طبقه کارگر میدهند. جریاناتی که اکتیو و فعال بودن خود را نه از دشمنی و ضدیت هر روزه و هر لحظه جمهوری اسلامی با زندگی، آسایش، رفاه و آزادی بخش اعظم جامعه که بر متن حمایت شان از تحرک ارتجاع محلی و کمپینهای ارتجاع امپریالیستی، فعالیت های هخا یا پژاک، تحرک جنبش سبز استنتاج میکنند، امروز مرید آقای موسوی اند و فردا دست به دامان ناتو میشوند! فعال کمپین علیه "ایران هسته ای" و یا فعال کمپین "ایران را لیبی کنید" میشوند. این ادعا برای لاپوشانی کردن موضع به شدت پرو ناتوئی این جریانات است که از غرب خواستند همان رفتاری را با ایران بکنند که با لیبی کرد، یعنی حمله نظامی! این نوع ضدیت با جمهوری اسلامی ربطی به ضدیت طبقه کارگر و ما کمونیستها، ضدیت اکثریت محروم جامعه ایران، ندارد. ضدیت طبقه کارگر، کمونیستها و بخش اعظم کارکن این جامعه با جمهوری اسلامی نه از سر هسته ای بودن آن است و نه از سر جنگ طلب یا صلح طلب بودن آن. نفرت مردم از این رژیم ربطی به معادلات قدرت بین دول غربی و جمهوری اسلامی ندارد.

در عین حال طبیعی است که به نظر این جریانات، که ضدیتشان با جمهوری اسلامی از زاویه ای است که گفتیم، حزب حکمتیست "پاسیو" است! چرا که دراین بازار مکاره، که در آن هر متاعی الا منافع مردم و طبقه کارگر به بازار عرضه میشود و برسرش معامله میشود، فعال نیست! طبیعی است حزب حکمتیست، که از آقای موسوی و کرویی حمایت نمیکند و تبلیغات علی افشاری و گنجی علیه احمدی نژاد را تکرار نمیکنند، از نظر این جریانات پاسیو است! اما از زاویه طبقه کارگری که رسما اعلام میکند سبز و سیاه هر دو ضد من و منافع من هستند و برای رهایی از اسارت بورژوازی در هر شکل آن مبارزه میکند، از زاویه زنی که رهایی کامل و برابری مطلق خود را در تقابل با کمپینهای دول غربی میداند، و از زاویه جامعه ای که از سی سال حاکمیت سیاه اسلامی و دیکتاتوری به جان آمده، حزب حکمتیست تنها حزب رادیکال، انقلابی در صحنه سیاست در ایران است.

این اکتیویسم ارتجاعی و پرو ناتویی - امریکائی، ارزانی همین جریانات! رادیکالیسم و انقلابیگری کمونیستی حزب حکمتیست طبقاتی تر و عمیق تر از اینها است که با این نوع تبلیغات سطحی و ارزان بتوان آنرا خدشه دار کرد.

کمونیست: بخشی از قطعنامه اخیر حزب به نقد اپوزیسیون راست و چپ جمهوری اسلامی و آلترناتیو سازی آن ها اختصاص داده شده است.
اولا چرا آلترناتیو سازی علیه جمهوری اسلامی منفی است و در ثانی اگر احيانا در اثر ادامه تحریم ها و تهدید جنگ حتی حمله نظامی، جمهوری اسلامی متحمل شکست بشود، نباید در فکر جایگزینی آن بود؟

آذر مدرسی: طبیعتا نیروی سیاسی که برای سرنگونی هر رژیمی مبارزه میکند باید سیاست، استراتژی و بالاخره آلترناتیو خود را داشته باشد و حول آن آلترناتیو نیرو جلب کند. حزب حکمتیست خیلی روشن انقلاب مطلوب و مورد نظر، انقلابی که برای متحقق کردن آن مبارزه میکند را اعلام کرده و روشن اعلام کرده که برای سرنگونی جمهوری اسلامی،

برای انقلاب کارگری و برای حکومت سوسیالیستی، جمهوری سوسیالیستی، مبارزه میکند. در نتیجه این تصویر که گویا ما داشتن هر نوع آلترناتیوی را رد میکنم و منفی میدانیم صرفا یک شانناژ است.

جنگالی که امروز این بخش از اپوزیسیون بخصوص در خارج کشور راه اندخته اند و مسابقه آلترناتیوهایی که در جریان است، فقط بر متن رابطه دول غربی و آمریکا با ایران، ادامه تشنج و بر متن بحران اقتصادی و تهدیدات نظامی معنی پیدا میکند. این جریانات بارها اعلام کرده اند که بر متن تحریم و تهدیدات نظامی چشم انداز تحولات مثبت و امیدبخشی باز شده است و خود را برای این تحولات امید بخش که قرار است بر شانه فقر و فلاکت و هراس هر روزه از بمباران و جنگ متحقق شود آماده میکنند و آلترناتیو سازی میکنند. این فضای متشنج و میلیتاریستی را از معادله حذف کنید، دیگر بحثی از آلترناتیو سازی "انتخابات آزاد" یا "شورای سوسیالیستی" یا "حکومت انسانی" باقی نمی ماند. دعوی راست و چپ این تحرک ارتجاعی ربطی به تحرک انقلابی مردم و طبقه کارگر در ایران ندارد. مردم و جامعه در ذهنیت کل این جریانات، جایی ندارد. قرار نیست در این رقابت، مردم و کارگران این آلترناتیوها را قضاوت و انتخاب کنند. قاضی این مسابقه "نامیوم" آلترناتیو سازی که امروز به راه افتاده است، بورژوازی در ایران و اروپا و دول و محافل امپریالیستی اروپای غربی و امریکا هستند.

جناح راست اپوزیسیون بورژوائی از تشنت دوره های قبلی درس گرفته و اینبار متحدتر از سابق، از سلطنت طلب و رضا پهلوی گرفته تا سبزهای انحلال طلب و طیف فدائیان، تلاش میکنند بعنوان یک آلترناتیو معقول، غیر قابل حذف و قابل اتکا در این مناقصه سیاسی شرکت کند و به مقام شامخ آلترناتیو مورد قبول "جهان متمدن" (نام مستعار ارتجاع امپریالیستی) برسند. شعار طلانی شان هم "انتخابات آزاد" است.

امروز بویژه فضای خارج کشور را که نگاه کنید فضای رقابت این آلترناتیوها ظاهراً حاد است. کنفرانسهای رسمی و غیر رسمی متعدد، یارگیریهای جدید، قهر و آشتی ها با حرارت تمام در جریان است. رضا پهلوی که در دوره حمله آمریکا به عراق کفش و کلاه کرده بود که "کنگره ملی" و پس از آن "شورای رهبری" زیر سایه امریکا چلیی ایران شود، دوباره فیلش یاد هندوستان کرده، و اینبار با الهام از "شورای ملی لیبی" دست ساز ناتو برای تشکیل "شورای ملی ایرانیان" و با هدف "انتخاباتی آزاد" در ایران رایزنی را شروع کرده است. پلانفرم این رایزنی که عبارت است از " مخالفت با حمله نظامی، آشتی ملی و انتخابات آزاد"، ظاهر خیلی پرطمطراق و دهن پرکنی دارد. و ظاهراً اگر کسی ریگی در کفش نداشته باشد نباید با آن مخالفت کند. و باید همه به سرعت به این آلترناتیو "مردمی و دموکراتیک" بپیوندند. اما باید از آقای پهلوی و دوستانشان پرسید که "شورای ملی ایرانیان" شما را قرار است چه کسی و با جریانی به رسمیت بشناسد؟ امریکا؟ ناتو؟! "انتخابات آزاد" مورد نظر شما بدون حضور نیروهای ناتو ممکن است؟ این تکرار سناریوی رفتارند، تشکیل "شورای رهبری" و "کنگره ملی" ایشان، درست بر متن خطر حمله نظامی امریکا در سالهای ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ است. که همگی بر متن عراقیزه کردن ایران و از هم پاشیده

شدن شیرازه جامعه ممکن بود. آلترناتیو امروز این اپوزیسیون کماکان قدرتگیری با پشتوانه دخالت نظامی امریکا است. تجربه عراق، افغانستان، لیبی به ایشان اجازه نمیدهد رسما و علنا اینرا اعلام کنند. مهم نیست آقای پهلوی یا سایر دوستان و هم جبهه ای های امروز ایشان چه وعده های شیرینی میدهند، مکانیزم قدرتگیری این ها نه دخالت مستقیم مردم و انقلاب آن ها، که دخالت و حمایت نظامی آمریکا است. و عاقبت آن در بهترین حالت یک استبداد و دیکتاتوری دیگر اما مورد قبول غرب، و محتمل تر از آن متحقق شدن سناریوی سیاه و عراقیزه شدن ایران است. مردم ایران به چلیی، مالکی ومحمود جبرئیل نیازی ندارند.

اما در مورد این امکان که در اثر ادامه تحریم ها و تهدید جنگ حتی حمله نظامی، جمهوری اسلامی متحمل شکست شود و در نتیجه باید به فکر جایگزین بود. من فکر نمیکنم در اثر ادامه تحریمها و بویژه حمله نظامی جمهوری اسلامی در مقابل مردم متحمل شکست میشود. برعکس تا امروز که فشار تحریمها اساساً روی مردم بوده و امروز همه از تورم سرسام آور، بیکاری و گرانی مواد اولیه صحبت میکنند. فضای جنگی موجود هم بیشترین کمک را به جمهوری اسلامی برای عقب زدن اعتراض مردم و سرکوب به بهانه خطر حمله کرده است. حمله نظامی احتمالی هم منجر به شکست جمهوری اسلامی در مقابل مردم نخواهد شد. برعکس امکان عرض اندام انواع دارودسته های ارتجاعی قومی، ملی و مذهبی، فراهم خواهد شد. فردا تهران و شیراز و سندنج و آبادان نه جای اعتراض مردم معترض و متنفر از جمهوری اسلامی، که جولانگاه دارودسته های اوباش اسلامی یا فاشسیتهای قومی کرد و ترک و فارس خواهند شد. سناریوی محتمل در صورت حمله این "لیبنیانیزه" شدن ایران است.

حزب حکمتیست خودش و جامعه را برای، اولا ممانعت از این سناریو آماده میکند. میلیتاریسم نظامی امریکا مهمترین عامل متحقق شدن این سناریو است و باید با قدرت تمام علیه آن ایستاد. در کنار آن شکل دادن به یک صف مستقل و متحد در مقابل کل بورژوازی ارتجاعی در قدرت با اپوزیسیون، تشکیل میلیشایی توده ای، گارد آزادی، برای دفاع از زندگی و آسایش مردم و مقابله با هر جریان سناریوی سیاهی، کاری است که حزب حکمتیست در مقابل خود قرار داده است.

کمونیست: تشکیل صف مستقل طبقاتی نکته ای است در قطعنامه اخیر حزب هم آمده است: "امروز شکل دادن به این صف متحد و متشکل، با مطالبات مستقل طبقاتی خود، در مقابل کل ارتجاع محلی و بین المللی، وظیفه کارگران کمونیست، و بین رهبران و فعالین کمونیست طبقه کارگر در ایران است. ابراز وجود سیاسی و اجتماعی قدرتمند طبقه کارگر و حزب کمونیستی آن در خنثی کردن سناریوهای ارتجاعی که بورژوازی در برابر او قرار میدهد، حیاتی است...." در این وضعیت بحرانی و آشفته بازار چگونه میتوان به این صف شکل داد؟

آذر مدرسی: حفظ استقلال سیاسی و عملی طبقه کارگر سیاست دائمی حزب ما بعنوان یک حزب کمونیستی و کارگری است. ما در دوره های مختلفی و در تقابل با نیروها و جریانات بورژوائی روی ای اصل پایه‌ای سیاست خود تأکید کرده‌ایم و آنرا پیش برده ایم. حفظ این استقلال بدون نقد و نشان دادن ماهیت جریانات بورژوائی،

تشابهات و نقاط اشتراک همگی آن ها مستقل از موقعیتی که دارند، مستقل از القاب زیبایی که به خود میدهند و شعارهای فریبنده ای که به نام آزادی مردم یا انقلاب به مردم میدهند، ممکن نیست. و این یک رکن جدی و اصلی تأمین این استقلال و تضمینی است برای اینکه طبقه کارگر در ایران یکبار دیگر ابزار به قدرت رسیدن بخشی از بورژوازی نشود.

طبقه کارگری که برای سرنگونی بنیادی و انقلابی جمهوری اسلامی مبارزه میکند، بدون این صف مستقل و حزبی که این استقلال سیاسی و طبقاتی را نمایندگی میکند، نمیتواند در چنین آشفته بازاری عرض اندام کند.

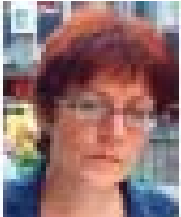
حزب ما تلاش کرده که در جدال و رقابت و تناقضات بخشهای مختلف بورژوائی، ماهیت ارتجاعی و ضد کارگری این جریانات و احزاب را نشان دهد، طبقه خود را به منافع مستقل خود که در تقابل با منافع کل بورژوازی است آگاه کند. نقد این جریانات، مهمترین ابزار بردن این آگاهی به میان طبقه کارگر و متحد کردن آن حول منافع مستقل سیاسی و طبقاتی خود است. این آگاهی درهر دوره ای از کانال نقد افق، سیاست و آلترناتیوی است که جریانات مختلف بورژوازی بعنوان افق، سیاست و آلترناتیو جامعه ارائه میدهند. نشان دادن ماهیت ارتجاعی دفاع از حمله نظامی امریکا به عراق، افشا ماهیت ارتجاعی جنبش سبز، آنهم در شرایطی که کل نیروهای سیاسی سبز شده اند، افشا سیاست ارتجاعی دفاع از دخالت ناتو در لیبی به نام چپ و کمونیسم، مقابله با دامن زدن به نفرت ملی، نقد جریانات ناسیونالیست-فاشیست و مطالبه فدرالیسم، همگی راهها و گوشه‌هایی از تلاش دانی حزب ما در حفظ این استقلال سیاسی طبقاتی بوده.

مقابله با ارتجاع حاکم بدون مقابله با اپوزیسیون عوامفریب راست و چپ، بدون مقابله با جریانات فاشیست قومی، ممکن نیست. طبقه کارگر ایران از تجربه انقلاب ۵۷ آموخته که تنها با اتکا به نیروی خود و صف مستقل خود به پیروزی میرسد. درست است که امروز وضعیت بحرانی و نامناسب است و بورژوازی، پوزیسیون و اپوزیسیون، به شدت تلاش میکند ایندوره بحرانی را از سر بگذارند. طبقه کارگر از یکطرف با سرکوب بورژوازی در قدرت روبرو است و از طرف دیگر با عوامفریبی اپوزیسیون بورژوائی. اما دوره جدال سبز و سیاه در ایران، ایندوره و بی اعتنائی طبقه کارگر به آلترناتیو سازی این اپوزیسیون و پیش بردن مبارزه خود علیه جمهوری اسلامی مستقل از این جریانات، نشان داد که رویای ارتجاعی تبدیل طبقه کارگر به ابزار دست بدست شدن قدرت میان بخشهای مختلف بورژوازی، پوچ است. این نقطه قدرت عظیم طبقه کارگر در ایران و مشکل اصلی کل بورژوازی ایران برای به بازی گرفتن این طبقه است.

این درجه از خودآگاهی طبقاتی نقطه اتکا محکمی است برای شکل دادن به این صف مستقل و برای آماده کردن طبقه کارگر در جنگ علیه جمهوری اسلامی، وبه پیروزی رساندن انقلاب کارگری.

حزب حکمتیست با اتکا به این واقعیت برای سرنگونی جمهوری اسلامی و پیروزی انقلاب کارگری مبارزه میکند.

مرگ بر جمهوری اسلامی ! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!



تحریم اقتصادی

کار و سرمایه «ملی» در

ایران

مصاحبه کمونیست با ثریا شهابی

مصاحبه کمونیست با ثریا شهابی

کمونیست: خامنه ای در پیام خود به مناسبت سال نو، سال ۹۱ را سال "تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی" خواند.
جهاد در عرصه اقتصاد و دفاع از سرمایه ملی و بازار داخلی مضمون اصلی و پیام خامنه ای به مردم ایران بود. و در حال حاضر این "نگرش" و سیاست به جهت عمومی جمهوری اسلامی از احمدی نژاد تا فرمانده ناجا و تا علیرضا محجوب و جلودارزاد و بخش زیادی از سرمایه داران ایران و روزنامه های مختلف جمهوری اسلامی تبدیل شده است. هدف آنها از این مسئله و تاثیرات و عواقب زمینی و واقعی این جهت برای طبقه کارگر چه است؟

ثریا شهابی: هدف آنها از این مسئله این است که به دوطرف اصلی در جامعه ایران، به طبقات اصلی، به بورژوازی و طبقه کارگر، به کارفرما و کارگر، به صاحب سرمایه و فروشنده نیروی کار، اعلام کنند که حکومت شامل دولت و بیت رهبری و نیروی نظامی و انتظامی و دستگاه مذهب و همه و همه "خدمتگذار اند!" و در این شرایط سخت تحریم اقتصادی، و فشارهای ناشی از آن بیش از پیش کمر به "خدمت" بسته اند. تا تضمین کنند که چرخ سرمایه، سودآوری و استثمار و کار کشیدن هرچه بیشتر از گرده کارگر، همچنان میچرخد. و اگر چیزی بخواهد مانع آن شود، با سد مقاومت همگی شان روبرو خواهد شد.

میخواهند از یک طرف به سرمایه و کارفرما و اعوان و انصارش اعلام کنند که همچنان در خدمت آنها هستند و طبقه کارگر را برایشان ساکت نگاه خواهند داشت، و از طرف دیگر به طبقه کارگر، و محرومین و مردم اعلام کنند که در این راه مطیع و فرمانبردار باشند.
خاصیت دولت این است که اهداف طبقات حاکم، اهداف بانکها و کمپانی ها و شرکت ها و سرمایه دار ها را بنام منافع جامعه، منافع مردم، و امری همگانی و ماورا طبقاتی اعلام کند.

ا گر این فرمایشات را کارفرما و رئیس کارخانه و بقال سرکوجه بگوید، خوب همه میفهمند که طرف دارد از سر منفعت خودش و بنگاه و دکان خودش حرف میزند. به روشنی معلوم میشود که طرف دارد از دسترنج کارگر و معیشت او، مایه میگذارد و بذل و بخشش میکند. اما بنام دولت و مجلس و حکومت، که خودشان را ورا طبقات و بالای سرجامعه تعریف کرده اند، میتوانند فریبکاری کنند.
بخصوص اگر دولت و حکومت کمی هم ادای "زنده پوشی" درآورد، به خود گردو خاک پوپولیستی بزند و شیدانه ژست "فقیرنوازی" بگیرد، آنطور که شارلاتانی چون احمدی نژاد و مستضعف پنهان اسلامی میکنند.

مصاحبه کمونیست با ثریا شهابی

ما در مورد "جهاد در عرصه اقتصاد و دفاع از سرمایه ملی و بازار داخلی!" واقعبیت این است که تحریم اقتصادی برای سرمایه داخلی ایران مشکلات جدی ایجاد کرده است. بسیاری از واحد های تولیدی



را به تعطیلی کشانده است و یا در معرض مناسبت شدن قرار داده است. این مشکلات ملی، مربوط به تولید و کارگر نیست، مربوطه به سرمایه است. واحد تولیدی را تعطیل میکنند، نه به خاطر کمبود کارگر و ماشین و مواد، بیش از هرچیز به خاطر پائین رفتن میزان سوددهی. میگوید "صرف" نمی کند! یعنی من صاحب سرمایه به اندازه بقیه هم طبقه ای هایم پول به جیب ام سرازیر نمی شود! یعنی اگر بتوانم همینقدری که انباشت کرده ام، پولم را، بردارم و در جای دیگری، بانکی، موسسه مالی یا صنعتی دیگری و خارج از کشور سرمایه گذاری بکنم، چرا باید در ایران با مشکلات تحریم سودم را به خطر بیاندازم!

این وضع و "اخلاق" سرمایه ملی در همه جای دنیا است. سرمایه ملی همایقدر عرق ملی دارد. به اندازه نرخ سودش! به این حساب آقایان دروغ میگویند. سرمایه ملی نداریم. سرمایه سرمایه است، داخلی و خارجی ندارد! مملکت و ملیت اش جایی است که سودش بیشتر است. سرمایه ایرانی ابایی ندارد هزار هزار کارگر را بیکار کند، بنگاه را تعطیل کند، اخراج کند و سرمایه اش را بسرعت به هرکجای جهان که میخواهد منتقل کند. آقایان "شکر" میل میفرمایند کارگران را دعوت به "جهاد اقتصادی" میکنند. حکم این جهاد را برای هم طبقه ای هایشان، صادر کنند! بار بحران و تحریم شان را به گرده خودشان بگیرند.

گویا وقتی تحریم و فشارهای آن بنود، گویا وقتی که افتخارات اتمی و رشد سرمایه را به رخ رقبایشان در دیپلماسی جهانی میکشند، وقتی در ایران بنگاههای تولیدی، مالی و صنعتی سرمایه به سرعت نجومی سود میداد، وضع کارگر در ایران خیلی جالب بود. و کارگر از عدم پرداخت حقوق معوقه، قرار دادهای سفید امضا، بی تشکلی و بی تامینی، بیکاری، دستگیری و زندان، رنج نمی برد.

هررو به دو طبقه اصلی جامعه اعلام میکنند که آماده اند همچنان مشکلات تحریم اقتصادی، نه آنجایی که گلوی مردم و طبقه کارگر را میفشارد، بلکه آنجا که سود سرمایه را به خطر میاندازد، "حل" کنند. اعلام میکنند که در عین حال نیروی انتظامی و پلیس و ارتش و زندان هم چنان در خدمت است.

واقعبیت این است که طبقه کارگر با سرمایه دار و دولت اش، هیچ منفعت مشترکی که ندارند به کنار، کاملا متضاد المنافع اند. بیهوده نیست در حالیکه جو انتقاد درون خانوادگی حکومت، از انتقاد گذشته است و تبدیل به "هل دادن هم"، دزد و قاتل و جانی خطاب کردن هم شده است، در حالیکه رفقای دیروز خود خامنه ای و احمدی نژاد در مجلس و دولت و "اپوزسیون" هرقدر دلشان میخواهد به هم لگنپراکنی و فحاشی میکنند، دزدی و جنایات هم را رو میکنند، منابع و صندلی های قدرت را گرو میگیرند، در حالیکه خودشان و هم طبقه ای هایشان خیلی "دمکراسی" دارند و آزاد اند، در همان حال یکی پس از دیگری فعالین کارگری

را به گناه تشکیل سندیکا و اتحادیه و تشکل، و به جرم پیگیری خواست های ابتدایی کارگران، دستگیر و شکنجه میکنند و ماهها و سالها در زندان نگاه میدارند. این عدم تحمل کمترین اعتراض کارگری، فقط و فقط برای زهرچشم گرفتن از طبقه کارگر است که ساکت باشد! و احکام جهادهای این چینی حکومت سرمایه در ایران را ببذیرد! تا آقایان خدمت شان را به طبقه شان، بنام خدمت به ملت و نجات کشور، به خوبی انجام دهند.

عواقب زمینی این رویکرد برای طبقه کارگر، بالا نگاه داشتن شمشیر خطر بیکاری و بی تامینی، تحمیل شرایط سخت تر کار، ساعات کار طولانی تر، تحمیل بیگاری، استثمار بیشتر، و آمادگی دولت و امام و دستگاه انتظاماتشان برای رویارویی با مقاومت طبقه کارگر، بیش از گذشته است.

"جهاد در عرصه اقتصاد"، از نوع همان "جهاد در راه اسلام" علیه صدام است، و سربازگیری اجباری از کارگران و گرفتن غرامت جنگی از آنها و دزدیدن از دستمن‌های ناچیزشان برای پیش برد امر "جهاد" خود آقایان.

واقعبیت این است که تحریم اقتصادی این خاصیت را برای حکومت ایران داشته است که همچون جنگ ایران و عراق، بتواند بنام منافع کشور، طبقه کارگر و مردم را ساکت کند.

کمونیست: خطاب قرار دان طبقه کارگر، فراخوان دادن این طبقه و کارگر پناهی جناحهای مختلف سرمایه در ایران و رؤسای جمهوری اسلامی یک جنبه دیگر یا رویه دیگر پیامهای امسال بود. خامنه ای، احمدی نژاد، رفسنجانی، سران جنبش سبز، رضا پهلوی، حزب دمکرات و... و حقیقتا کل نیروهای حاکم و اپوزیسیون، هم به مناسبت سال نو و هم به مناسبت اول مه طبقه کارگر ایران را به عنوان سازندگان جامعه و... مورد خطاب قرار دادند. همه برای کارگر دلسوزانند، همه به گوشه هایی از مشکلات طبقه کارگر انگشت گذاشتند. ماجرا چه است؟ چرا همه به فکر کارگر افتاده اند؟

ثریا شهابی: به این خاطر که اقتصاد جامعه با تحریم اقتصادی و فشارهای ناشی از آن با مشکلات جدی روبرو است. همه بی پرده ناچارند اذعان کنند که، این صاحب سرمایه و بنگاه و بانکها و "ثروتمندان" و خیل آخوندها و نمایندگان مجلس و نیروهای انتظامی نیستند که سازندگان جامعه اند، بلکه کارگران اند که خالق همه ثروت جامعه اند. طبقه ای که با قبول پا رد شرایط کاری جدید، میتواند "نجاتشان" دهد یا برزمین شان بگوید! اقتصاد جامعه با گسترش تحریم اقتصادی، با مشکلات جدی روبرو است. مشکلاتی که همانطور که در سوال قبلی مختصرا گفتم مربوط به پروسه تولید، کارگر و کارخانه و ماشین آلات و مواد نیست.

مربوط به تضمین سودآوری سرمایه است. طبقه کارگر به این خاطر برای همه این طیف رنگارنگ از احزاب بورژوایی و شخصیت هایش، عزیز و مهم شده است. از این طبقه میخواهد که خود را قربانی مقتضیات سودآوری سیستم شان کند. سرمایه از سودش نمی تواند بگذرد، اگر بگذرد دیگر سرمایه نیست. اما از کارگر میخواهند که از منفعت پایه ای و مستقیم اش، از معاش و وسائل زندگی خود و خانواده اش، بگذرد. قربانی شود و "فداکاری" کند.

نیروی کار کارگر در شرایط "نرمال" در یک نظام سرمایه داری، مفت نیست، ارزان نیست و نمی تواند ارزان تر از

کالاهای مشابه خرید و فروش شود! و باید بتواند بازتولید شود، با معیارهای جهان امروز باید بازتولید شود. این یعنی ساعات کار کوتاه و کنترل شده توسط کارگران، شرایط کار مناسب و کنترل شده توسط کارگران، دسترسی کارگر و خانواده اش به سطح بالایی از امکانات زندگی، پرورشی، مسکن و بهداشت و رفاهیات بالا. هیچ کارگری به زبان خوش این حداقل را تسلیم نمی کند. باید به تسلیم اش کشاند. خاصیت حکومت بورژوایی، دولت و مجلس و بیت رهبری و نیروی انتظامات و زندان و شکنجه، به تسلیم کشاندن کارگر است. اگر حکومت دست کارگران بود، آنوقت در چنین شرایطی این سرمایه بود که باید جهاد اقتصادی میکرد و از سودآوری میگذشت!

تمام این چاپلوسی ها و تملق ها، دامن زدن به عرق ملی و حکم جهاد اقتصادی و ... همه و همه برای به تسلیم کشاندن کارگران است. مضافا و در حاشیه این تملق ها، بالا نگاه داشتن شمشیر خطر بیکاری و تهدید فعالین اعتراضات کارگری به زندان و شکنجه، برای ساکت نگاه داشتن کارگران، هم چنان درصحنه است.

کمونیست: بیکاری وسیع و بیکارسازی و اخراج یکی از معضلات طبقه کارگر در این دوره است. جواب سرمایه یا بخشی از سرمایه داران و روسای دولتشان، این است که باید از سرمایه "خودی" یا "ملی" دفاع کرد تا رشد کند و امکان جذب نیروی کار را پیدا کند. میگویند باید کاری کرد که تولید "ملی" ارزان تمام شود تا امکان رقابت پیدا کند. یکی از دلایل اصلی بیکاری را ورود بی رویه کالای خارجی خصوصا کالای به قول آنها "بنجل" چینی نام گذاشته اند که بازار ایران را تسخیر و لذا باعث ورشکستگی و عدم توان رقابت سرمایه ایرانی و ورشکستگی مراکز تولیدی و بیکاری کارگران شده است. جواب شما به این مباحث چیست؟

ثریا شهابی: باید پرسید چرا کارگر بیکار میشود؟ چرا واحد تولیدی بسته میشود؟ اگر مواد نیست و کارخانه به خاطر مشکلات فنی و نبود قطعات یدکی و ... از کار می افتد، این یک شق است. که شامل حال همه واحدهایی که تعطیل میشوند، نیست. در این صورت، این مشکل و مسئله کارگر نیست. مشکل و مسئله سرمایه و سرمایه دار و حکومت شان است. روزهایی که کارخانه برقرار بود و مشکل فنی و قطعات یدکی نداشت، شیره جان کارگر را کشیده اند و سود و ثروت به هم زده اند، وقتی بهردلیل کارخانه بسته میشود، باید به کارگر و همه اعضا خانواده اش بیمه بیکاری بپردازند. سرمایه و سرمایه دار به نیروی کار کارگر زنده است. وظیفه این طبقه و دولت اش است که وقتی خریداری برای خرید کار کارگر نبود، کارگر را با بالا ترین استاندارد تامین کند و به او بیمه بیکاری بپردازد. بیمه بیکاری که نه صدقه است و نه لطف، بخشی از دستمزد پرداخت نشده خود طبقه کارگر است که هنگام بیکاری به او بازگردانده میشود. مگر خودشان اذعان و اعتراف نمی کنند که این طبقه سازندگان جامعه اند. خوب این سازندگان ده، بیست، سی سال است ثروت و امکانات و رفاه می سازند و خود بی بهره اند. و وقتی بیکار میشوند، برگرداندن بخشی از این ثروت ساخته شده دست طبقه کارگر به او، حداقلی است که سرمایه و دولت اش موظف است بپردازد. کارگر به تملق نیاز ندارد، به حق اش نیاز دارد. این طبقه کارگر نیست که این نظام اقتصادی را، بر مبنای بهره کشی از خودش سازمان داده است! چرا باید مسئول عواقب آن باشد و

وظیفه نجاتش بر گردن او گذاشته شده باشد. دفاع از سرمایه خودی برای "رشد" و "جذب نیروی کار"، یعنی کارگر در سازمان دادن شرایط سخت تر و بی تامین تر بهره کشی از خود، اوطلبانه شرکت کند. ایجاد کار، رشد اقتصادی و بالا بردن قدرت رقابت، امر طبقه کارگر نیست. هر کس و جریانی که این را امر طبقه کارگر میکند، نماینده بورژوازی و دولت اش در میان صفوف طبقه کارگر است. مدیریت اقتصاد سرمایه، فراهم کردن شرایط رشد تولید و جذب نیروی کار، حوزه آنهایی است که منفعتی در آن دارند. کارگر منفعتی در رشد سرمایه و جذب نیروی کار ندارد. در شکوفا ترین شرایط رشد و اشتغال کامل، اگر یک روز کارگر در دفاع از حق اش و برای رسیدن به مطالباتش نجنگد، سرمایه در جستجوی سود بیشتر و بیشتر و برای بالاتر بردن قدرت رقابت اش در مقابل سایر سرمایه ها، در دل همان شرایط "بهشت سرمایه"، بربریت قرون وسطایی را به این طبقه تحمیل میکند. مگر طبقه کارگر روزهای رشد و اشتغال کامل را ندیده است! مدیریت بهتر و بدتر سرمایه وظیفه طبقه کارگر نیست. این امر مستشاران کارفرما و دولت اش است. قطب نمای طبقه کارگر در دل هر شرایطی، تحریم، رشد یا ورشکستگی سرمایه، منفعت مستقیم خود طبقه کارگر، بعنوان یک طبقه است. و در عین حال مقابله با تلاشهای سرمایه در صفوفش برای ایجاد شکاف بین کارگر شاغل و بیکار، کارگر با مذهب و ملیت و جنسیت و تفاوت های دیگر و مقابله با تلاشهایی که میخواهد بین صفوف طبقه کارگر و سرمایه، با قربانی کردن منافع طبقه کارگر، سازش و اتحادی ایجاد کند. اما در مورد بخشی از صنایعی که کارگر را بیکار میکنند، و دلیل آن را ورود بی رویه کالاهای خارجی و "بنجل" نام میگذارند. مقدمات بورژوازی و سرمایه در ایران، سرمایه خیلی "ملی" و "وطنی"، بیش از سی سال با در اختیار داشتن یک بازار داخلی انحصاری و بدور از رقبای خارجی، هر "بنجل" و کالای غیراستاندارد و با کیفیت نازلی را که خواسته است به بازار عرضه کرده است. و از این راه میلیارها میلیارد پول بیشتر از سرمایه خارجی به جیب زده است. از این نظر سرمایه و تولید "ملی" فخری ندارد که به سرمایه و واردات خارجی بفروشد. این اراجیف فقط برای باد زدن عرق ملی طبقه کارگر در ایران است، و برای سازش دادن این طبقه با بورژوازی و سرمایه خودی. همانطور که گفتم طبقه کارگر و سرمایه، در هیچ کجای جهان و جمله در ایران، نه تنها منافع مشترک ندارند که منافع شان متضاد است. این که "تولید" و "محصول" آیا ملی است یا خارجی، "وطنی" است یا "اجنبی"، در دنیای واقعی نه برای کارگر فرق میکند و نه برای سرمایه! تولید و کالا و محصول برای هر دو طبقه، کارگر و سرمایه، وطن ندارد. بلکه روند تولید ارزش است و عرضه کالا، یعنی ارزش تجسم یافته کار. هردوطرف تولید، یعنی کارگر و سرمایه این را می دانند. در پروسه تولید، یعنی همان خلافتیت و سازندگی، که همه به خاطر نقش کارگر در آن تملق کارگر را میگویند، نه سرمایه وطن دارد و نه کارگر.

اخراج میکنند، تا به اصطلاح "مولدیت" را بالا ببرند! یعنی قیمت نیروی کار را پائین بیاورند و سود بیشتری به جیب بزنند. یعنی عده ای را بعنوان ارتش ذخیره کار، بیکار و بی تامین در حاشیه نگاه دارند تا هروقت خواستند با استفاده از آن باز نرخ خرید نیروی کار را پائین و پائین تر ببرند. منظورشان

فواد عبداللہی

در ستایش "ناتو"

"چپ ضد رژیمی" به کلوپ سناریوهای سیاه می پیوندد!



صورت مسئله

قلدری و بهانه گیری آشکار امروز دولت آمریکا سر ماجرای هسته ای ایران، نه تنها کوچکترین ربطی به ارتجاعی بودن جمهوری اسلامی و مبارزه با آن ندارد، بلکه برعکس، تکرار همان داستان قدیمی هژمونی آمریکا در جهان بعد از جنگ سرد است. کشمکشى است بر سر تقسیم مجدد جهان و اینبار در تناسب قوای نوین امپریالیستی در خاورمیانه. ادامه همان استراتژی قدیمی است که آمریکا بعد از شکست سیاست بوش در جنگ خلیج و اینبار با کمک محور آلمان، فرانسه و انگلیس در پی طراحی و تحمیل دوباره آن بر منطقه است. پشت این حکم بی شک به ارباب و تهدید و حمله نظامی گرم است. شواهد و دلایل حکم می دهند که آمریکا در برخورد به مسئله دست یابی جمهوری اسلامی به تکنولوژی هسته ای مشغول حل و فصل یک واقعیت “عظیم تر” است. بحث تعیین تکلیف با دولت هائی است که می توانند منافع آمریکا را به خطر اندازند. این مبنای سیاست ضربه پیشگیرانه دولت آمریکا بود و هست که در مورد عراق اعمال شد و امروز به تحریم اقتصادی، سیکل ظاهرا بسته مذاکرات و سازش ها، پروکاسیون و هر از گاهی کوبیدن بر طبل حمله به ایران کشیده است.

بحران کمبود سرمایه، قابلیت کنترل منابع طبیعی را به همراه دارد و نفت در این راستا اهرم تعیین کننده ای در قابلیت قمه چرخانی بین المللی است. برای آمریکا، لمپنیسم در این عرصه مجرایى برای شکل دادن به ساختار سیاسى آتی جهان سرمایه داری در جهت حفظ موقعیت اش

پایان اعتصاب دوهزار زندانی

اعتصاب" در جریان بوده است. طبق اخبار منتشره، بدنبال دخالتهای دولت مصر و مذاکرات با زندانیان و دولت اسرائیل، این اعتصاب بزرگ روز دوشنبه ۱۴ مه با پذیرش بخشی از مطالبات زندانیان پایان یافت.

اخبار منتشره از جمله از جانب "لوموند دیپلماتیک" حاکی از آن است که اکنون حدود ۴۸۰۰ فلسطینی در زندان های اسرائیل نگهداری می شوند، و از زمان جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ تا کنون مجموعا بالغ بر ۷۵۰ هزار فلسطینی از جمله ۲۳ هزار زن و ۲۲۵ هزار کودک در زندان های اسرائیل زندانی شده اند. این رقم چیزی حدود ۲۰ درصد کل جمعیت فلسطینی سرزمین های اشغالی را شامل میشود.

این اعتراض و مبارزه، فعلا دولت قوم پرست اسرائیل را قدمی به عقب رانده است. و گوشه ای از فجایعی را که این دولت متحد دول غربی و "متعهد به حقوق بشر"، دهها سال است مرتکب میشود، یک فقره از تعرض دائمی که این دولت نسبت به شهروندان فلسطینی، کودک، زن و مرد و پیر و جوان که به جرم فلسطینی بودن سالها در زندانها نگاه داشته میشوند، سازمان داده است، بار دیگر در مقابل چشمان جهانیان گذاشت. اما در طی این اعتصاب و اعتراض، بعلاوه فضاحت و

بعنوان تنها ابر قدرت است. شواهد از این قرار است که طی چند سال آینده با "فعال شدن" کل نیروی کار در چین و در کشور های اروپای شرقی بر متن واقعیت های تولیدی جهان امروز، این کشورها از نظر قدرت اقتصادی سر و گردنی کشیده تر از آمریکا خواهند داشت و گرایش سیاسی، اقتصادی و نظامی روسیه با چین، بالفعل موقعیت آمریکا را تغییر می دهد. پس تنها ابزار تثبیت، قلدری نظامی است. این تنها امکان سرمایه داری آمریکا جهت حفظ موقعیتش بعنوان ابر قدرت است. بی خود نیست که پایگاه های نظامی اش از ورودگاه های آتلانتیک به اقیانوس آرام و آسیای جنوب شرقی منتقل و چین و هند را به محاصره "آرام" خود در آورده است.

اما ایران در این راستا، پازلی است که باید جهت آزمایش به بازی گرفته شود. همانطور که در جنگ اول خلیج، "اشغال کویت" بهانه ای برای تحقق سیاست نظم نوین جهانی بود، همانگونه که در حمله بعدی آمریکا به عراق و اشغال این کشور "سلاح های کشتار جمعی" تنها بهانه ای پوچ برای اعمال دوباره کلانتری دولت آمریکا بر جهان بعد از بلوک شرق بود، اما تبلیغات و پروکاسیون امروز علیه ایران اگر هم "واقعیتی" در خود داشته باشد، بهانه تثبیت دوباره همان سیاست ضربه پیشگیرانه و ژاندارمی دولت آمریکا در جهان است. ادامه سیاستی است که با "مشکلات" پیش آمده در عراق و به زیر سوال رفتن آن باید بار دیگر خود را تثبیت کند. اینکه جمهوری اسلامی با یک سابقه جنایتکارانه، در حالیکه در تب نفرت مردم ایران میسوزد، محمل این ماجرا شده است تنها یک مناسک است. در

پدیده شرم آور دیگری نیز در مقابل چشمان جهانیان قرار گرفت. عکس العمل رسانه های رسمی قدرت های سیاسی حاکم بر جهان نسبت به این اتفاق، که مطلقا هیچ و سکوت بود! سکوتی که مورد اعتراض "لوموند دیپلماتیک" قرار گرفت.

خبر یک ماه اعتصاب دو هزار زندانی، اعتراض به بازداشت بدون تفهیم جرم و بلاتکلیفی، اعتراض به زندانی بودن بدون دلیل، اعتراض به شرایط بد زندانهای اسرائیلی و سلول های انفرای و... مورد توجه رسانه های محترم غربی قرار نگرفت و مطلقا انعکاسی نداشت! امثال "بی بی سی" و "سی ان ان"، مطلقا در مورد اعتصاب یک ماهه دوهزار زندانی فلسطینی، تماما لال بود! رسانه های رسمی غرب، از هر دم و باز دم حکومت دیکتاتورها، در جغرافیاهایی که سروران جهان آنها را با دولت و مردم و شهر و روستا و مدرسه و بیمارستان کارخانه هایش تماما "دشمن" خود نامیده اند، اخبار مهمی "تولید" میکنند! و از این اخبار اسکاندالهای جهانی سیاسی و نظامی میسازند!

این اعتراض وسیع همراه اعتراضات هر روزه مردم فلسطین در حمایت از اعتصاب، از قلم میدیای رسمی طبق معمول، افتاد. میبایست از قلم ببفتند! "حقوق بشر" و دفاع از "دمکراسی"، و موازین ابتدایی برسمیت شناخته شده خود دولتهای غربی، شامل حال فلسطینیان نمیشود! جهان با معیار های دوگانه

کمونیست ۱۶۴

این راه مهم نیست مصلوب جمهوری اسلامی باشد یا جمهوری سوسیالیستی. هر جا منفعت بورژوازی به خطر افتد تثبیت آن نیازمند "شانناژ سیاسی و فشار نظامی" است.

هیاهو در کافه سرای "چپ ضد رژیمی"

بر خلاف لیبرالیسم، سوسیال دموکراسی و کمونیسم که جنبشهای تعریف شده، پایدار و ابژکتیوی در جامعه و درون طبقه کارگر اند و تغییر شرایط، سکانشان را نمی چرخاند و منافعشان را گم نمی کنند اما "چپ ضد رژیمی"، یک جریان حاشیه ای، پرت، ترمز بریده و بی بته است. آلوده به یک تصویر مبهم و مه آلود از جامعه، آشی از آرمان جنبش های مختلف است با یک چاشنی "درون تشکیلاتی و معطوف به خود". به همین خاطر است که قیای حزب و سازمان سیاسی به نتشان زیاد است. سکت های ایدولوژیک، انجمن های تملق متقابل و درویش حجتیه عناوین پرفکتی در خطاب قرار دادن این قشر کشیمنی است. اینها بیشتر زندگی سیاسی شان را نه در یک جنگ سیاسی که در جنگ مواضع بسر برده اند. اما منطق جامعه و سیاست طبقاتی، هر جریان سیاسی هرچند هیروتنی را نیز هم بستر و هم افق جنبش های سیاسی و اجتماعی قرار می دهد و دقیقا همین بستر معین است که به موضع گیری این چپ معنی سیاسی و به طور اخص در این دوره **مضمون سناریو سیاهی** میدهد.

از اینها بپرسید که چگونه کارگران ذوب آهن، فولاد، عسلویه و ماهشهر، مردم تهران و اصفهان و خوزستان و ... در برابر ترس از باد زدن وقوع فاجعه جنگ توسط آمریکا باید از خود دفاع کنند؟ چگونه در مقابل سیل تحریم ها و بیکارسازی ها بایستند؟ در مقابل تعرض سیاسی جمهوری اسلامی به طبقه کارگر تحت نام “ایرانیت و دفاع از سرمایه ملی” چه باید کرد؟ چگونه فضای سنگین تفرقه و شکاف قومی، ملی و جنسی ایجاد شده در صفوف کارگران را باید در هم

"بشر"، توسط این ها بر سر در جهان نصب شده است.

این بنگاههای مافیایی - سیاسی، چرا می بایست بدون زور، خبر اعتصاب غذای دوماهه دوهزار زندانی فلسطینی را انعکاس می داد؟ "چاقو دسته خود را نمی برد!" ژورنالیسم رسمی "بی طرف"، امروز اسطوره ای بیش نیست! همه نوکر و مواجب بگیر طبقات حاکم و دول در قدرت اند! میدیای رسمی حاکم برجهان، بر صدر آنها مافیای میدیای غرب، علیه منافع متحدین خود، آمریکا، اروپا و اسرائیل، به آسانی "اطلاع رسانی" نمی کنند! "خبر" نمی دهند! "تبلیغ" نمی کنند! و "نمکدان نمی شکنند!" ژورنالیسم رسمی غربی، که مدل "شیک" تر میدیاهایی چون "کپهان شریعتمداری" ایران اند، امروز تنها وظیفه ای که ندارند، اطلاع رسانی و "نشر خبر" است. شغل این ها مهندسی "خبر" و "اطلاع"، و فراهم کردن شرایط اجرای سیاست های اقتصادی، سیاسی و نظامی، قدرت های حاکم است.

این مدیا خبر اعتصاب را منتشر نکرد! اما سراسیمه با پایان اعتصاب و پیروزی نسبی آن، برای جبران خسارات و کمک به زندانبان و دولت اسرائیلی به میدان آمد. و هم صدا با دولت اسرائیل و زندانبانان، از زبان آنها اعلام میکنند که زندانیان فلسطینی بی گناه نیستند! وقیحانه میگویند که "آنها خود را میکشند!" و همزمان اقدامات جریانات اسلامی و بمب گذاری و عملیات انتحاری را در کنار

شکست؟ چگونه با روحیه محافظه کاری و تسلیم به وضع موجود که خود محصول ترس از اخراج و بیکاری است باید مقابله کرد؟ از اینها بپرسید که چگونه اتحاد و همبستگی در صفوف طبقه کارگر را باید تضمین کرد؟ پاسخ حیرت آور است: "با گسترش میلیتاریسم آمریکا، بی ثباتی جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی صورت می گیرد و در نتیجه پروسه انقلاب آتی را تسریع میکند، همانگونه که در مورد لیبی شاهد بودیم!"

از آنجا که این چپ سابقه درخشانی در انقلابی نامیدن هر جنبش ارتجاعی دارد در نتیجه حمله نظامی، استیصال جامعه، عروج انواع باندهای سیاه ترور و کشتار، چیزی جز انقلاب مطبوعه این چپ و “چشم انداز تحولات امیدبخش” آن نیست. در تمام اطلاعیه ها و بیانیه های این طیف، ردی از مقابله با تحریم و عواقب ویران کننده حمله نظامی آمریکا نمی بینید. برعکس حرف از “تحولات مهم و سرنوشت سازی است که در راه است و انتخاب آلترناتیو حکومتی“! قرار است بر متن تحریم و حمله نظامی، “جمهوری سوسیالیستی“ آورد! حس نارسیستی شدید این “چپ” به “بن پست اقتصادی“ جمهوری اسلامی و فشار بار تحریم ها بر گرده طبقه کارگر ایران، غم انگیز است. بی خود نیست که هر تلاشی جهت آگاهگری و هشدار به جامعه در مقابل خطر جنگ و سناریوی سیاه، عروج گانگسترهای قومی و مذهبی و در عین حال متشکل شدن و مقاومت کردن در برابر این تراژدی، چرت “انقلاب و جمهوری سوسیالیستی“ این چپ را پاره می کند و ماهیت عمیقا راست، ضد کمونیستی و ضد کارگری این طیف را آشکار می سازد.

بر خلاف ادعاهای بورژوایی و دروغین چپ ضد رژیمی، قمه کشی یکجانبه آمریکا ربطی به مبارزه با جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی ندارد. این آمریکا است که در پی منافع مادی خود بخره هر دولتی را که بخواهد می گیرد. پرده پوشی

شلیک موشک های حماس به اسرائیل به گوش جهانیان میرسانند.

آنها در دل این اتفاق به جای محکوم کردن جنایت آشکار دولت اسرائیل و قلدری آن علیه مردم فلسطین، در کنار زندانبانان اسرائیلی می ایستند و جنایت را توجیه و بخورد جامعه میدهد. میدیایی که کشتار چند صد هزار مردم بی گناه و غیر نظامی در عراق را مبارزه با صدام حسین نام میگذارند، جنایات سربازان امریکائی در افغانستان را به نام اعمال خودسرانه و خارج از موازین توجیه میکنند، و عملا و رسما به بلندگوی دولتهای متجاوز و امپریالیستی تبدیل شده اند، خود بخشی از دستگاه حاکمیت سیاسی و سرکوب دول حاکم اند. معلوم نیست نقش حماس هر چه باشد، توجیه زندانی کردن کودکان، زندان بدون محاکمه و بی دلیل و عدم تفهیم جرم به صدها زندانی، کجای دنیا به نام مبارزه با حماس و مقابله با تروریسم قابل توجیه است. با این توجیه و قبول "گناه و مجازات جمعی" مردم فلسطین، آیا بشریت مجاز نبود میلیونها میلیون مردم را در اروپا و آمریکا به خاطر بمب های اتمی که بر سر مردم ژاپن ریختند، به خاطر فجایعی که با براه انداختن دو جنگ جهانی

فاکتوری که سیاست امروز آمریکا را ضروری کرده و آن را به اسلامی بودن دولت ایران گره میزند قدم اول در پرو آمریکایی بودن موضع این "چپ" و سناریو سیاهی بودن آن است. با این موضع کشتار فلسطینی ها به بهانه نفوذ حماس جزو جدال اسلام سیاسی و تروریسم آمریکا طبقه بندی خواهد شد.

مرحبا به این ذکاوت!

الحق باید خط رضا پهلوی، بعنوان نماینده فهیم تر این کمپ را آب طلا گرفت. جنگ نه! تقاضای فشار سیاسی و تحریم سیاسی جمهوری اسلامی از دولت های غربی و کمک اسرائیل به اپوزیسیون، که البته منظور خودشان هستند. سیاست مجاهدین نیز دقیقا همین است. با یک تفاوت؛ بجای رضا پهلوی دولت ها باید از خانم و آقای رجوی حمایت کنند. سیاست کل دستگاه چپ نیز چیزی جز این نیست با یک تفاوت، بجای رضا پهلوی و رجوی ها، باید دولت های غربی، جمهوری اسلامی را در جهت تقویت این سازمان ها ایزوله کنند.

در خاتمه:

طبقه کارگر و کمونیست ها در ایران باید راهشان را از این بالماسکه جدا کنند. باید این بندها را برید و به جامعه راه نشان داد. باید طبقه کارگر را پشت خط تولید سازمان داد و به میدان کشید. باید در مقابل فاجعه سنگر بست و بجای همراه شدن با رویدادها این سیر را تغییر داد. انقلاب کارگری با همه خشونتی که طبقه حاکم به آن تحمیل میکند با سناریوی خونریزی و جنگ داخلی ماجراجویان سیاسی فرق میکند. اگر کسی بین قیام کارگری با کشتارها و گورهای جمعی و پاکسازی های قومی و قطعی و مرگ و کوچ و اپیدمی وبا فرق نمی بیند، اگر کسی میتواند چشم در چشم مردم بگوید که برای رهایی باید از مسیر دوم عبور کنند، یا سفیه است یا شارلاتان. باید جامعه را با پراتیستم کمونیستی و با اراده و افق پرولتري آشنا کرد.

آفرینند، بدون توضیح و با هیچ موازینی، صدها و صدها سال زندانی کند! بشریت به این معیارهای دوگانه و مجازات های جمعی فاشیستی، که میدیای رسمی دولتی در غرب امروز آن را وسیله تزریق "دمکراسی" میخواند، پس از حاکمیت فاشیسم در آلمان، لگد زده است. این فاشیسم و معیار دوگانه است که مردم را، در غیاب یک جنبش انقلابی، از استیصال و احساس "ناچاری"، به دامان جریانات ارتجاع اسلامی و حماس، پرتاب میکند.

نقش حماس در فلسطین هر چه باشد، جنایات هر روزه دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین، بی حقوقی کامل زندانیان فلسطینی، سکوت مرگبار رسانه های رسمی در غرب و در کشورهای عربی، و تلاش تبلیغاتی برای توجیه جنایات دولت اسرائیل، باید توسط طبقه کارگر در سراسر جهان، و توسط مردم آزادخواه، بی قید و شرط، محکوم شود.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست
۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱- ۱۶ مه ۲۰۱۲

hekmatistparty@gmail.com
www.hekmatist.com

کمونیست را بخوانید ، آن را تکثیر و

پخش کنید.

اسد گلچینی

اسد گلچینی در جریان سخنرانی درمجلس شورای اسلامی

جنبش مجمع عمومی سنگ

بنای تشکلهای توده ای

اسد گلچینی

اسد گلچینی

اسد گلچینی

اسد گلچینی

اسد گلچینی

اسد گلچینی

اسد گلچینی

اسد گلچینی

اسد گلچینی

اسد گلچینی

مقدمه:

جنبش کارگری در ایران نیازمند تحولی است که با اتکا به خود و گروه ها و سازمانهای فعال در آن قادر به دفاع از خود شود. طبقه کارگر به این تحول نیازمند است تا همچنین بتواند ملزومات رودرویی همه جانبه با سرمایه داری و دولتش را فراهم کند. دست یابی طبقه کارگر از جمله به تشکل های توده ایش مستلزم وجود این جنبش است.

تفرقه و پراکندگی بسیار وسیعی که در میان طبقه کارگر و رهبران و فعالین آن وجود دارد نتیجه شرایط سطح پایینی است که طبقه سرمایه دار و دولتهایش به کارگران تحمیل کرده اند. طبقه کارگر برای برون رفت از این موقعیت ناچار از ایجاد سازمانهای صنفی و سیاسی خود است.بورژوازی در ایران این شرایط را هیچگاه ایجاد نکرده است و این توهم که گویا ایجاد این تشکل ها در تحت حاکمیت این نظام ممکن است بدرجات زیاد دامن گیر فعالین این جنبش است، فعالیت های تالکونی جنبش کارگری و فعالین و جریانات سیاسی این را نشان داده است. طبقه کارگر راهی غیر از تحمیل شرایط خود برای ایجاد سازمانهای صنفی و سیاسی اش بر طبقه سرمایه دار و قوانین حامی آنها ندارد. راه حل کارگران در رسیدن به این شرایط اساسا در اتکا به اعتراض و مبارزه خودشان است. کارگران با سازماندهی اعتراض به وضعیت کار و زندگی قادر به تحمیل تشکل هایشان هستند. کارگران با بکار گرفتن طبیعی ترین ظرف اجتماع در محل های کار و زندگی قادر به سازماندهی اعتراضات خود در اتکا به توده کارگران هستند.
مجمع عمومی و جنبش مجمع عمومی موضوع مورد توجه ما برای برون رفت این جنبش از وضعیت کنونی و راه رسیدن به هر تشکلی است. طبقه کارگر ایران با وارد شدن به سازماندهی این جنبش که در انطباق با سطح مبارزه کنونی اش است قادر به عبور از این شرایط میشود. کمونیستها با تبدیل شدن به نیروی چنین جنبشی میتوانند به جدایی تاریخی خود با جنبش کارگری نقطه پایانی بگذارند تا شروع جنبشی بحق کمونیستی و کارگری را در اتکا به جنبش کارگری و سازمانیابی هایش ممکن کنند.

ضرورت این بحث برای جنبش کارگری

جنبش کارگری ایران برای ایجاد تشکل های توده ای کارگری نیازمند ایجاد بنیاد و زیر ساخت است. زیر ساخت و سنگ بنای جنبش کارگری برای هر نوع دخالت طبقه کارگر در مبارزه برای بهبود زندگی و شرایط کار تا تعیین تکلیف برای سرنوشت جامعه ، مبارزه اقتصادی کارگران است . بدون این، هیچ تشکل سیاسی و صنفی کارگران نه تنها قابل دوام بلکه اساسا امکان بروز و رشد هم ندارد. طبقه کارگر برای بقا و زندگی بهتر از جمله به تشکل های توده ای اش نیاز مند است. بورژوازی در ایران بنا به ماهیت و ویژگی اش راهی غیر از ممنوعیت تشکل های صنفی و سیاسی کارگران باقی نگذاشته است و کارگران وجود این سازمانها را بر بورژوازی تحمیل می کنند. راه سومی وجود ندارد، در صد سال گذشته وجود نداشته است و در دوره معاصر سی ساله حاکمیت جمهوری اسلامی هم وجود نداشته است مگر آنجا که



و دولتهایش در ایران به طبقه کارگر تحمیل کرده است دانمی انگاشته میشود. تلویحا همه قبول کرده اند که تا خفقان و سرکوب فعلی بردوام است تشکل های توده ای و علنی کارگران غیر ممکن است. نزد خیلی ها خفقان عامل اصلی در بن بست کنونی در جنبش کارگری است. این مساله نمیتواند واقعی و درست باشد و همه حقیقت را بیان کند چرا که به این ترتیب باید "فاتحه" هر نوع تشکلی را خواند چرا که هیچگاه خفقان و سرکوب دلبخواهی از طرف حکومت های حافظ سرمایه داری در ایران با تقسیم بندی این کشور در حوزه تامین نیروی کار ارزان برای سرمایه پایان نمیابد.

اما این سرنوشت محتوم جنبش کارگری نیست. بورژوازی این را برای طبقه کارگر محتوم کرده است و به طبقه کارگر منظمآ القا میکند، این قابل قبول نبوده است و احاد طبقه کارگر و در همه جای جامعه از کارگر خردسال کوره پزخانه ها تا قالی باف و خباز در روستاهای دور افتاده شهر ها و در داخل شهرها تا خودرو ساز و نفتگر به روز شده با پیشرفته ترین تکنولوژی و نیازمندیهای انسان امروزی، اعتراض بزرگی به این اوضاع دارد اما این اعتراض و آرزوی موفقیت و زندگی بهتر بدون سازمان و اتحاد متحقق نمیشود. چرا جنبش کارگری به این سطح نرسیده است؟ آیا با گفتن اینکه خفقان و سرکوب مانع اساسی است میتوان به پاسخ درست رسید؟ جنبش کارگری و بویژه کارگران کمونیست در این جنبش برای سازماندهی اعتراض و مبارزه کارگران برای بهبود کار و زندگی ناچار از انتخاب راه و روشهای متنوع برای رسیدن به اتحاد و تشکل در محل های کار و یا در ابعاد منطقه ای و سراسری هستند. کدام جنبش و کدام تشکل ها میتوانند چنین راهی را باز کند یکی از موضوعات گرهی در جنبش کارگری و در میان رهبران و فعالین آن و سازمانهای سیاسی سوسیالیست و کمونیست است.

برای پرداختن به معضلات ایجاد تشکل های توده های کارگران، قبل از هر چیز مساله بر سر شکل و حتی محتوای جنبشهای شورایی و سندیکایی که در جنبش کارگری در ایران مطرح ترین ها هستند نیست. این بدرجات زیادی گمراه کننده است. پاسخ معمول و تالکونی، شورا و یا سندیکا گمراه کننده است و بیان واضحی از بن بست تحمیل شده است. قدرت و توانی که با آن بشود سندیکا و یا شورا را ساخت کدام است؟ چنانچه به کارگران اجازه ندهند که سندیکا و شورایشان را سازمان بدهند و از طرف بورژوازی شورا و سندیکا هر دو مالیده باشد! چگونه کارگران میتوانند از حقوق اولیه خود هم که شده دفاع کنند؟ راه حل همان است که بورژوازی سی سال است جلو پا گذاشته است یعنی خانه کارگر و شوراهای اسلامی؟

طرفداران سندیکا و اتحادیه فکر میکردند که مانع سازماندهی سندیکا ها، طرفداران شورایی ها هستند. و متقابلا شورایی ها فکر میکردند که مانع سازماندهی کارگران فعالین سندیکایی هستند. این جدل البته کماکان هست ولی معضل هیچکدام نیستند و با به سر و کله هم زدن نمیتوانیم معضل را جواب بدهیم. اگر طرفداران سازماندهی سندیکا و یا اتحادیه های کارگری قبول دارند که مانع جدی قانون و حاکمیت و کارفرما است که اجازه این کار را نمیدهد پس باید قبول کرد که با این وضعیت فراهم شده باید در افتاد. و اگر طرفداران شورا هم میدانند که مانع سازماندهی شوراها و مجامع عمومی سازمانیافته در کارخانه طرفداران سندیکا نیستند باید دنبال راه حل دیگری برای این معضل مشترک گشت. موضعگیرهای

ایدئولوژیک تا کنونی که از تعلق های همه جانبه طرفداران شورا و سندیکا بهم نشات میگیرد تنها توانسته است کارگران را از سازمانهای کمونیستی بیشتر دور کند چرا که به معضلات آنها نمیپردازند و گرفتاریهای ذهنی خود را حل میکنند.

سطح مبارزه را باید برسمیت شناخت

به سطح مبارزه در جنبش کارگری در ایران باید توجه کرد و از اینجا به امر تشکل و سازماندهی پرداخت. اتحاد، تشکل و سازمان صنفی و سیاسی در درون طبقه کارگر ، بدون اتکا به مبارزه و اعتراض کارگران و سطح این مبارزه و تجاریی که در این جنبش در مورد تشکلهای شناخته شده کارگری وجود دارد میسر نیست. در واقع سطح مبارزات کنونی و سطح قدرتمندی و سطح مطالبات کنونی جنبش کارگری از سرمایه دار و دولتش، متناسب با سطح آرزو ها برای دست یابی به تشکل های توده ای نیست، حال سندیکا باشد یا شورا. سطح این مبارزه با خواستهای کارگران و دخالت توده کارگران در این میدان مبارزه تعیین میشود. چپ در ایران تحت تاثیر مسایل سیاسی در هر دوره و در طول سی سال گذشته هیچگاه قادر به همراهی شدن با این سطح مبارزه برای تغییر آن نشد و از جمله عدم موفقیت در زمینه تشکل های توده ای کارگران ناشی از این بیگانگی تاریخی است.

اگر بپذیریم که نقش سرکوب و خفقان عامل تعیین کننده در تعیین خط مشی و برنامه جنبش کارگری و گرایشات مختلف ان در امر اتحاد و تشکل یابی توده ای کارگران نیست آنگاه میتوان سراغ عوامل اصلی و اساسی در این معضل گشت. کسانی که عامل خفقان برایشان تعیین کننده و از عوامل اصلی عدم موفقیت جنبش کارگری در امر تشکل های توده ای است راه حلی غیر از تسلیم شدن به اوضاع ندارند.

سهم مهمی از وضعیت سردرگم کنونی در امر تشکل یابی توده ای را خود رهبران کارگری و کارگران کمونیست و احزاب کمونیستی این دوره داشته اند. در سی سال گذشته چپ ها و کمونیستها و سازمانهایشان مستقل از تعلقشان به جنبش شورایی و یا سندیکالیستی،در این زمینه نقشی که در خور سازماندهی اعتراض کارگران باشد نداشته اند. هر اندازه از لحاظ سیاسی اندازه بگیریم که هر سازمان را کمی میتوان استثنا قرار داد. مساله حتی و حزب و تشکلی چه اندازه نفوذ داشته است یا نداشته، این مساله را نمیتوان منکر شد که هیچکدام بر امر سازماندهی اعتراض کارگران تأثیری نداشته اند. اینکه کارگران در مقطعی به نتایجی رسیده اند را کمی میتوان استثنا قرار داد. مساله حتی خط کشی بر سر انقلابی گری و کمونیستی بودن جنبش شورایی و رفرمیست بودن جنبش سندیکالیستی و تعلق هر جریان و حزبی به آن نیست که هر دو این گرایشات بعنوان گرایشات مهم و معتبر در جنبش کارگری ایران وجود دارند. مانع و معضل اصلی عدم سازماندهی مبارزات جاری طبقه کارگر در همان سطح واقعی اش است. جنبش کارگری همراه با همه گرایشات آن از کمونیست تا رفرمیست رهبر و سازمانده بخشی و یا همه جنبش کارگری در امر مطالباتش نیست. مساله تشکل چیزی است که از این کانال میگذرد و بدون بررسی و نقد این موضوع، جنبش کارگری و همه جریانات متعلق به این جنبش و گرایشات درونی آن قادر به حل معضل و یا انتخاب مسیر درست برای غلبه بر مشکل تشکل یابی توده ای کارگران در ایران نیستند، صد سازمان و گروه فعالین کارگری دیگر داشته باشیم که مستقیما در امر اتحاد کارگران محل های کار که درگیر سازماندهی مبارزه

اقتصادیشان نباشند باز هم سردرگمی را بیشتر کرده ایم. در زمینه تشکل های توده ای طبقه کارگر مرور نه چندان دوری از گذشته این فعالیت در جنبش کارگری میتواند به اراانه مشخصاتی که آنرا سردرگمی و عقب گرد مینامیم کمک کند.

تشکل های این دوره و سرنوشت آنها

در دوره ده ساله اخیر فعالیت برای احیا سندیکای رانندگان واحد در تهران و حومه و بعدا ایجاد اتحادیه کارگران نیشکر هفت تپه، کارگران این بخشها را دارای تشکل پایدارتری کرد و کارگران در این محلها شوراهای اسلامی را جارو کردند. ایجاد تشکل های کارگری با این امیدواری در دستور کار جنبش کارگری قرار گرفت و در همه جا تلاش برای رسیدن به اتحاد های پایدارتری از طریق سازماندهی سندیکا ها بیشتر اوج گرفت. سندیکاها و انجمن های بسیاری تشکیل شدند و به ثبت رسیدند که مهر این تمایل به متشکل شدن و دنبال کردن متحدانه بهبود زندگی و کار را بر خود داشت. دولت ، سرمایه داران و خانه کارگر و شوراهای اسلامی جمهوری اسلامی همراه با مراکز اطلاعاتی و امنیتی و سیاسی ساکت ننشستند و در طول هفت سال گذشته در کشمکشی دانی با این کارگران بوده اند تا آنها را منحل و بی آزار کنند و تا کنون صد ها نفر از رهبران و فعالین این تشکل ها زندانی و اخراج و محروم از زندگی امن شده اند تا جایی که ظاهرا نشان جدی از فعالیت این تشکل ها نباشد. آنچه از این اتحادیه ها باقی است و جای امید کارگران است اعلام زنده ماندن آنهاست در حالی که به نظر میرسد کت هایشان را تماما بسته اند. و در واقع راه تشکیل سندیکاهای مستقل تا اینجا مجال ابراز وجود دارد و در واقع امکان گسترش و تکثیر آنها در ابهام کامل است.

ذوب آهن اصفهان در سال ۸۸ و تلاش برای تشکیل شورای کارگران در آنجا نمونه بارزی از فعالیت کارگران برای متشکل شدن و ایجاد تشکل کارگری در محل کار بوده است که اساسا بدلیل متکی نشدن این شورا به همه کارگران قادر به حفظ خود نشد و بعد از مدت کوتاهی فعالین و دست اندرکاران آن بازداشت و از این کار منع میشوند و ده ها نفر از آنها همچنان از معضل زندان و محرومیت های دیگر رها نشده اند.

در دو سال گذشته حرکت فعالین کارگری برای تشکیل هیات های موسس اتحادیه های کارگری که اساسا در جنوب ایران شکل گرفت در جریان بود. چندین هیات موسس اقدام به تشکیل گروه هایی کردند که بتوانند امر تشکل های توده ای کارگران و اساسا تشکیل اتحادیه کارگران را تقویت کنند. در برخی مبارزات جنوب آثاری از فعالین این تشکل ها معلوم شد. سیال بودن حرکت از همان ابتدا واضح بود اما نتایجی که این تشکل ها برایش خیز برداشتند دیده نشد و در بهترین حالت و با مشاهدات وضعیت آنها میتوان گفت که ناتوان از پیشبرد و تبدیل چنین پروژه هایی به تشکل های علنی و توده ای کارگران ، تمایل به کار مخفی و "سندیکای مخفی" پیدا کرده اند. این بهراندازه کارهای مهم و تلاش های ارزنده در متحد کردن کارگران باشند اما چندان به تشکل های توده ای نمیتواند مرتبط شود. این حرکت نیز غافل از ایجاد پایه خود در مراکز کار معین بود و میخواست تا جان تازه ای به اتحاد کارگری بدهد و الگویی برای پاسخ به این معضل و کلاف سر در گم تشکل های توده ای در جنبش کارگری باشد اما از دادن الگوی درستی که متناسب با وضعیت باشد

جنبش مجمع عمومی ...

دور بود و واقعیت وجودیشان قبل از هر قضاوتی این را نشان داد. بخش دیگری از تشکل ها مانند اتحادیه ازاد کارگران و کمیته هماهنگی و ... است و تشکل هایی بوده اند که بوسیله فعالین کارگری که ترکیب متنوعی هم دارند ایجاد شد. خصوصیات این تشکله‌ها را این چنین تعریف کردند که تلاش کنند تا تشکل های کارگری را در محل های کار ایجاد کنند. مهم این است که این کارگران آنجا که در محلهای کار معینی هم بودند بدلیل داشتن مشغله ها و مشغولیات دیگر در تشکل هایشان از دیگر کارگران هم دور شدند و در واقع خود را به جای تشکل کارگران تعریف کردند. واضح است که این تشکل ها مشخصات تشکل کارگران محل کار معینی را نداشته اند و عمدتا بر اساس استراتژی غیر کارگری شکل گرفتند و فلسفه وجودی آنها این بود که بتوانند کمک کنند تشکل های کارگری ایجاد شود. این کارگران عمدتا شامل کارگران کارگاهای کوچک ، کارخانه و مونسسات ورشکسته بودند که یکی پس از دیگری رشته عوض میکردند و کارگران را اخراج و بیکار کرده و این تشکل ها بدلیل خصوصیاتشان در بهترین حالت یاری کننده و مشاور کارگران اخراجی و بیکار برای دنبال کردن حق و حقوق های معوقه بودند و تأثیری بر وضعیت کارگران شاغل در یک یا مجموعه ای از صنایع و رشته های کار برای بهبود وضعیت کارگران نداشته اند. تلاش این تشکل ها ثابت قدمی در برگزاری تجمع های خود،مراسم ها و مناسبت ها بوده است و در ابراز نظر و بیان خود در قالب قطعهنامه و بیانیه موثر بوده اند. مشارکت و حرکت های جمعی گروه ۴ و ۷ و ۹ گانه این نوع تشکل ها همچنان که تاکنون بوده منشا اثری در جنبش کارگری برای دستیابی به خواستهای کارگران نبوده است. این تشکل ها سنت مبارزات معینی در جنبش کارگری را نمایندگی نمیکند و به این دلیل فقط در برگیرنده عناصر ناراضی کارگران آگاه به اوضاع سیاسی هستند که مانند همه سیاسیون متشکل داخل و خارج کشوری مشغول فعالیت هستند. محافل و شبکه های محافل کارگری و کمیته های کارگری، در مراکز صنعتی و دیگر مراکز کار تا هم اکنون قادر به ایجاد روابط گسترده تری در این سطح نشده اند و همچنان این سطح از اتحاد بین بخشی از پیشرو ترین و فعالترین کارگران وجود دارد گاه محدود و گاه گسترده اثری از این روابط دیده میشود بدون اینکه تا اکنون قادر به رویارویی با کارفرما ها و دولت در زمینه مشخصی شده باشند. بهترین عکس العمل اختاری این شبکه ها در مقابله آنها با قانون کار جدید بود که تصویب آن بزودی در دستور مجلس قرار خواهد گرفت.

نقش و تاثیر چپ و کمونیستهای دوره انقلاب ۵۷ در مساله تشکل های توده ای

علاوه بر این ها که گفته شد باید از دور شدن تدریجی کمونیستها از سازماندهی عملی جنبش شورایی در دوره استبداد یاد کرد. جنبه مهم فعالیت سازماندهی جنبش شورایی و اعضا و رهبران این حرکت در میان کارگران که بسیار وسیع و گسترده و در بسیاری از مراکز مهم و صنعتی در ایران در جریان بود میبایست به اشکال دیگری که منطبق با شرایط است ادامه میافت در حالی که با سرکوب و انحلال بسیاری از این شوراها جنبش مجمع عمومی که پایه این تشکل ها بود هم بتدریج از بین میروود و تا جایی که آثار

برجسته ای از آن دیده نمیشود. میتوان گفت بعد از شکست انقلاب ۵۷ ایران این جنبش و بعنوان جنبش مجمع عمومی با خصوصیات و ویژگیهای خود که بعنوان گام مقدماتی و اولیه جنبش شورایی بود امکان بروز جدی نیافت و حتی میتوان گفت تحت تاثیر از جمله عوامل جنگ بشدت از دایره تاکیدات کارگران و جریانات کمونیست دور شد و در عوض تصور و سایه سنگین تجربه شوراهای کارگری در دوران انقلاب در بخش اعظم مراکز کار و صنعت در ایران، به ماندگاری و انتقال این تصور و تجربه به دوران جدید بعد از شکست انقلاب هم کشانده شد و آنچه تلاش این جنبش و طرفداران آن بود مبارزه برای "شوراهای کارگری" و تبدیل آن به مشغله فعالین شد بدون اینکه مراحل ابتدایی آن یعنی بر پا کردن جنبش مجمع عمومی بار دیگر در دستور قرار بگیرد. این الگو به مشغله بسیاری از این نیروها تبدیل شد. فعالین جنبش شورایی و طرفداران این جنبش در جریانات سیاسی به این تجربه میخ شدند بدون اینکه قادر به مطبق کردن جنبش شورایی به اوضاع سرکوب بشوند. دیگر فعالین و گرایشات چپ و رفرمیست در طبقه کارگر طرفدار جنبش سندیکالیستی که مطابق الگوی سندیکا و اتحادیه های کارگری فعالیت میکردند در تلاش بودند تا مدتها در هماهنگی و در همگامی با شوراهای اسلامی و خانه کارگر به امر تشکل یابی توده ای کارگران پاسخی بدهند که از شوراهای اسلامی و خانه کارگر سر در آورند و میتوان گفت که سالها بعد راه خود را برای تشکیل سندیکا های مستقل دنبال کردند و هم اکنون هم ادامه دارد (نمونه بارز سازمانهای مدافع این سیاست و حرکات توده ای ها، سازمان فدائیان اکثریت و راه کارگری ها بودند).

علیرغم ادبیات غنی منصور حکمت و کمونیسم کارگری، در این مورد باز هم نیروهای این جریان و بسیاری از کمونیستها که تحت تاثیر این گرایش بودند قادر به تمرکز بر حلقه های مهمی که میتوانست جنبش کارگری را به مساله تشکل های توده ای مرتبط کند نشد. در عوض آنچه که بعنوان یادگار از این دوران و به نقطه تفاوتها برمیگشت دفاع از اشکال کلی شورا و جنبش شورایی بود و نه انطباق این جنبش با شرایط بعد از انقلاب و سرکوب آن. تا جایی که به تجربه خود ما در مورد سازماندهی تشکل های توده ای برگردد حلقه ای مهم در رسیدن به این نیاز مورد بی توجهی جدی قرار گرفت و عملا ایجاد شورا یا سندیکا که دوران ایجاد هر دو بسر رسیده بود و بورژوازی اساسا امر تشکل های توده ای را با سرکوب آنها حل کرده بود موجب جدایی ها و دوری های بیشتری در جنبش کارگری شد. طرفداران هر دو جنبش شورایی و جنبش سندیکالیستی ناتوان از فرموله کردن و انگشت گذاشتن به نقاطی بودند که معضل مهم جنبش کارگری در امر تشکل های توده ای کارگری بود و تا هم اکنون هم ادامه دارد. آنچه که تصور کنونی در میان طرفداران شورا و یا سندیکا در میان فعالین سازمانهای چپ و کمونیست و فعالین جنبش کارگری را در بر میگيرد دقیقا ریشه در این وضعیت دارد.

هم اکنون نیز سازماندهی تشکل های توده ای کارگران همانطور که اشاره کردیم در بن بست است و برای بخش بسیار زیادی از این چپ خفقان عامل مهمی در پا نگرفتن این تشکل ها است و تصور سر در گم و ناروشن در میان کارگران کمونیست تا هم اکنون این کمبود را ماندگار کرده است. طرفداران سندیکا نیز با توجه به موفقیت هایی که داشتند اما

کمونیست ۱۶۴

متوقف شدند و بن بستی به کل حرکت تشکل خودنمایی میکند و سرنوشت رهبران و فعالین فداکار و خستگی ناپذیر این دوره ده ساله میتوان گفت چنان تصویری را بجا گذاشته است که کمتر رهبر دیگری را میتوان یافت که فکر کند باید این راه را برود و در واقع ادامه ندادن این راه زندان و محرمیت راه، نه میتوان توده ای کرد و نه حتی بنظر میرسد که ادامه آن عاقلانه باشد. آنچه نتیجه وضعیت کنونی جنبش کارگری در مورد تشکل های توده ای اش میشود این است که نه تشکلی توانسته است انطور جان سالم بدر ببرد تا تکیه گاه مهمی برای طبقه کارگر در بخشهای دیگر بشود و نه چشم انداز روشنی برای شکستن این فضا و برون رفت از این وضعیت در برابر کارگران و محافل شان و همینطور گروه ها و احزاب کارگری و کمونیستی وجود دارد. برخی جریانات که نام کمونیست بر خود دارند البته تلاش میکنند تصویر دیگری از جنبش کارگری بدهند. آنها تصورشان اساسا از برخی اعتراضات نسبتا گسترده بخشهایی از کارگران است که به نسبت کل طبقه کارگر و بویژه کارگران صنعتی در ایران بسیار محدود است و نمیتواند شاخص های بسیار جدی در وزن و جایگاه طبقه کارگر در تحولات سیاسی و اجتماعی باشد. کاری به نیت خیر و یا ضرر جریان خاصی نیست اما جنبش کارگری بدون تبدیل شدن به جنبش سازمانیافته در مراکز کار و صنعت و در همه بخشهای دیگر، بطور خود بخودی به نیروی جنبشها و جریاناتی تبدیل میشوند که نیرو را در صحنه سیاست جا بجا میکنند. خواه امروز این نیرو امریکا و اسرائیل و اپوزیسیون راست و چپ همراهشان باشد یا از جنس جنبش سبزی که در سال ۸۸ متولد شد.

سطح مبارزه کارگران و معیارهای سنجش آن

راه دیگری برای رسیدن به تشکل های توده ای کارگری را باید پیش پا گذاشت که امکان وارد شدن توده کارگران و بسیاری از رهبران و فعالین را ممکن کند، راهی که بتواند بطور واقعی و مستقل از اینکه جنبش شورایی و یا سندیکالیستی بتواند راه حلش را غالب کند، و بدون اینکه طرفداران هر کدام از این جنبش ها الان مشغول به خنثی کردن هم باشند، بتواند راه گشا و موثر باشد. سازماندهی مجامع عمومی و ثابت قدمی در تدارک جنبش مجمع عمومی چنین راه حلی است.

جنبش مجمع عمومی گام ابتدایی برای سازماندهی اعتراض کارگران است و در حالی که کارگران قدرت دفاع از خود و تعرض به سرمایه را در اتکا به تشکل های توده ایشان ندارند حیاتی میشود. تقریبا هیچ اعتراضی نیست که از چنین خصوصیتی برخوردار نباشد و در واقع بر مجامع عمومی متکی نباشد، همین تجمع ها چنانچه جمع و جور شوند و بعنوان یک جنبش که میتواند سنگ بنای تشکل و در حقیقت سنگ بنای هر نوع سازمان کارگران باشد میتواند قابلیت سراسری شدن را داشته باشد. مجمع عمومی ابزار داده شده در محیط کار است که با تلاش رهبران کارگری و بویژه کمونیستها میتواند و لازم است تماما مورد توجه باشد تا امر اتحاد کارگران در هر محیطی در این سطح ممکن شود. سطح مبارزات **کارگران در ایران در شرایط کنونی منطبق با چنین تلاشی در امر رسیدن به تشکل های توده ای کارگران است. این تاکید باید برجسته شود که وجود جنبش مجمع عمومی به هیچ عنوان به این معنی نیست که این جنبش بند نافش با جنبش شورایی بریده میشود،**

همانطور که به این معنی هم نیست که این بند ناف با جنبش سندیکایی بریده میشود. راه افتادن این جنبش همانطور که اشاره کردیم سنگ بنای هر تشکلی است اعم از شورا یا سندیکا و نقش و جایگاه هر کدام از گرایشات مختلف در میان کارگران عامل اصلی در ایجاد جنبش است. این نکته بسیار مهمی در جایگاهی است که گرایشات مختلف درون کارگران در بر پا کردن جنبش مجمع عمومی دارند. وظیفه این جنبش اساسا سازماندهی اعتراض کارگران برای پیشبرد خواستههایشان است و این مبنای قدرتمند شدن کارگران برای تصمیمات بعدی برای ساختن هر نوع تشکلی است. در دوره گذشته آنچه از نظر همه رهبران و فعالین کارگری و بویژه کمونیستها حذف شد ایجاد این جنبش بود که مادر همه اتحاد ها و سازمانها در جنبش کارگری است. تحت تاثیر هر عاملی بوده باشد که اینجا جای بحث آن نیست، بر این نقطه حیاتی در رسیدن به مساله اتحاد و تشکل اغماض شده است. با کمی مکث میتوان متوجه شد که تلاش برای ایجاد تشکل ها بدون در نظر گرفتن سطح مبارزاتی که بتواند این تشکل ها را حفظ کند موجب تصورها و ارزیابی های غیر واقعی و در نتیجه پراکندگی بیشتر در میان کارگران میشود. وقتی بحث سطح مبارزه هم میشود مانند بسیاری مقوله های دیگر به کاتگوری های دفاعی و تعرضی تقسیم میشود و تعابیر و تفاسیر دلخواهی منطبق بر جنبشها و افق هایی داده میشود که بیشتر از اینکه به طبقه کارگر مربوط باشد شرح حال جنبشهای طبقات دیگری است. سطح مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی و دولتش را هم برخلاف تصور معمول که از بخشی از کارگران که معمولا بیشترین مشکل و معضل دستمزد و بیکاری را دارند گرفته میشود، باید اساسا از مهمترین بخش و سازمانیافته ترین بخش صنایع و کارگران این بخشها و شاغلین نتیجه گرفت و بطور واقعی آنگاه خیلی واقعی ترمتوجه خواهیم شد که این

سطح چیست و چه مشخصاتی دارد. درجه تشکل یافتگی و درجه پراکندگی دقیقا و قبل از وارد کردن تأثیرات مسایل سرکوب و اختناق، مربوط به توقع و خواست و مطالبه هایی است که میلیون ها پرولتر در ایران در مقابل سرمایه و دولت و صاحب کار میگذارند. آیا برای کمونیستها این میتواند قابل حذف باشد و شاخص های سطح مبارزه طبقه کارگر در هر مقطع را تعیین کرد و از آن به نتایجی رسید که برای هر سازمانده کمونیست و هر حزب مرتبط به کارگران مربوط است؟ سطح مبارزه کارگران نه تنها سطح تشکل و اتحاد را که برای پیشروی جنبش کارگری حیاتی است بلکه سطح آگاهی و تصمیم کارگران کمونیست و پیشرو را هم نشان میدهد. اگر این ها را شاخص های پیشروی و پسروی ندانیم، سرنوشت کمونیسم و جنبش کارگری در ایران کماکان میروود تا دو مسیر متفاوت را طی کنند. عادت چپ و کمونیستها در ایران بهر دلیل، همواره دیدن بخشهایی از جنبش کارگری و عمدتا آن بخش معمولا در خیابان، و در حالت تجمع و در حالت اعتراض و در حالت اکسیون است. میخ شدن به این و فراموش کردن مهمترین بخشهای صنایع و شاهرگ های حیات سرمایه داری و طبقه کارگر در ایران و داشتن نقشه برای سازماندهی آن ما را از مشاهده کل این جنبش و گامهای تعیین کننده پیشروی و عقبگرد آن دور میکند آنچه که اکنون هست.

تاکید بر این نکات به این لحاظ است که نشان بدهیم سازماندهی جنبش جاری کارگران و مبارزات اقتصادی آن برای طبقه کارگر سنگ بنای همه چیز است، این سنگ بنا را نداشته باشید هیچ چیزی

ندارید. این سنگ بنا مساله مشترک همه کارگران و بویژه رهبران و فعالین آن است مستقل از هر گرایشی که دارند. این نباشد جنبش کارگری چیزی ندارد، این سنگ بنا و در واقع نقشه برای سازماندهی مبارزه اقتصادی کارگران بر اساس سطح مبارزاتش و سازماندهی آنرا نداشته باشید بر اساس معیارهای دیگری که معمولا معیار و شاخص های پیشروی و پس روی جنبشهای دیگری است جنبش کارگری هم ارزیابی میشود و فرمان به چپ چپ و به راست راست به آن و به رهبرانش داده میشود. زمانی که جنبش کارگری را اعتراض و تحرک سازمانیافته مراکز مختلف کار به مساله دستمزد و قراردادهای کار و بیمه های مختلف و ساعت کار و ... در بر نگيرد هر جنبشی و هر تحرکی هم میتواند کارگران را به ضمیمه خود تبدیل کند، وجود مبارزه اقتصادی کارگران بدرجه بسیار زیادی دوستان و دشمنان طبقه کارگر را برای هر نوع آزادی و برابری و مبارزه ای در جامعه بسیار روشنتر و شفافتر معرفی میکند. جنبش مجمع عمومی به این مساله در درجه اول معطوف است. اگر سنگ بنای هر اتحاد و اعتراض سازمانیافته ای مبارزه اقتصادی کارگران است، جنبش مجمع عمومی سنگ بنای تشکل توده ای کارگران است که بنا به تعریف توده کارگران را شامل میشود و بر توان آنها متکی است که راه را برای سازمانیابی جنبش کارگری و قدرتمند کردن این جنبش مهیا میکند و قدم به قدم سرکوب و خفقان را کنار میزند. این کاری است که همین امروز ممکن است و جنبشی است برای همه کارگران و همه فعالین و جریانات متعلق به طبقه کارگر. این کاریست که بدون هیچ واسطه و اما و افتالی ممکن است و آلترناتیو هر تلاش و فعالیت دیگر این رهبران و فعالین کارگری نیست که مانند هر موجود دیگری در جامعه به داشتن ده ها کانون و محفل و شبکه هنری و کمیته سیاسی و حزبی و علمی نیازمند است و در آن عضو است.

پیشرویهای بورژوازی و سطح مبارزات طبقه کارگر

هر اندازه پیشروی کارگران در امر تشکل نشان از سطح مبارزاتی است که آنان دارند. نمیتوان سطح مبارزه کارگران در ایران سی سال قبل که زمانی ۴۰ ساعت کار در روز و دو روز تعطیلی در هفته را داشتن با اکنون که ۴۴ ساعت کار و شش و یا هفت روز هفته را یا ناچار به کار است و یا ناچار به کار کرده اند یکی گرفت. تحمیل شرایط کنونی از طرف بورژوازی و دولتهايش به کارگران از هر لحاظ نشان از سطح این مبارزات و سطح این تعرض و شرایط تحمیلی است. بسیاری اوقات سطح مبارزات کارگران "دلخواهی"، تعرضی و یا دفاعی، ترسیم میشود. بویژه جریانات و جنبشهایی که کارگران باید نیروی پیشبرنده آرزو ها و جنبشهایشان باشند هر اعتراض و نارضايتی کارگران را اتوماتیک تعرضی میدانند! آنچه که چپ و جریانات کمونیستی را بیش از بیش از کارگران و رهبران آنها دور کرده است این ناخوانایی است. و این در حالی است که قاعدتا کمونیستها میبایست نبضشان با نبض کارگران زده شود و خود بخشی از این جنبش باشند که متأسفانه در ایران هنوز این اتفاق نیفتاده است. بورژوازی در طی ۲۰ سال گذشته بزرگترین تعرض ها را به طبقه کارگر کرده است و از هر لحاظ اعتراض این طبقه را بویژه در مهمترین مراکز و به تبع این در سطح سراسری هم مهار کرده و با ممنوعیت های مختلف در مورد تشکل و اعتصاب و سلب امنیت شغلی، این طبقه را

←

۲- جنبش مجامع عمومی هنگامی می‌تواند یک جنبش بشود که مجامع عمومی در محل های مختلف راه افتاده اند و بهم دیگر هم نیازمندند. همبسته شدن مجامع عمومی این جنبش را درست میکند.

۳- دست رهبران کارگری در سازماندهی آن بسیار باز و در شرایط سرکوب و خفقان از انعطاف بیشتری برخوردار است. رهبران و فعالین کارگری در هر محیط کار در برابر و در تقابل با سرکوب و خفقان منعطف تر می‌توانند راه های خود را انتخاب کنند و ناچار از دادن هزینه هایی زیادی نیستند.

۴- امکان دخالت توده کارگران در چنین شرایطی می‌تواند فراهم شود و "منتظر شرایط آزاد" برای سازماندهی تشکل های شناخته شده کارگران مانند سندیکا و شورا نباشد، کارگران در این حالت چیزی را که انتظار باید بکشند نتایج کارشان است و نه "انتظار" تحولاتی که دیگران و جنبشهای

دیگر آنها را ممکن کنند. جنبشهای دیگر هر فعالیت و اقدامی بکنند برای خودشان و منفعت قشر و طبقه ای که به آن تعلق دارند تلاش میکنند و طبقه کارگر هم می‌تواند و باید این را بیاموزد. جنبش مجمع عمومی پایه هر تشکلی در آینده است اعم از شورا و یا سندیکا و بویژه برای کمونیستها و ویژگیهایی که جنبش کمونیستی و کارگری داشته و دارد تماما چفت است.

۵- از هم اکنون قطعی نیست که جنبش مجامع عمومی در آینده به جنبش شورایی و یا سندیکایی وصل میشود. درک این مساله حیاتی است چرا که قادر است نیروی عظیمی را به نفع بر پا کردن مجامع عمومی و جنبش مجمع عمومی آزاد کند.

۶- امکان وصل مجمع عمومی ها به هم دیگر در مقایسه با اتحادیه و سندیکا ها بهم در شرایط کنونی اختناق بسیار بازتر است و امکان تبدیل شدن آن به یک جنبش که توده بیشتری از کارگران که به مجامع عمومیشان متکی هستند را فراهم میکند. در عین حال که این جنبش می‌تواند و باید به همه تشکل ها و سازمانهای کارگری (سندیکا ها و اتحادیه و انجمن های کارگری) که در حال حاضر هستند و امکان ماندگاری خود را دارند حیاتی است.

۷- برای کمونیستها سازماندهی و فعالیت مجامع عمومی و جنبش مجمع عمومی بعنوان سازمان پایه است که مناسبترین راه برای رسیدن به جنبش شورایی است. این جنبش مشخصه و قابلیت های لازم برای جنبش کمونیستی و انقلاب و حکومت کارگری را دارد. کمونیستها یک جنبش دارند و آنهم جنبش شورایی است اما هیچگاه به هر دو خشتی که کارگران روی هم گذاشته اند بی اعتنا نیستند سندیکا باشد یا انجمن و صندوق، کمونیستها بطور اتوماتیک بخشی از آن تلاش هستند و برای حفظ و قدرتمند کردن آنها بوسیله مرتبط کردن به جنبش مجامع عمومی تلاش میکنند.

کارگران است که هر زمان ممکن شود می‌تواند ایجاد شود.

۳- بنا به توهماتی دال بر اینکه در تکثیر سندیکا و اتحادیه ها، طبقه کارگر دارای تشکل های سراسری میشود که می‌توانند طرف حساب کارگران با دولت و کارفرما ها بشود، باید نشان داد که اولاً تجربه تاکتونی ده ساله هم نشان داد که بورژوازی در ایران چنین اجازه ای نمیدهد، ثانیاً هر تشکلی بدون اتکا به نیروی همه کارگران دارای قدرت نیست که بتواند با کارفرما و دولت هر زمان که خواست مقابله کند در حالی که جنبش مجمع عمومی قادر به اتکا به توده کارگران در هر محل و در هر منطقه ای و در سطح سراسری می‌تواند باشد و با قدرت همبسته خود طرف حساب قدرتمندی در برابر دولت و کارفرما خواهد بود و اینگونه می‌توان سرکوب و اختناق را عقب راند.

۴- و بنا بر اینکه تجربه برخی دیگر از فعالین کارگری در سازماندهی اتحادیه های کارگری گرایش به ایجاد "اتحادیه های مخفی" دارد که خود با هر نوع تشکل توده ای نقض غرض است باز هم سازماندهی مجمع عمومی کارگران است که نه می‌تواند مخفی باشد و نه در صورت برگزاری آنچنان "بیهانه" ای به دست سرکوبگران میدهد که محدود و یا تعطیلش کنند و رهبرانش را زندانی کنند. مجامع عمومی ظرف طبیعی اجتماع و ابراز قدرت کارگران است و نمی‌تواند تعلطیل و یا مخفی شود.

۵- و بالاخره بنا به اینکه بسیاری از فعالین کارگری در تجربه ده سال گذشته تشکل های خود را (تحت اسامی کمیته های هماهنگی و پیگیری و اتحادیه های آزاد و ...) بجای تشکل های محیط کار کارگران نشانند و مستقیماً تشکل کارگران در هر محل کار بنا بهر دلیلی مساله و مشغله تمام و کمالشان نبود، تشکل کارگری در محیط های کار که ناشی از فعالیت این بخش باشد به کارگران و محیط های کارشان کم مرتبط تر و یا در واقع دارای سرنوشت های مختلف شدند، قدرتمند و یا ضعیف بودن اتحاد محل کار مستقیماً به این تشکل ها بی ارتباط شدند و این تجربه نشان داد که این راه حل ها هم منطبق با مبارزه و خواست جنبش کارگری نبوده است و همه این فعالین و شبکه ارتباطی آنها را به کوشندگان و تلاشگران و مبلغین جنبش مجمع عمومی باید فراخواند تا در هر محل های کار و کارخانه و کارگاهی به فعالین ایجاد مجامع عمومی و بخشی از یک جنبش باشند که در سطح سراسری در جریان است.

جنبش مجمع عمومی می‌تواند و لازم است تا مرکز ثقل فعالیت کارگران و رهبران کارگری برای متشکل کردن اعتراض کارگران باشد چرا که:

۱- مجمع عمومی ها ابتدا یک سازمانیابی محلی است. متکی به رهبران محلی است و از همان نطفه توده ای است.

کارگری ممکن نیست. بدون دستیابی به اتحاد کارگران شاغل بر سر مبارزه برای افزایش دستمزد ها به نسبت تورم، و بدون دستیابی به اتحاد بر سر لغو قرارداد های موقت و دیگر خواستههای فوری کارگران زمینه برای ایجاد این تشکل ها ممکن نیست، مجمع عمومی طبیعی ترین ظرف اتحاد کارگران در سازماندهی این اعتراضات به شرایط کار و زندگی است. این اعتراض و سازماندهی این مبارزات است که سنگ بنای هر تشکل کارگری است که در آینده و در اتکا به دخالت توده کارگران ممکن میشود. مجمع عمومی را کارگران کمونیست دقیقاً بنا به این اهمیت که می‌تواند مناسبترین ابزار برای دخالت دادن توده کارگران یک محل باشد دامن می‌زند و سازمان میدهند و تبلیغ میکنند. شرایط کنونی و سرکوب و خفقان به ما میگوید که کارگران در مراکز مختلف بسیار آسان تر و بدون دادن هزینه های گزاف می‌توانند این ابزار را داشته باشند و در تلاش برای تبدیل کردن آنها به حرکتی برای همه کارگران در همه مراکز باشند. جنبشی که بتواند سطح واقعی مبارزه کارگران را در نظر بگیرد و جنبشی که بتواند بطور طبیعی در دسترس کارگران قرار بگیرد و امکان گسترش آن بسیار آسانتر است از بهم پیوسته شدن این مجامع عمومی ایجاد میشود و پایه وارد کردن توده کارگران برای امر تشکل توده ای است.

خلاصه ای از چرا جنبش مجمع عمومی؟
همانطور که اشاره کردیم قبل از اینکه وارد بحث جنبش شورایی و جنبش سندیکالیستی و یا انتخاب شورا- سندیکا بشویم و ماهیت و خصوصیات انقلابی و رفرمیستی هر کدام از این جنبش ها را تاکید کنیم، و قبل از اینکه وارد تاثیر گذاری هر جریان سیاسی معین و نقشه هایی که برای سازماندهی حزبی و یا توده ای کارگران دارد بشویم، بنا به مشاهداتی که ابتدا هم طرح کردیم باید نشان بدهیم که چرا سازماندهی جنبش مجمع عمومی می‌تواند راه حلی برای دستیابی کارگران به تشکل های پایدار تر باشد. بن بست کنونی را به این شکل می‌توان و باید پاسخ داد.

۱- بنا به تجربه این دوره از مبارزات کارگران برای سندیکا و اتحادیه ها و تلاش برای سازماندهی آنها و ممانعت های جدی پیش پای رهبران و فعالینش، نشان داده شد که کارگران برای حفظ اتحاد، حفظ رهبران و انسجام قدم به قدم خود در برابر کارفرما و دولت یک گام باید به عقب برگرند و به جای تلاش برای سازماندهی سندیکا و اتحادیه ها به سازماندهی مجامع عمومی در محل های کار بپردازند و جنبش مجمع عمومی در سطح منطقه ای و سراسری را بر پا کنند.

۲- همین مساله دقیقاً در مورد شورا و مجامع عمومی منظم هم صادق است چرا که شورا را دقیقاً زمان قیام کارگران برای حاکمیت شان در کارخانه و جامعه تشکیل میدهند و جنبش شورایی را سازمان میدهند که پایه آن همواره مجامع عمومی

هم نیستند نشان از این تصورات واژگونه ملی شده و عمومی شده از نقش کمونیستها در سازماندهی و هم سرنوشتی با طبقه کارگر است. این تصورات بیشتر از اینکه مربوط به جنبش کارگری و طبقه کارگر در کردستان و ایران باشد مربوط به جنبش ملی و مبارزه همگانی بر علیه رژیم است و هر چیزی هست مربوط به سازماندهی کارگران برای خودشان و حق و حقوقشان نیست و بهمین دلیل است که جنبش کارگری و کارگران کمونیست و آگاه در شهرهای کردستان نیز نیازمند حضور جنبشی هستند و نیازمند تامین جنبشی هستند که قادر به هم سرنوشت کردن و همراه کردنش با بخشهای دیگر طبقه کارکر در ایران باشد و چنانچه با این یکی چفت شود توان و قدرت کارگران کمونیست در سازماندهی توده های محروم و ستم کشیده به نفع جنبش کارگری و کمونیستی و ارتقا سطح مبارزات و کار و زندگی کارگران و قیام و انقلابات کارگری بسیار مهیا تر میشود آنچه که در اینجا هم بشدت غایب است. در کردستان هم معیار برای طبقه کارگری که برای خودش باشد بر پایی مجامع عمومی و جنبش مجمع عمومی و تشکل های توده ای کارگران در محل های کار و زندگیشان است که مستقل از نیروی عادت عمومی و ملی در آنجا سنگر های بسیار مهم و ماندگاری برای کارگران ایجاد میکند.

مبارزه کارگران برای احقاق حقوق هایشان و حتی برای بازگرداندن بورژوازی به ۳۰ سال قبل که ۴۰ ساعت کار معمول بود و در حال حاضر ۴۴ ساعت فقط یک دکور است و امنیت شغلی وجود ندارد و قراردادی معتبر نیست و ... از مهمترین عرصه های مبارزه کارگران است. آیا می‌توان از روی این ها جهید و یکباره سطح مبارزات توده کارگران را ارتقا داد و به مساله تشکل هم رسید؟ پاسخ همیشه منفی نیست و در مقاطعی ایجاد تشکل های کارگری همچنان که در شرکت واحد و نیشکر و ... اتفاق افتاده است ممکن است اما قاعده کار نیست و همانطور که تجربه این ده سال اخیر هم نشان داده است جز استثنا ها است. طبقه کارگر و کمونیستها نمیتوانند اینها را شاخصی جدی برای تغییر توازن قوا بین خود و طبقه سرمایه دار بدانند.این حلقه ای گمشده است که معمولاً "بدیه" نمیشود و برای چپ پوپولیست در ایران معمولاً با مبارزات دیگر اقشار هم سطح میشود و یا یکی گرفته میشود. امر تشکل را باید به اتکا به سطح مبارزاتی که کارگران دارند و توازنی که ایجاد کرده اند و می‌توانند در اتکا به این قدرت سازمانیافتگی تشکل هایشان را حفظ کنند دید. در این دوره کارگران واحد و هفت تپه هر کدام تجارب مهمی را در این زمینه دارند. تا هر جایی هم که این تشکل ها ماندگار هستند دلایل همین است که به این مبارزات مرتبط هستند. کارگران یک مرکز کار در نبرد هایی که برای بهبود سطح کار و شرایط کار و بهتر بفروش رساندن نیروی کارشان دارند می‌توانند دستهای همدیگر را محکم داشته باشند. **بدون سازماندهی جنبش مطالباتی و اتحاد کارگران در حفظ دستاوردهایشان و یا حتی پیشبرد این مبارزات تشکل کارگری و سازمانهای**

همانطور که گفتم، سرمایه خود باید بار مشکلاتش را به بردوش بکشد. ورشکستگی، تامین قدرت رقابت، و ... امر کارگر نیست. سرمایه و دولت اش را به جهاد اقتصادی دعوت کنند. طبقه کارگر نباید حب این اراجیف مربوط به هم سرنوشتی با سرمایه و بورژازی خودی و ملی را بخورد. عرق ملی و ناسیونالیسم و تحقیر ملیت های دیگر و فخرفروشی ناسیونالیستی همه و همه در خدمت این است که کارگر در ایران را مجاب کند که

جنبش مجمع عمومی ...

کاملاً زمینگیر کرده چپ و کمونیستهای هم پیدا میشوند که در آستانه انقلاب هستند!! در برخی مناطق مانند کردستان که جنبش ملی از یک طرف و جنبش توده ای علیه حکومت همه گیر و واگیر هم هست و همچنین سازمانهای چپ و کمونیستی سابقه فعالیت دارند، بعضاً سطح مبارزات کارگری با این جنبشها هم سطح میشود. این بسیار واضح است که خواست و مطالبات کارگری مطرح در مراکز کار و در میان کارگران در شهرهای کردستان در مقایسه با سطح این مبارزات در دیگر مناطق پیشرفته تر متفاوت و یک فاز عقب تر است، و این در حالی است که کارگران در این منطقه خیلی سریعتر سیاست و احزابشان را انتخاب کرده اند. این دو گانگی وضعیت برای برخی جریانات سیاسی و کارگران فعال این تصور اشتباه را ایجاد کرده است که گویا جنبش کارگری سرنوشت مجزایی و سطح مجزایی از آنچه در سراسر ایران است دارد. بر این استنتاج آنگاه می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر کارگران در شهر سنجندج می‌توانند چند صد نفر در یک تظاهرات ده دقیقه ای ابراز وجود کنند چرا کارگران در تهران و تبریز و شیراز نمیتوانند!! برای جریاناتی که آگاهانه جنبش کارگری در این منطقه را مجزا و در فازی برتر از مبارزات کارگری در دیگر مناطق میدانند قبل از هر چیز تصور و توقعی نادرست از نقشی که برای کارگران و فعالین آنها در نظر دارند داده میشود که باز هم ارتباطی به ارتقا سطح مبارزات کارگران و سازماندهی برای زندگی بهتر آنان ندارد. باید پرسید اگر توازن قوا در کردستان برای کارگران و مردم مبارز مهیا است چرا سطح مبارزات آنها و تحقق خواستههایشان یک قدم جلو تر نیست؟ چرا در آنجا کارگران ناآگاه ترند و چرا از حق و حقوق خود کمترین اطلاع را دارند و چرا صد نوع قرارداد و دستمزد های متفاوت در آنجا هست ؟ اگر این توازن قوا متفاوت است چرا کردستان سنگر بسیار مهمی برای جنبش کارگری و ارتقا سطح کنونی اش نیست؟ یکی گرفتن فضای سیاسی و مبارزاتی کردستان با نقشی که جنبش کارگری دارد و می‌تواند داشته باشد بشدت کمونیستها را از پرداختن به وظایف انجام نشده شان که متشکل کردن و سازماندهی مبارزات جاری کارگران است دور کرده است و این سرنوشتی است که کمونیستهای ما در این منطقه داشته اند. و باز اگر در کردستان توازن دیگری بین کارگر و سرمایه و حاکمیتش هست چرا ما وسیعترین تشکل های توده ای را در اینجا نه تنها نمیبینیم در حالی که در اینجا دقیقاً صدها و هزاران فعال کارگری و سوسیالیست و کمونیست وجود دارد؟ واقعیت این است که در اینجا هم کمونیسم و کمونیستها بهر عالیت و کوششی مشغولند غیر از اتکا به سطح واقعی شرایط کار و زندگی و مبارزه کارگران و تلاش برای ارتقا آن. تاکید بر اینکه مثلاً جنبش کارگری در کردستان چنین و چنان است در حالی که کارگران قادر به حفظ شغل و کار موجود و یا سطح در آمد فعلی

تحریم اقتصادی، کار و سرمایه

از ارزان تمام شدن تولید ملی و فراهم شدن امکان رقابت این است که آی طبقه کارگر، به سرمایه ملی و وطنی باج بیشتری بدهید! سود بیشتری بدهید! سودآوریش را تضمین کنید! بیش از پیش تمکین کنید! تا ایشان پول اش را برندارد و برود جایی که بیشتر سود میدهد.

به تسلیم کشاندن طبقه کارگر در خدمت بورژازی.

کمونیست را بخوانید ، آن را تکثیر و پخش کنید.

حضور گسترده فعالین حزب حکمتیست در مراسم ها و میتینگهای اول مه



روز جهانی کارگر، اعضا، کادرها و دوستداران حزب حکمتیست در کشورهای مختلف همراه با کارگران، احزاب و جریانات چپ در مراسمها و تجمعات اول مه شرکت کردند. رفقای ما ضمن دایر کردن میزهای اطلاعاتی،

بخش اطلاعیه های حزب به مناسبت روز تعداد زیادی نیز اطلاعیه های حزب در جهانی کارگر و جواب دادن به سوالات میان مردم پخش شد. در طی روز از مختلف در مورد حزب حکمتیست و بازدید کنندگان با کیک و قهوه پذیرایی سیاستهای آن، تلاش کردند گوشه ای از وضعیت طبقه کارگر ایران و اعتراض و مبارزه هر روز این طبقه علیه سرمایه داری را به اطلاع برسانند. گزارشی کوتاه از فعالیتهای رفقای ما در کشورهای مختلف به اطلاع میرسد.

یوتیووری

در روز همبستگی با کارگران جهان، اعضا و کادرهای حزب کمونیست در این تجمع تعداد زیادی از احزاب و کارگری حکمتیست در مراسم اول مه این شهر در میدان گوستاو آدولف شرکت کردند. در این مراسم اطلاعیه اول ماه مه حزب حکمتیست به زبان انگلیسی بطور وسیع در میان کارگران و شرکت کنندگان حاضر در محل توزیع گردید. پلاکاردهای حزب با شعار آزادی، برابری، حکومت فارسی در میان مردم پخش شد. کارگری، کارگران جهان متحد شوید و عکس های مارکس در این میدان تا پایان مراسم نصب شده بود.

هم زمان میز اطلاعاتی با ادبیات حزب به زبانهای انگلیسی، سوندی و فارسی در میدان کارگر این شهر برگزار شد. اعضا محل دایر گردید که با استقبال خوب و کادر های حزب حکمتیست واحد نروژ بازدیدکنندگان و شرکت کنندگان مواجه به همراه سازمانهای چپ و نیروهای گردید. اول مه، وضعیت طبقه کارگر در ایران مورد بحث و تبادل نظر رفقای کارگری نروژ فراخوان داده شده بود حزب و بازدیدکنندگان از میز کتاب حزب شرکت کردند.



کلن

روز سه شنبه اول ماه مه بمناسبت روز جهانی کارگر اعضا و کادر های حزب حکمتیست واحد کلن با پرپایی میز کتاب و چادر اطلاعاتی در تجمعی که از طرف اتحادیه سراسری کارگران آلمان فراخوان داده شده بود شرکت کردند.

در این تجمع که در مرکز شهر کلن- میدان ،هوی مارکت، برگزار گردید کارگران و بیش از ۵۰ حزب و سازمان چپ و نیروهای مترقی شرکت کرده بودند.

در این روز کادرها و اعضای حزب به سوالات بازدیدکنندگان و علاقمندان به سیاستهای حزب در مورد نظرات و دیدگاههای حزب پاسخ داده و با آنان به بحث و تبادل نظرات پرداختند.

کمونیست ۱۶۴

سیاست ما در قبال سازمان سراسری پناهندگان, رهایی زن, اول کودکان و...رفقای عزیز!

به: اعضا و کادرهای حزب

رفقای عزیز!

اخیرا و بعد از انشقاق در حزب

حکمتیست رفقای زیادی هم از میان اعضا حزب و هم از فعالین این نهادها در مورد سیاست حزب در قبال سازمانهای اجتماعی مانند سازمان سراسری پناهندگان (بیمرز) و سازمان رهایی زن سوالاتی کرده اند از جمله اینکه تکلیف این دو نهاد، رهبری آن، تکلیف عضویت رفقا در این نهادها چه می شود. در این خصوص و در راستای سیاست تا کنونی حزب حکمتیست نکاتی را جهت اطلاع عموم به اطلاع میرسانیم:

۱- فلسفه وجودی این دو سازمان اساسا سازمان دادن یک فعالیت چپ و رادیکال در دفاع از حقوق پناهندگی و حق زن بود. ما همیشه بر استقلال تشکیلاتی این نهادها و هر نهاد اجتماعی تاکید کرده ایم. این سازمانها برای همان کاری که در دستورشان است و در اهدافشان است، درست شده اند. بحث و اختلاف نظر و حتی انشعاب و انشقاق در آنها، تا آنجا که بر سر اهداف مشترک و تخطی از آنها است، جای ایرادی ندارد و بسیار طبیعی است. مثلا انجمن دفاع از حیوانات اگر بخشی از آن به کمپین معینی برای استفاده از حیوانات برای آزمایشات نظامی بپیوندد، طبعاً در آن اغتشاش میشود. در چنین حالتی حتما ما هم بعنوان یکی از علاقمندان و دست اندرکاران آن انجمن فرضی، دخالت سیاسی خواهیم کرد. این سازمانها تا زمانی که پایبند به اهداف مدون آنها به عنوان نهادهای پناهندگی و زنان هستند و سازمانهای رادیکالی در این راستا باقی میمانند، مورد دفاع ما هستند.

۲- این ها کمپین ها و نهادهای اجتماعی هستند که عضویت در هیچ حزبی، شرط کار و قبول مسئولیت در آن نیست. تبدیل کردن این ها به نهادهایی صرفا در کنترل تشکیلاتی یک حزب، این نهاد ها را عملا از آنچه که هستند به آنچه که نباید باشند تبدیل میکنند. عده ای که از سر مسئله پناهندگی و زنان و کودکان و محیط زیست و ... حول یک امر مشترک متحد شده اند را متفرق میکنند. این انجمن ها را عملا تبدیل به سازمانهای محدودی که تنها باید آنطور که سازمان مادر دیکته میکند، از نظر تشکیلاتی دیکته میکند، تبدیل میکند. و یک نهاد اجتماعی را به یک موسسه غیراجتماعی و فرقه ای تبدیل میکند.

۳- رابطه حزب حکمتیست با این نهادها رابطه ای سیاسی و اتوریته حزب در آنها اتوریته سیاسی است. بارها تاکید کرده ایم که در صورت بروز هر اختلافی در حزب یا انشعایی یا ... نباید این نهادها دچار بحران یا زمین لرزه شوند. نه این سازمانها و نه فعالین آن مجبور نیستند بدلیل نطرات سیاسی شان تعیین تکلیفی بکنند. قاعدتا منافع پناهجو و زن نباید قربانی اختلاف نظر سیاسی فعالین این عرصه ها شود و این تعهد فعالین و قبل از آن مسئولین این نهادها است. دامن زدن به انشقاق میان فعالین عرصه های اجتماعی سنت ما نبوده و نیست. این شرط سالم نگاه داشتن این نهادها است. شرط عضویت در این سازمانها تعهد به اهداف و اصول سازمانی این نهادها است. تردیدی نیست که راه اندازی و فعالیت این پروژه ها عمده تا بر عهده اعضا و کادرهای حزب حکمتیست بوده است. اما این نهادها مطلقا نهادهای حزبی نیستند و نباید باشند و هر نوع دخالت تشکیلاتی در این نهادها و هر نوع تصفیه تشکیلاتی از جانب هر کس و جریانی جز در چهارچوب اهداف و موازین خود آنها، ضد اجتماعی و فرقه ای است. فدا کردن منافع زنان و پناهندگان، پراکنده کردن کسانی که حول این کمپین ها جمع شده اند، و فدا کردن آن در کمپین های محقر سازمانی برای تصرف سازمانی این نهاد ها، چیزی از این کمپین اجتماعی به جای نمی گذارد. تجربه پروژه ها و نهادهای دیگر این واقعیت را نشان داده است.

۴- انتظار از همه اعضا و کادرهای حزب این است که اجازه ندهند اختلاف سیاسی و انشعاب در حزب موجب هر گونه نا امنی سیاسی و تشکیلاتی برای رفقای مخالف شود. تک تک شما که سالها است در این نهادها فعالیت میکنید تعهدی عمیقاً انسانی به کسانیکه به امید بهبودی در زندگی امروز و آینده شان به شما دارند این است که اجازه ندهید منافعشان قربانی اختلافات سیاسی در حزب حکمتیست شود. هیچ فعال کارگری اینکار را با سازمانش نمیکند و ما هم مجاز نیستیم چنین رفتاری با این سازمانها بکنیم. ما هم نباید اجازه بدهیم اختلاف سیاسی در حزب حکمتیست این پروژه ها را با کوچکترین مشکلی روبرو کند. قاعدتا اهداف و پلاتفرم این نهادها بعد از جدائی در حزب حکمتیست و اختلافات آن تغییری نخواهد کرد. فعالیت و در رهبری این نهادها قرار گرفتن هم قاعدتا بر مبنای میزان تلاش هر فرد در متحقق کردن اهداف و پلاتفرم خود نهادها است.

۵- تابع کردن سرنوشت این نهادها به اختلافات سیاسی در حزب حکمیست کار ما نیست- این کار پشت کردن به اهداف آن نهادها است. ما این نهادها را به میدان تسویه حساب های سیاسی تبدیل نمیکنیم. وارد شدن به این بازار مکاره برای حزب حکمتیست و فعالین آن میدان ممنوعه است. کاملاً قابل درک است که فضای ناسالم بر اشتیاق هر کسی در ادامه فعالیت با این نهادها تاثیر خواهد گذاشت و طبیعتاً تصمیم ادامه فعالیت در هر سطح با این نهادها به عهده خود شما است. اما تا جاییکه به حزب بر میگردد نباید به هیچ عنوان اجازه بدهیم که این نهادها قربانی هر مصلحت سیاسی یا غیر سیاسی افراد یا جریانات دیگر شود. حزب حکمتیست از فعالین اش میخواهد که به این سنت فرقه ای، سکتی و غیر اجتماعی، پشت کنند. دنیا بزرگ تر و مصائب آن عظیم تر از آن است که برای کار در زمینه پناهندگی و کار در دفاع از حقوق زنان و کودکان و ... جا برای کسی تنگ باشد. برای ما تنگ نیست. کمونیست ها مبشر، معلم و راهنمای اتحاد و همبستگی اند. ایجاد تفرقه در صفوف یک سازمان توده ای – اجتماعی، برای تسویه حسابهای سیاسی دیگر، به اعتبار کمونیسم لطمه میزند.

رفقای عزیز!

ما دست همه فعالین سازمان سراسری پناهندگان (بی مرز)، سازمان رهایی زن، اول کودکان و.. را برای تلاشهای قابل افتخار تاکنونی آنها در دفاع از حقوق پناهندگی، حق زن و حقوق کودک میفشاریم. همه این سازمانها تا زمانی که مدافع پلاتفرم چپ و انسانی خود هستند و تا زمانی که بر اهداف رادیکال تا کنونی خود پای میفشارند، مورد دفاع ما هستند و ما به سهم خود در این جهت میکوشیم. هم زمان از همه فعالین این نهادها درخواست میکنیم که در حفظ اهداف این نهادها، و برای مصون نگهداشتن آنها از هر نوع دخالت تشکیلاتی هر جریانی متحد بایستند. این نهادها نباید قربانی هیچ مصلحت سیاسی و فرقه ای شوند.

آذر مدرسی

دبیر کمیته مرکزی

۱۰ مه ۲۰۱۲

از حزب حکمتیست میپرسند!

حزب حکمتیست و کمپین برای شاهین نجفی

مقدمه: حزب حکمتیست، سیاست ها و اقداماتش مورد سوال قرار میگیرد و تعدادی در این موارد اظهار نظر میکنند و با انتقاداتی مطرح میکنند. تحت عنوان "از

حزب حکمتیست میپرسند"، نشریه

کمونیست در هر شماره یک یا چند مورد از این سوالها را انتخاب میکند و با توجه به مضمون و محتوا، آنها را با مسئولین و کادرهای حزب در تشکیلات های مختلف درمیان میگذارد و پاسخ های آنها را منتشر میکند. در این شماره یکی از این سوالها را با ثریا شهابی، از اعضا کمیته مرکزی حزب، در میان گذاشته ایم. این سوال و جواب را میخوانید.

سوال: چرا در حالیکه اکثریت احزاب و سازمانهای اپوزیسیون در خارج کشور تظاهراتی در دفاع از شاهین نجفی در مقابل فتوای مذهبی قتل او براه انداخته اند، شما به این کمپین اعتراضی نبیوسته اید؟ مگر شما مدافع حق آزادی عقیده و بیان نیستید؟ شاید هم منتظرد ببینید که این مسئله به کجا میکشد و بعد تصمیم بگیرید که به آن بپیوندید؟

ثریا شهابی: حزب حکمتیست، بعنوان یک حزب سیاسی طبعاً مواضع اش را به زبان خودش در اطلاعیه های رسمی، اعلام میکند. در نتیجه من اینجا نظر شخصی ام را بیان میکنم.

مقدمتا بگویم اگر کسی با نبیوستن حزب حکمتیست به این تظاهراتای اعتراضی، و تاکید میکنم **تظاهراتای**، به اصطلاح حقانیت دفاع ما از آزادی عقیده و بیان و دشمنی مان با احکام فتواهای مذهبی را میخواهد زیر سوال ببرد، خوب باید گفت که این فرد بدنبال نقدی صمیمانه و صادقانه نیست. احياناً بدنبال بهانه برای بیان حرف دیگری است که نمی زند. حزب حکمتیست بنیادهای فکری، ایدئولوژیکی، و سیاسی اش، برنامه و پراتیک اش پاسخ این بهانه گیریها را داده است.

اما پاسخ به نقد دیگری که گویا حزب حکمتیست منتظر است ببیند چه میشود تا مثلاً بعداً به این تحركات بپیوندد. پاسخ من این است که اینطور نیست. هر چیز دیگری به این حزب "بچسبد" فرصت طلبی سیاسی و دنباله روی از اتفاقات به آن "نمی چسبد". این حزب میدان نزاع خودش را، خود انتخاب میکند. اگر موضع نگرفته است، انتخاب کرده است. نه از سر انتظار و اینکه "شاید ماحصل این فعالیت ها بد یا خوب" شود، و "فعلاً نمی دانیم" و ... بلکه آگاهانه انتخاب کرده است. سوال این است که چرا این انتخاب را کرده است. نه اینکه چرا هنوز انتخاب نکرده است.

پاسخ من، باز هم بعنوان نظر شخصی ام، این است که یک حزب سیاسی برای وارد شدن به میدان جدالهای سیاسی، موازینی دارد. تا آنجا که به نظر و موضع شخصی احاد و افراد برمیگردد، تصور میکنم که بخش زیادی از اعضا و دستداران این حزب روی سایت ها و فیس بوک هایشان و در نشریاتشان، در مورد این مسئله اظهار نظر کرده اند. در نقد اراجیف اسلامی و مذهبی و صدور فتوا و تحریکات جنایی از این نوع، و در دفاع از آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان گفته و نوشته اند. و نقطه عزیمت و کار پیشرو شاهین نجفی را تحسین و تشویق کرده اند.

این هنرمند از جانب اعضا حزب ما، همچون بخش اعظم مردم معترض در ایران، مورد حمایت قرار گرفته است.

اما در مورد پیوستن یک "حزب سیاسی" به یک کمپین سیاسی، حزب ما موازینی دارد که در بخش اعظم جهان، همه احزاب اجتماعی و مسنول، با چنین موازینی عمل و رفتار میکنند. در مورد کمپین های مربوط به افراد و اشخاص، رضایت طرف شرط وارد شدن به آن است!

اگر کسی در زندان و تحت خطر بود، ناچار به سکوت بود، امکان کمک خواستن نداشت، امکان و دسترسی به احزاب و مدیا نداشت، یا به هر دلیل دیگری توان فکری، جسمی، روانی یا مالی و ...مقابله با یک تعرض به خود را نداشت، یک حزب سیاسی میتوانست بدون قید و شرط و بدون اجازه و رضایت طرف، برایش کمپین سیاسی براه اندازد. ما در اعتراض به اعدام جنایتکارانه فرزاد کمانگر بلافاصله به چند سفارتخانه جمهوری اسلامی حمله کردیم! و تصور میکنم که جریان دیگری این کار را نکرد!

در اعتراض به دستگیری و شکنجه و تعرض به دانشجویان و اعتراضاتشان در چهار سال پیش، یکی از بزرگترین کمپین های اعتراضی در ایران و خارج کشور را براه انداختیم.

در مودر شاهین نجفی اینطور نیست. او در خارج کشور است، گفته میشود که تحت پوشش امنیتی پلیس آلمان قرار گرفته است، خوشبختانه از میدیا پوشش خوبی گرفته است. تصور نمی رود مشکل پناهندگی داشته باشد. میتواند هروقت اراده کند از احزاب سیاسی و از جمله از حزب ما، حمایت بخواهد، و بخواهد احزاب سیاسی در دفاع از او اقدام کنند. این اتفاق نیفتاده است. ما تا امروز فراخوان رسمی از شاهین نجفی دریافت نکرده ایم. دخالت یک حزب سیاسی، مکانیزمها و بازتاب های دیگری دارد و با اظهار نظر افراد و اشخاص تفاوت های زیادی دارد.

در رابطه با افراد، حزب حکمتیست بی تردید از مراجعه هر کس برای حمایت، استقبال میکند. خواه این حمایت برای تسهیل کار پناهندگی سیاسی باشد، خواه دفاع سیاسی از فعالیت های آذیخواهانه، یا دفاع اقتصادی یا امنیتی و شهروندی در مقابل جمهوری اسلامی یا دول دیگر.

مقابلاً حزب حکمتیست هرگاه در فعالیت هایش از سایر احزاب و سازمانها و شخصیت ها، حمایت بخواهد رسماً در این مورد فراخوان میدهد. همانطور که در سال ۹۹ در مورد همکاری "اینترپل" با جمهوری اسلامی و قرار دادن لیستی از ۱۲ شخصیت کمونیست و یک شخصت سیاسی اجتماعی در لیست سیاه، به همه احزاب و سازمانها در اپوزیسیون فراخوان داد.

۱۷مه ۲۰۱۲



یکی از محصنات دنیای مجازی اینستکه همچون آسمان شبانه، ستاره هائی راکه مدتها از عروج و افولشان میگذرد بنمایش میگذارد و شب زنده داران را به حیرت وامیدارد.

در پایان یک روز طولانی و طاقت فرسا فرصتی استثنائی برای پرسه زدن در کوی و برزن اینترنت دست داد و من گزرم افتاد به اطلاعاتیه و تصاویری از کنگره ای پرسو صدا که آواز دهلش از دور دستها در فضای مجازی بگوش میرسید. بی اختیار به طرف صدا کشیده شدم هرچه نزدیک تر میشدم صدا آشناتر میشد هرچند محتوای کلامشان مفهوم نبود. نزدیک درب ورودی گزارش این کنگره بودم که ناگهان رهگذری به شانه ام زد و پرسید آقا ببخشید من عینکم همراه نیست میشود اون تابلو را برایم بخوانید، پاسخ دادم با کمال میل و خواندم "کنگره پنجم حزب کمونیست کارگری ایران – حکمتیست ۲۰ و ۲۱ اسفندماه ۱۳۹۰" که

ناگهان رهگذر گفت عجباً مگر این حزب همین ۲۹ و ۳۰ بهمن کنگره پنجم حزبشان را برگزار نکردند؟

از او دعوت کردم برای روشن شدن موضوع از طریق دنیای مجازی وارد این مجلس شوم و قضیه را از نزدیک مورد بررسی قرار دهم.

قبل از ورود برایت بگویم که اون کنگره بهمن ماه توسط جناحی که خود را پیرو خط رسمی و تاکوونی حزب حکمتیست میداند و انتقادهای جدی و مهمی هم به عملکرد خودش دارد، تا حدی که کنگره کل کمیته مرکزی را مستحق توبیخ میدانست، برگزار شد. و اما این کنگره اسفندماه را طرفداران خط تغییر ریل برهبری رحمان حسین زاده برپا کرده اند.

بله اون آقائیکه پشت میز نشسته رحمان حسین زاده است که رهبری این جناح را عهده داشته است. نه، اون خانم عضو این حزب نیست بلکه میهمان ویژه است. رهگذر میگوید چهره ایشان برایم شناست. بله ایشان خاتم ماجدی از رهبران حزب "اتحاد" هستند. این سخنرانی واقعا باید ویژه باشد. ناگهان خون تاریخ نگاری در رگهایم جاری شد و گفتم بیا باهم صفحات تاریخ این دوستان را ورق بزنیم تا مراسم امروز برایت ملموس تر و قابل درک شود.

از همین خاتم شروع میکنیم، حدود هشت سال پیش بهمراه دوستانشان پایشان را توی یک گفش کردند که کورش مدرسی و یارانش را از حزب کمونیست کارگری حذف کنند، در این مسیر آنچه ناسزا بود نصیب کورش مدرسی و همراهانش که دست بر قضا بسیاری در همین مجلس نشته اند را روا داشتند و تا مدتها نوک پیکان این تفرقه بودند. اگر به اسناد مباحثات درونی حککا رجوع کنید متوجه میشوید که این جریان کلید تفرقه و جداسازی را در کرویدورهای کنگره چهارم حککا با عنوان "راستها را بیرون میریزیم" زد. حمید تقوانی که در کنگره با شور و حالی خاص به حزب و جامعه وعده داده بود که تا سرنگونی رژیم وحدت و یکپارچگی صفوف حزب را تضمین کند، زیر فشار این گروه فشار تاب نیاورد و علیرغم اینکه در پلنوم بعد از کنگره چهارم بیانیه مشترکی را با کورش مدرسی به تصویب پلنوم رساند که با اصل مطالبش مبارزه با محفلیس، لایبسم و باندبازی بود، نتوانست به امضای خود

آواز دهل شنیدن از دور

خوش است!

اسعد کوشا

متعهد بماند. و به ورطه انقلاب ایونلوژیک در غلطید و در عمل مسئولیت انشقاق در حزبی را که منصور حکمت و کورش مدرسی و یک شخص ثالث پایه ریزی کرده بودند بعهدہ گرفت. خلاصه کنم براتون، پس از جدائی، کورش مدرسی که اکثریت کمیته مرکزی آنروز را با خود داشت اقدام به ایجاد حزب حکمتیست کرد. یکی از موارد اختلاف با آقای تقوانی تن دادن عملی ایشان به لابی ایسم و محفلیسم و حتی باندبازی و زیرپا گذاردن اصول سازمانی و دیسپلین حزبی بود. نکته مهمتری که متعاقب بروز شکاف، پدیدار شد و در مقابل انقلاب ایدئولوژیک آقای تقوانی مطرح شد تز کورش مدرسی مبنی بر حزب تعدد نظرات و وحدت اراده بود.

برای تضمین سلامت فعالیت حزبی در متمم اصول سازمانی با برسمیت شناختن فراکسیون در حزب حکمتیست حقوق و وظایف آن تعیین شد.

و اما با اینکه در مراسم جشن و پایکوبی کنگره پنجم حککا برگردن سران تفرقه دسته گل آویختند، ماه عسلشان بلاخره به پایان رسید و حککا زیر فشار محفلیسم و باندبازی این گروه فشار تصمیم به اخراجشان گرفت. البته این ماهی لیژتر آنست که دم به تله رهبری ساده اندیش حککا بدهد. خود اعلام انشعاب کرد و تابلوی "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" را بر سر دکان جدیدش نصب کرد. حال این جریان دو مشغله روزمره داشت و آن اینکه به جداره بیرونی احزاب مجاور بچسبد و تغذیه کند و ادامه حیات دهد. اینکه چپانندن کلمه "اتحاد" در نام حزبشان چقدر با عملکرد افتراق محورشان خوانائی دارد را به قضاوت جامعه میگذاریم.

صفحات این تاریخ را برایت سریعتر ورق میزنم هرچه به زمان حال نزدیک میشویم غلظت طنز این تاریخ فزونی میابد.

هنگامی که جامعه شاهد عروج مجدد چپ در دانشگاهها بود و ردپای فعالیت حکمتیستها در این رابطه انکارناپذیر شد. بناگهان در یک شب مهتابی شاهد آن بودیم که رهبری حزب "اتحاد" پیکان ناساز را کنار گذاشته و گیتار بدست زیر پنجره حزب حکمتیست نغمه های عاشقانه سرمیدهد و قصد وصلت دارد.

سپیده دم که دمید و از آنجائیکه حزب حکمتیست تغییر در روش و منش این دوستان مشاهده نکرده بود، لذا پاسخ منفی بود.

شب دوم باز هم رهبری حزب "اتحاد" زیر پنجره حزب حکمتیست ظاهر شد. لیکن از گیتار و نغمه های عاشقانه دیگر خبری نبود و تیر و کمان در دست ناسزا به سوی عشق دیشبی رها میکرد.

خلاصه داستان زندگی این دوستان تبدیل شده به اپرای عشق و نفرت. و اکنون پرده دوم عشق ناکام بنمایش گذاشته شده است. با اینکه حزب ایشان تابلوی اتحاد بر سر درب خود دارد لیکن هر جا تفرقه و انشعاب است، عامل اصلی یا بیرونی بوده و به جشن و پایکوبی میپردازد.

رهگذر مجازی که سخت در حیرت فرورفته میپرسد ببخشید ها پس میشود نتیجه گیری کرد که اینها در فردای تشکیل کنگره شوراها هم همین بلا را به جان خواهند انداخت. پاسخ دادم که من زیاد نگران نیستم، زیرا که سالها خود شیفتگی و خودمشغولی به

ایشان اجازه نخواهد تا دامنه فعالیت سیاسیشان را یک وجب بیرونتر از حاشیه ای که در آن جا خوش کرده اند بگذارند. بنظر من اشتیاق حضار این جلسه به شنیدن سخنان این خانم صرفاً به تاییدیه ایشان بر ادعای حزب آقای حسین زاده به وارث حزب حکمتیست بودن خلاصه میشود و وصلتی در کار نیست و تب این عشق هم مانند گذشته زود فرجام خواهد بود. حد اکثر با گرفتن چند عکس یادگاری و خطابه بر مزار منصور حکمت به صفحات تاریخ خواهد پیوست.

ما نمیدانیم در فاصله بین بروز علنی انشعاب هیئت دائم تا برگزاری این مجلس چه مکاتباتی رد و بدل شده که نتیجه اش در اینجا نمایان گشته. آنچه بارز است، اگر دوستانمان آقای حسین زاده و همراهانشان دچار آلزایمر سیاسی تشکیلاتی نشده باشند، تلاششان به تاییدیه گرفتن از مصیبین انشقاقهای قبلی نشان از همخوانی با روش و منش این جریان دارد و هیچ مقاربتی با متدولوژی برخورد منصور حکمت به حزب و مناسبات و ساختار درونی و عملکرد بیرونی آن ندارد.

اگر میخواهید قرابت و یا غرابت این دوستان و آن دوستان و حتی خود حزب حکمتیست اصلی را با آنچه منصور حکمت از ساختارهای حزبی مد نظر داشته دریابید شما را رجوع میدهم به انترناسیونال هفتگی شماره هفتاد مورخ هفتم سپتامبر سال دوهزار و یک، "طرح سازماندهی رهبری حزب" مصوب پلنوم چهاردهم حککا، متعاقب این پلنوم تلاش شبانه روزی منصور حکمت برای پایه ریزی حزبی با ساختار اداری کارآمد، منضبط و پاسخگو و با مکانیزمهای بازرسی و حسابرسی در بسیاری اسنادی درون تشکیلاتی موجود است. باعث تاسف است که عملکرد هشت ساله این جریانات رشته های وی را پنبه کرده است.

در مورد آینده این حزب پس از این اجلاس پرسیدی باید بگویم که این دوستان با یک معضل جدی تری روبرو هستند. اول اینکه جامعه حزب حکمتیست را با مجموعه مصوباتی برسمیت میشناسد که درون تشکیلاتی موجود است. های حزب حکمتیست اکثریت قریب به اتفاق آنها توسط کورش مدرسی تدوین و تعدادی از کادرهای حزب از هر دو جناح پای آن امضا زده اند. لذا اسم حزب حکمتیست با کورش مدرسی عجین شده است.

دوستان هیئت دائم با اینکه بنا بر گزارشات جسته و گریخته با سه ضرب و با یک رای اضافی مصوبات گذشته حزب را بتصویب مجدد رساندند. با اینکه با یک اقدام ساده اندیشانه سعی در حذف کورش مدرسی از معالنه نمودند، لیکن تا زمانیکه تابلوی حزب حکمتسیت را با خود یدک میکنند از سایه کورش مدرسی بر سر حزب جدیدالتاسییشان خلاصی نخواهند یافت.

از رهگذر مجازی میپرسم، میتونی بگی، چگونه علاقمند این مسائل شدی؟ پاسخ داد، پدرم از فعالین کارگری مس سرچشمه است و خودم برای آزادی و برابری در دانشگاه فعالیت میکنم. روز و شب خوش و با یک کلیک دنیای مجازی را پشت سرگذارديم و به صحنه پرمشقت کار و زندگی زیر سلطه سنگین استثمار طبقاتی جامعه سرمایه داری باز گشتیم تا در عمل به مبارزه برای وحدت طبقاتی کارگران بپردازیم.

آوریل ۲۰۱۲

*** این مطلب برای شماره قبلی کمونیست ارسال شد و نرسید. لذا در این شماره آنرا ملاحظه میکنید**

محمد جعفری



گرنولوژی صعود و سقوط

کومه له

کاربست ماتریالیسم تاریخی در عرصه پراتیک برای بعضی از جریانات و اشخاص "مارکسیست" - متافیزیک، فقط یک عبارت کلیشه ای توخالی است. برعکس تبیین جریانات و اشخاص "مارکسیست" - متافیزیک، اگر تاریخ پدیده ها، سازمان ها و احزاب سیاسی را مثل انسان در نظر بگیریم، دورانه‌ای مختلفی دارند. دوران جنینی، دوران کودکی، دوران جوانی- بلوغ و دوران نزول. تفاوت های ادوار جنینی، کودکی، جوانی و... هیچ اشکالی ندارد، بعکس اینها جزء پروسه ی اجتناب ناپذیر و منطقی تکامل هستند. آنچه اشکال دارد، روایت جریانات و اشخاصی از تاریخ گذشته خویش و پدیده ها است که طوری وانمود می کنند که همیشه کامل و بالغ بودند! این روایت نه واقعی و نه طبیعی است و من در این نوشته، قصد به نقد کشیدن این تبیین غیرمارکسیستی از تاریخ کومه له را دارم.

درک مفهوم تاریخ، درک دینامیسم نیروهای محرکه مادی آن نه تنها در پروسه تکاملی پدیده ها از شکلی به شکل دیگر، بلکه درک پایه ی مادی روند زوال آنها نیز هست. برای ما، مفهوم پرداختن به تاریخ عبارت است از اینکه اولاً پدیده ها را در حال گذار و تکامل میدانیم؛ ثانیاً امروز چه نتیجه و پیمای از آن گرفته می شود؟ با تاریخ میخواهد چکار کند و خود وی کجای این تاریخ ایستاده است؟ آیا میخواهد جنبه انقلابی فلسفه هگل "همه چیز در حال تغییر و دگرگون شدن است" را ثابت کند، یا نتیجه وارونه هگل از اسلوب فلسفی کشف شده خویش "جاودانگی نظام موجود" را؟ آیا تاریخ را آنطوری که بوده در متن زمان خود به تصویر می کشد، یا آن را بر حسب نیاز زمانه، با توانایی ها، داده ها و عقل امروز حیف و میل کرده و نگاه می کند؟ درک تاریخ برای ما، درک پایه های مادی روندی است که منجر به تغییر شنی و دگرگونی ها و تاریخ نتیجه وسنتر این دگرگونی ها است.

امروز اگر شما به هر سیاست، پراتیک و رویکرد طبقاتی - اجتماعی کومه له جدید انتقاد داشته باشید، طرفداران متافیزیک و کلیشه پرداز آن، در سنگر برخی از رویدادهای تاریخی، سنگر می گیرند تا ازمساله کنکرت و مشخص سیاست امروز طفره برونند. پشت لیبستی از اقداماتی که هر کدام ویژه دوران خاصی و محصول پراتیک جمع معینی بودند، سنگر گرفته تا روندهای پس از آن اتفاقات را در سایه ی آنها بی پاسخ بگذارند، یا موجه جلوه دهند؛ و یا مسخ نمایند. در نتیجه ما باید با متد ماتریالیسم دیالتیک تاریخی، خیلی مختصر نظری به رویدادها داشته باشیم. تا خواننده متوجه شود که این تاریخ چگونه ساخته شد، کی شروع و کی پایان یافت و محصول آن چیست؟

من در تجزیه و تحلیل بستر شکل گیری کومه له، قصد ندارم در جزئیات به کل رویدادهای تاریخی مربوط به آن بپردازم، زیرا اغلب تاریخ مباحثات مهم کنگره ها، پلنوم ها، جلسات و سمینارها، و درهر یک از آنها کدام مساله کلیدی و مبرم بودند؛ هر یک از آنها به کدام جدل و معضل زمان خود جواب می دادند، توسط کدام گرایش جواب می گرفت نوشته شده و مکتوب هستند(1). در این بررسی تنها برخی از

آن تاریخ که به مبحث کنونی ما کمک می کنند را یاد آورخواهم شد. هدف از این یاد آوری مختصر، دادن یک تصویر واقعی از پروسه شکل گیری کومه نه سال قبل از انقلاب۱۳۵۷، آنطوری که بود می باشد. زمانی که مردم برای اولین بار اسم این سازمان را که بعداً یک سازمان توده ای گردید را شنیدند، ماه ها پس از انقلاب۱۳۵۷ بود. هدف این نیست که با عقل و روایت امروز، آنها را قضاوت کرد، بلکه هدف آن است که آنها را در متن ادوار خود گذاشت.

من بجای برجسته کردن ضعف یا نبوغ افراد چه پیش و چه پس از علنی شدن سازمان نامبرده، به برجسته کردن گرایشات، جنبش های عمومی و سنت های طبقاتی- اجتماعی که انسانها را در سطح کلان حول پلاتفرمی بسیج می کند می پردازم و آنها را نقد یا تائید خواهم کرد. از سنت های طبقاتی باید شروع کرد سنت ها مهم هستند.

بستر شکل گیری کومه له

میگویند درسال۱۳۴۸ کومه له را تاسیس کردند. در آن ایام ایران در چه وضعیتی به سر می برد؟ بافت طبقاتی و مناسبات تولید چگونه بود و هر کدام از طبقات جامعه جهت فایق آمدن بر معضلات و پیروزی بر دشمن، چه راه حلی (دنیای بهتر) را جلوی جامعه می گذاشت ؟ همه متفق القول هستند که اصلاحات ارضی دهه ی چهل، جهت برطرف کردن موانع نظام فتودالیسم بر سر راه رشد نظام سرمایه داری در ایران، مبنای تحول بزرگی بود که بر تمام فعل و انفعالات اجتماعی، سیاسی و طبقاتی جامعه تاثیر گذاشت. این تغییر و تحولات که پایه های آن از قبل توسط رشد و توسعه مناسبات (زیربنا) اقتصادی و اجتماعی فراهم شده بود، زمینه مادی در اختیار طبقات جامعه گذاشت تا بر متن آن، تصویر خود از (روبنا) حق، آزادی و برابری (حقوقی) انسان و مبارزه برای بدست آوردن آنها را در شکل جنینی و مبدئی خود، در دستور قراردادند.

محافلی که کومه له را تاسیس کردند، از کدام بستر اجتماعی، دیدگاه های چه افشاری و کدام مکاتب فکری، سیاسی و طبقاتی دیده به جهان گشودند؟ این محافل در متن آن شرایط، میخواسند چکار کنند؟ هدف بلند مدت و کوتاه مدت آنها چه بود و استراتژی دست یافتن به آن پلاتفرم احتمالی کدام بود؟ اصولاً استراتژی و پلاتفرمی داشتند؟ آیا کومه پس از کنگره دوم تا کنگره ششم در امتداد آن کومه اولی است؟

هنگامی از مساله سیاسی، تاسیس سازمان، بنیان نهادن و رهبران صحبت می شود، تصویری به ذهن متبادر می شود که انسان فکر کند: انسان هایی بالغ، دنیا دیده و کارکشته نشسته و به مفاهیم رهایی (رهایی از چه؟)، انقلاب (کدام انقلاب؟) و هویت طبقاتی مستقل پرولتاریا (استقلال از چه؟) فکر کرده اند که هویت برنامه، استراتژی و غیره باید بر طبق نقشه پیش برود. اما این تصور در مورد کومه درست نیست. کومه هنوز هم پاسخ پرولتری به این مسائل و مفاهیم ندارد؛ چه برسد به سال ۱۳۴۸. در سال ۱۳۴۸ موسسین این محافل "تینجر"های بودند که دو نفرشان

نان آور خانواده نبودند. جوانانی هجده، نوزده ساله بعنوان دوست و هم محفل با هربهانه و سبک کاری دور هم جمع می شدند و خود را نوعی سازمان می پنداشتند. روشنفکران مدرنیست ناراضی تحت تاثیر اوضاع کمونیسم مائویستی و استالینیستی آن روز جهان بودند که با کمونیسمی که ما می شناسیم ۱۸۰ درجه تفاوت داشتند. حتی اگر به هر نحوی از

انحاء خود را مارکسیست می پنداشتند، در رویکرد اجتماعی (سلف آنها که هویت برنامه، استراتژی و غیره داشتند) نیز، هم و غم مارکسیست آن زمان، بسان ناسیونالیست ها و لیبرالسیت های وطنی، توسعه نیافتگی کشور، به تاراج بردن منابع خلق توسط امپریالیسم و اعتراض به "سگ زنجیری" بود. آنان چه هدف متمایزی از بقیه داشتند، مشخص نیست، چون هیچ منابع، اسناد و مدارک مکتوبی ندارند. انتظار ما از این محافل هم در همین حد باید باشد. گفتف دوران جنینی و دوران کودکی هیچ اشکالی ندارد، ولی آن تفاسیر و تعاریفی که امروز در سن شصت و خورده ای نیاز به اغراق کردن دارد، دارد حقایقی را از مردم پنهان می کند و تاریخ و گذشته ی خویش راطوری وانمود می کند که آن روزها هم ،کامل و بالغ بودند، و این اشکال دارد!

تمام منابع موجود مربوط به چگونگی شکل گیری و هدف از تشکیل آن محافل که امروز در دسترس هستند، بیشتر به صورت نقل قولهای شفاهی، خاطرات و معدود نوشته هایی است که همه ی آنها چند سال پس از انقلاب ۵۷تولید شدند و در دست عموم قرار گرفتند که در خیلی موارد مطابق هم نیستند. نقل قول اشخاصی که در کومه له جدید هستند با آنهائی که در کمونیسم کارگری می باشند تناقض دارد. اگر تمام تعریف و تمجیدهای بخشا موجه و اکثراً ناموجه از خود و هر آنچه خود در مورد خویش می گویند را بی ابهام و بی تردید بپذیریم، باز به گفته ی خوندشان محافلی کارگری و کمونیستی به معنای متعارف نبودند. اما یک واقعیت محرز است: جوانانی، دلسوز مردم، مبارزینی علیه شاه و سیستم دیکتاتوری او بودند. اغلب زندانی کشیدند، آدم مارکسیست به روایت آن روز در میانشان پیدا می شد. اما مطلقاً تبیین مارکسیستی، سیستم آلترناتیو بعنوان خط سیاسی و نیروی مارکسیستی قابل انتخاب، در دسترس مردم نبودند. مشخص نیست اسم گردمانی نامبردگان چه بود و آیا ماهی یک بار، شش ماه یک بار مخفیانه دورهم جمع می شدند تا سازمانی که بعداً نام کومه له بخود نهاد، پایه گذاری نمایند؟ چگونگی این داستان ترکیبی از واقعیت، سراب و اغراق است. کنگره ۱ آنها گویا و شفاف بما گفت چه تعریفی از آزادی و برابری، آزادی زن، از ناسیونالیسم و تشکیل کارگری و خلاصه چه بضاعتی داشتند. پس، پیش از انقلاب ۵۷، نباید کومه له را با هیچ معیاری جدی گرفت و آن تاریخ حالتی بیشترسرایگونه دارد تا ملموس. نمی توان روی این دوره حساب کرد. این دوران بیشتر جنبه سمبلیک دارد تا تعین خارجی و مشخص. هیچ جثه تشکیلاتی، وزنه اجتماعی و بنیه فکری مارکسیستی پیشکش، حتی به اندازه امروز روی ناسیونالیسم شان فرموله نبودند. هیچ انسان معمولی اسم سازمان آنها را تا منتها پس از انقلاب ۵۷ نشنیده بود. این محافل از مبارزه کارگر با سرمایه دار تازه به دوران رسیده برنخاسته بودند. طبقه کارگر کردستان بسیار جوان بود. تازه در شکل بسیار خام و ابتدایی، نیازی های خود را به جامعه تحمیل می کرد. تظاهرات، اعتصاب عمومی، مبارزه مدنی و قانونی محلی از اعراب ندارد. این در مورد سالهای تاسیس. در سال های متاخرتر این

ابهام کمتر نگردیده است، چون منابع، اسناد و مدارک مکتوبی از آن دوران در دست نیست.

ایران و جهان / مشی چریکی در هاله ی ابهام

بدلیل تاثیر انقلابات چین، کوبا، الجزایر و جنگ ویتنام، مشی چریکی و مبارزه مسلحانه در بخش هایی از جهان هنوز از مد نیفتاده بود. مستقیم و غیر مستقیم تنوری های "محاصره شهر از طریق روستا"، و "قدرت سیاسی از لوله تفنگ در می آید" مانو، هنوز در بورس بود. سپس، تدریجا با سرکوب جنگ چریکی و مبارزه مسلحانه در امریکا لاتین و سترونی انقلاب بوسیله جنگ چریکی، ادامه مبارزه مسلحانه را سنوال برانگیز کرد. مثل هر موضوع مد شده و از مد افتاده در سطح جهان، مد شدن و از مد افتادن این یکی هم تاثیر خود را بر جامعه ایران گذاشت. محافل روشنفکران ایرانی، با مرزبندی نیم بند با مشی چریکی که از مد افتاده بود، به مبارزه توده ای- عمومی، مدنی، قانونی و محلی با برداشت آن زمان خود از هر یک از این عرصه ها روی می آوردند. محافل مورد اشاره ما با ملغمه ای از مرزبندی با مشی چریکی و داشتن گوشه چشمی به آن، به مبارزه توده ای روی می آوردند. اما منظورشان از روی آوری با مبارزه توده ای رفتن به میان کارگران و پاسخ گویی به نیازهای جامعه شهری نبود، منظورشان رفتن به روستاها و مبارزه همراه با دهقانان بود. رفتن به روستا و توجه به دهقان بخودی خود اشکالی ندارد، بشرطی که در عصر سرمایه داری از منظر طبقه کارگر و کمونیسم به حل مساله اصلاحات ارضی دهقانان پرداخت. اما هیچ چیز محافل نامبرده شسته- رفته نبود، هم این و هم آن، همه چیز و هیچ چیز بودند. چقدر مارکسیست، بیش از آن پوپولیست بودند، چقدر روشنفکر چپ، بیش از آن روشنفکر ناسیونالیست بودند، چقدر دلسوز کارگر بودند، ده برابر آن شیفته دهقان و چقدر سراسری بودند، ده برابر محلی. منظور این نیست روشنفکر چپ نمی تواند مدافع کارگر باشد، یا با آنان بی توجه بود؛ توجه به افشار روشنفکر درست است، به شرطی که پرچم اعتراض کارگر به سرمایه دار و جهتگیری و سبک کاری با این مشخصات در دست داشته باشد. اولویتهای متناسب با رفع تضاد کار و سرمایه، جهت برابری اقتصادی نه صرفاً برابری حقوقی اتخاذ کند. چیزی که این محافل هیچ کدام از آنها را شفاف ن ساخته بودند.

هسته اصلی آنچه در جهان کمونیسم می نامیدند، زیر آوار کمونیسم چینی، روسی و آلبانیایی مدفون بود. همه جا پیراهن تا ناسیونالیسم به تن آن کرده بودند. محافل و اشخاصی که پس از انقلاب ۱۳۵۷، خود را کومه نامیدند، چند محفل به لحاظ ایدئولوژی و سیاسی- طبقاتی چپ التقاطی در میان صدها محافل مخفی و زندانی آن روزگار ایران بودند؛ که با طرفدار چین یا روسیه که ناسیونالیسم چپ در اغلب کشورهای تحت سلطه خود را با آنها تداعی می کرد. آنان تا چند سال پس از انقلاب ۱۳۵۷، جامعه ایران را "نیمه فئودالی- نیمه مستعمره" می دانستند، بسیار بعید بود که طبقه کارگر، تشکیل مستقل او و برابری (برابری اقتصادی) در سیستمشان وزن و جایگاهی داشته باشد. بنیان گذاران کومه له مثل هر سازمان دیگر آن زمان از روشنفکران آن زمان جامعه بودند. اینجا مشخص است ظهور، خواستگاه شروع و نقطه عزیمت آنان پاسخ به نیازهای طبقه کارگر نبود. از تضاد کار و سرمایه، از اعتراض کارگر با سرمایه دار نطفه نیسته بودند. به معنای

متعارف محافل کارگری نبودند، از مبارزات و محیط آنان برنخاسته بودند. این مشخصات غیر کارگری تنها منحصر به آن محافل نبود، بلکه یک سازمان سیاسی چپ ایرانی وجود نداشت که از بستر کارگری برخاسته باشد، از بافت کارگری تشکیل شده باشد و از اعتراض کارگر به جامعه مبارزه را نمایندگی کند و راه حل کارگری به جامعه ارائه دهد. کومه هم استثناء نبود.

کوته بینی نظری در بدست گرفتن قطب نمای راه حل کارگری، با توجه به سن و سال، شرایط رشد مادی مناسبات تولیدی و اقتصادی آن زمان کردستان قابل درک است. طبقه کارگر، جوان، بی تجربه، بی تشکل و بشدت آلوده به دنیایی بود که تازه اصلاحات ارضی سال ۴۲ از آن جدا یش کرده بود و هنوز به هیچ لحاظی فاصله زیادی با آن نداشت و مثل یک طبقه تازه قوام گرفته بود. او بشدت آلوده به دنیایی داده ها و ارزشهای بورژوایی و کهنه بود. هنوز وزنه اجتماعی و حامل مطالبات مضمونی رادیکال کارگر، به جامعه تماماً رسوخ نکرده بود. کوته بینی نظری این محافل در بدست گرفتن کمونیسم هم بی تاثیر از کمبودهای اولیه زیربنایی و موقعیت بین المللی کمونیسم آن ایام نبود که آنان مانند مبارزین اکثر کشورهای جهان سوم و کل جهان بخودی یا منتقد شوروی و خود را در کنار مانو، یا منتقد مانو و طرفدار بلوک شرق (روسیه) بودند. اما از نظر واقعی و عملی هر روز طبقه کارگر از مناسبات فئودالی فاصله می گرفت. به جمعیتش افزوده می شد و چهره جامعه بدوی را تغییر می داد.

کومه از تشکل ها و جمعیت هایی که هر یک بنام جمعیت دفاع از مطالبی مانند جمعیت دفاع از زحمتکشان در شمال کردستان، جمعیت دفاع از آزادی در سندج و اتحادیه دهقانان مریوان و جمعیت های دفاع ...در سایر مناطق تا ماه ها پس از انقلاب ۵۷ فعالیت داشت بدون اینکه جامعه آنها را بعنوان سازمان سراسری "کومه" بشناسد، تشکیل شد. در آن مدت هر جمعیتی با تشخیص خود اولویت های خود را دفاع از چیزی که حلقه اصلی می دانست تعیین و اجرا میکرد. کومه له تا تاسیس حزب کمونیست ایران خط منسجم مارکسیستی نداشت. اما به لحاظ پراتیک در عرصه های زیادی، عین یک جریان انقلابی و حتی کمونیست عمل کرده و موضع گرفت. شاید این را از فضای انقلابی زمان انقلاب ۱۳۵۷ به این سو تا شکست آن در سی خرداد شصت ۶۲-۶۰ گرفته بود.

کومه ای که تا چند ماه پس از انقلاب ۵۷ اطلاعیه ها و سخنرانی هایی خود را با " بسم الله ... و بسم الله قاسم الجبارین" شروع می کرد، با عزالدین حسینی تا مدتی یکی پنداشته می شد، به کاندیداتوری ریاست جمهوری مجاهدین رای داد، ملا را برای مراسم عقد به مقر خود دعوت می کرد؛ بعید بود به آزادی زن، لغو مجازات اعدام، برخورد به اسرای جنگی(۲)، برخورد به مذهب و غیره فرقی آنچنانی با سایر احزاب سیاسی آن زمان ایران و کردستان داشته باشد. به معنی واقعی کلمه کمونیست نبودند و خودآگاهی کمونیستی جایگاه تعیین کننده در سیستم فکری و پراتیک آنان نداشت. اگر با هر تعریفی خود را مارکسیست می نامیدند، مارکسیست های همچون حزب توده، چریکهای فدایی خلق ایران و محافل چپ آروزی ایران بودند که درکشان از کمونیسم و کارگر همان درک رایج کمونیسم بین المللی شوروی و یا چینی بود. بنیان گذارانی که امروز با کومه و اقمار آن هستند زیاد روی کمونیست بودن آن زمان خود اصرار ندارند. بستگی دارد کجا و مخاطب شان کی باشد. در محافل

^[1] در این بررسی تنها برخی از

کرنولوژی صعود و

ناسیونالیست و گردهمایی‌های کردی بر روی اصالت کردی خود تاکید می‌گذارند؛ اگر در محافل چپ و کارگری باشند دُر مارکسیستی و"کمونیستی" خود را بالا خواهند برد و در همبستری با جنبش سبز هم بر ایرانی و سراسری بودن خود تاکید می‌گذارند.

انقلاب ۱۳۵۷ کومه‌له را به صحنه آورد
انقلاب ۱۳۵۷ ایران خود چه رویداد بزرگی بود که کومه‌له را به صحنه آورد، موضوع دیگری است که ما اینجا فرصت پرداختن به آن را نداریم. کتاب‌ها و جزوات و مقالات متعدد در این مورد نوشته شده است و سمینارها و سخنرانی‌ها ارائه گردیده است که من فقط برای نمونه به چهار سمینار انجمن مارکس-حکمت از کورش مدرسی با سرتیتر "انقلاب ۱۳۵۷ ایران یک بررسی تحلیلی" و به نوشته "تاریخ شکست نخوردگان" منصور حکمت اشاره می‌کنم.

قبلا متذکر شدم که کومه‌له به لحاظ پراتیکی در عرصه‌های زیادی در زمان انقلاب ۱۳۵۷و بخصوص پس از آن، به درست عین یک جریان انقلابی و حتی کمونیست عمل کرد و موضع گرفت. موضع قاطع در برابر جمهوری اسلامی، دفاع از دهقانان در مقابل فئودال و دلسوزی برای زحمتکشان در شرایطی که جامعه به چنین اقداماتی احتیاج داشت، کافی بود مردم آن را مثل ابزار و وسیله‌ی مبارزاتی، با تنها ابزار موجود مناسب قابل استفاده برای کارگران وزحمتکشان در آن مقطع تاریخی؛ کارگر آن را علیه صاحب کار، دهقان در برابر فئودال و همه علیه جمهوری اسلامی بدست بگیرند. این مشخصات کومه‌له را از سطح محافظی به یک سازمان توده ای ارتقا داد و وارد صحنه سیاست ایران کرد. این چند اقدام به درجه ای کیس کومه‌له را از سازمانهایی مشابه آن متفاوت کرد. از این نظر نقد و بررسی کومه‌له ی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مقداری پیچیده تراز سایر سازمان های ناسیونالیست ایرانی است. پیچیدگی مساله این است که یک تاریخ کمونیستی معین و محدود پشت این اسم وجود دارد. از زمان انقلاب ۱۳۵۷ به این سو، مدام محل تلاقی حداقل دو گرایش اصلی جامعه بوده و به طنابی می ماند که یک سر آن در دست گرایش کمونیستی کارگران درون جامعه کردستان و ایران، و سر دیگر آن در دست گرایشات ناسیونالیسم بوده که بنا به مقتضیات و توانایی هر کدام از این دو گرایش اصلی ، آن را تا سر حد قطع کامل و پاره کردن این طناب به سوی ارزشهای خود کشیده اند. زمانی وزنه سنگینی آن بطرف کمونیسم (بین کنگرهای دوم تا ششم به مدت ده سال) و زمانی (پیش از کنگره دو و پس از جنگ خلیج و استقرار ناسیونالیسم کرد در عراق)، به سوی ناسیونالیسم بیشترچرخیده ونزدیکی داشته است. کومه‌له هیچ وقت صد در صد مانند ابزاری خالص به تصرف کامل یکی از این گرایشات در نیامد. اسناد تاریخی تماما گواهی تفاوت کومه‌ی قبل از کنگره های دوم با کومه ی پس از این کنگره شش هستند. کومه‌له کنگره ششم متفاوت با کومه‌له بعد از جدایی کمونیسم کارگری است. پراتیک کمونیستی بعد از انقلاب ۵۷ و ادبیات هر دوران این زور آزمائی گرایشات در سمت و سو دادن به حرکت روندهای که با کومه‌له آن زمان تداعی می شد؛ مکتوب است و خواننده حقیقت جو اگر ناروشنی ای در تمایزات این مراحل از حیات کومه‌له داشته باشد و مایل باشد در این زمینه ابهام خود را برطرف کند، با مراجعه به آرشیو می تواند اسناد این تاریخ

را مطالعه کند تا ابهام رفع شود. این منابع علاوه بر این سلسله مقالات، درمنتخب آثار(۳) قابل دسترس هستند. این اسناد چگونگی مبارزه ایدنولوژیکی از اصول تا عرصه های پراتیک و دیپلماسی، از تصویب مصوبه ها و قرارها در کنگره ها، پلنوم ها و کنفرانس ها؛ و برخورد به کتک نزدن مردم، رفتار نامناسب با اسرای جنگی، سازش با فرهنگ مرد سالار و ضد زن و غیره، جنگ این دو گرایش در زندگی روزمره تشکیلات کومه‌له با همدیگر را نشان می دهد. برای رد یابی این گرایشات باید از سنتها شروع کرد، زیرا سنتها مهم هستند: مثلا زمانی که مناطقی دست ما بود، ما چند نفر را بخاطر زن کشی و فرهنگ مردسالاری در جامعه زندانی نکردیم، اما بخاطر همکاری با رژیم صد ها مزدور را مجازات ... کردیم. برخی ارزشهای بورژوایی که در جامعه نهادینه شده اند، دستنخورده به حال خود رها کردیم. ولی علیرغم تمامی این نقایص تصمیم به مبارزه علیه حمله جمهوری اسلامی به کردستان در ۲۸ مرداد۵۸ ، دفاع از دهقانان در مقابل فئودال و دلسوزی برای زحمتکشان بود که کومه‌له سر بلند از آن بیرون آمد. این تصمیمات و اقدامات او را از کاه به کوه تبدیل کرد.

همکاری کومه‌له با اتحاد مبارزان کمونیست، دست آوردی برای هر دو!

ضرورت همکاری کومه‌له و اتحاد مبارزان کمونیست ناشی ازچه بود؟ روی آوری کارگران و زحمتکشان کردستان به کومه‌له در جریان انقلاب و بعد از انقلاب ۱۳۵۷، این سازمان را ناچار به تلاش برای پاسخ دادن به نیازهای رادیکال آنان کرد. اگر کومه‌له میخواست کارگران و زحمتکشان کردستان را با خود داشته باشد، باید رادیکال ظاهر می شد و اگر رادیکل ظاهر نمی شد، کسانی که مساله ملی "خودمختاری و برخی از مطالبات حقوقی" داشتند چرا با او بیایند، مگر حزب دمکرات در این زمینه ها با سابقه تر از کومه‌له نبود؟ همینکه طبقه کارگر وارد صحنه سیاست شود، با خود اجندا هایی (دستوراتی) می آورد که احزاب سنتی بورژوایی قادر به دادن پاسخ رادیکال به آنها نیستند و علیه آن خواسته های کارگران قد علم می کنند.

همه ی تنوری های نیم بند "نیمه فئودالی-نیمه مستعمره" بودن جامعه ایران، و "رژیم لرزان است" کومه‌له، کفاف پاسخ گویی به چگونگی ادامه بقاء و ادامه ی مبارزه نمی کرد. ادامه کاری کومه‌له نزدیک به بن بست رسیدن بود. در بعد سازمانی، نظری و استراتژی با تناقضاتی مواجه بود. مقابله با رژیم را خارج از توانایی نیروهای خود می دانست. دورنمای چیره شدن بر ضد انقلاب تا حدودی تیره و تار بنظر می رسید و کومه‌له از این مساله تحت فشار بود. برای خارج شدن از بن بست، مثل همیشه دنبال (ناجی) پاسخ به تشکیلات ملون خود می گشت. بنا به توانایی ناچیز میانی نظری کومه‌له، قادر نبود خود برود و پاسخ را پیدا نماید. پاسخی که توسط گرایش دیگر (سازمان سهند و بعدا اتحاد مبارزان کمونیست) برای ادامه کاری تهیه شده بود، را مرهم علاج درد خود می دانست و با درک و برداشت آن روز، آنها را وام می گرفت. این تلاش تا اتحاد با اتحاد مبارزان کمونیست و قبول مارکسیسم انقلابی ادامه داشت. اما فراموش نکنیم که بعدا مشخص می شود که گرایشی در کومه‌له آنها را برای همان امری که به آن فکر می کرد، و کومه‌له را بروی آن ساخته بود پاسخی می دانست، در نظر داشت و وام می گرفت.

ولی هیچ وقت این جواب به خود آگاهی همه جانبه او تبدیل نشد. اگر روزی بنظر

او راه حل بهتری برای مساله کرد پیدا می شد، ایشان خود را از تکرار طوطی وار تزا و دکترین "کلیشه" کمونیسم منصور حکمت خلاص می کرد، همچنین که بعدا طیف هایی این کار را کردند. از نظر خودشان با ابزار و وسیله سر راست، دنبال متحقیق کردن آرمانهای خود بودند. در زمانی همکاری کومه‌له با اتحاد مبارزان کمونیست شروع می شود که با انقلاب ۱۳۵۷ خیلی فاصله ندارد و برای انقلابیون، هنوز آن جو انقلابی تازه است و شکست انقلاب محتوم نیست و نباید آن را قبول کرد. اما موج انقلاب فروکش می کند. سی خرداد ۶۰ نزدیک می شود. نیروهای نظامی کومه‌له از شهرها به سوی روستاها در حال عقب نشینی هستند. درست است کومه‌له خود را کمونیست میدانست، اما انواع کمونیسم داشته و داریم. کمونیسم مثل لیاسی نیست که اگر به تن کردید، دیگر شما را بپوشاند، بلکه متکی به یک طبقه معین و دارای جهان بینی - نظری، متدولوژی معین، تنوری علمی و اجتماعی معین و زنده ی یک گرایش و جنبش کارگران است که باید در هر کدام از این زمینه ها، این جهان بینی را زنده به کار گرفت و آموخت. صد سازمان و حزب "کمونیست" وجود دارند که وقتی پای عمل و معنی کردن این مفاهیم به پراتیک روز به میان می آید، ایشان با هم به جویی نمی رود. معهذا اگر زمانی این طیف موافق راه حل منصور حکمت بود، خود به نتیجه درستی آن راه حل نرسیده بود، تا آن به بخشی از وجود، پراتیک و خود آگاهی شان تبدیل شود. اشخاصی آن را برای آن تهیه و حاضر کرده بودند. (باد آورده را باد می برد). کومه‌له جهانیبنی متفاوتی از دیگر سازمانهای پوپولیست ایرانی نداشت و وضع اش بهتر از آنها نبود. بخصوص کمونیسم"ملون" آن ایام به همه چیز شبیه بود غیر از کمونیسم مارکس، لنین و منصورحکمت. ولی آن زمان با ترکیبی از تلاش برای پاسخگویی به نیازهای شرایطی که در آن گیر کرده بود از طرفی، و انرژی که از اتخاذ سیاست درست در مقابله با رژیم و کمپ ارتجاع حامی رژیم کسب کرده بود، از طرف دیگر؛ شهامت داشت از کمبودهای خود انتقاد نماید و برای جبران آنها چاره اندیشی کند. توافق کومه‌له با عناصر مارکسیسم انقلابی یکی از راه های چاره اندیشی وجبران این کمبودها بود؛ و این دست آوردی نه تنها برای هردو سازمان، بلکه یک پیروزی بزرگ برای کل جنبش کمونیستی در ایران به حساب می آید.

محصولات مبارزه نظری، متدولوژی اتحاد مبارزان کمونیست و مارکسیسم انقلابی اگر با ماتریال انسانی و کادری آن زمان کومه‌له ترکیب نمی شد، نه این و نه آن، با آنچه بعدا شدند، تبدیل نمی شدند. انگیزه مساوات طلبی کارگران براث داده ها و مناسبات طبقاتی و اجتماعی شکل میگیرد، اما متدولوژی، جهان بینی، تنوری علمی و اجتماعی کمونیستی یک سازمان البته خود بخود بدست نمی آید. کومه‌له شریک خط، جهت و تنوری انقلابی مارکسیسم انقلابی شد. پیوستن به صف اتحاد مبارزان کمونیست، خدمات ارزشمندی به مارکسیسم انقلابی بود تا با استخوان بندی و شالوده کادری کومه‌له ، مارکسیسم انقلابی هم مجهز شود.

تشکیل حزب کمونیست ایران کومه‌له را از کاه به کوه تبدیل کرد
اگر پروسه ی روندی که منجر به تشکیل حزب کمونیست ایران شد، نمی بود؛ کومه‌له، سازمانی مانند کومه‌له رنجدران کردستان عراق در جنبش "مادر" ملی هضم می شد. اگر بعنوان سازمان

سراسری ایرانی فعالیت می کرد، نمی توانست سرنوشت متفاوتی از سایر سازمانهای "خط دو و سه" ایرانی امثال پیکار، چریکهای فدایی و... داشته باشد و اگر کردستانی هم می شد؛ وضعیتی همچون کومه‌له رنجدران کردستان عراق پیدا می کرد که از همان سال های اول ژست جناح چپ ناسیونالیست را کنار نهاده و به بخشی از جبهه اتحادیه میهنی و جنبش ناسیونالیسم کرد ملحق می شد. اگرچه بعدا تور ساپورت کمونیسم کارگری را با دست خود پاره کرده و به آن بستر برگشته است. الگوی آنان کومه‌له رنجدران، ملا آواره و شریف زاده بود (۴). آدم های سطح رهبری خود را برای دوره دیدن به میان آنها می فرستاد و مارکسیسم را جز اعلام وفاداری و خود را مارکسیسم دانستن، نمیتوان در جایی از کل هستی آنان مشاهده کرد.

تشکیل حزب کمونیست ایران همچنین اتحاد مبارزان کمونیست را از یک محفل تقریبا ناشناخته، که اساسا در عرصه تنوری و نظری فعال بود، دارای استخوان بندی و عینیت مادی و از یک محفل به کوه تبدیل کرد. لذا اگر تنوری به پرچم پراتیک انسانهای معینی تبدیل نشود، کتاب است و در طاقچه خاک می خورد. اوج رشد و تکامل انسجام نظری و تشکیلاتی کومه‌له زمان تاسیس حزب کمونیست ایران بود، این اقدام آن را از بی برنامهگی، دارای برنامه کرد، ازبی استراتژی بودن دارای استراتژی کرد و از بلاتکلیفی هویتی دارای هویتی کرد. بنابر اینها، تشکیل حزب کمونیست ایران کومه‌له را از کاه به کوه تبدیل کرد. اما پروسه این تحول چگونه صورت گرفت و تا کی دوام داشت؟

منصور حکمت دیدگاه های متفاوت خود را در نقد ناکارآمدی و بی تاثیری کمونیسم بورژوایی موجود در انقلاب ۱۳۵۷ ایران که گرایش پوپولیستی کومه‌له یکی از آنها بود را فرموله کرد. انقلاب ۱۳۵۷ ایران مقطع مهمی بود تا کمونیسم متفاوت، کاربردی- سلبی و اجتماعی که خود را تحت عنوان "مارکسیزم انقلابی" از کمونیسم رایج طرفدار (بورژوازی ملی و مترقی) در ایران و جهان در اوائل؛ و کمونیسم کارگری متاخرتر متمایز کند. از نظر تنوری ، مارکسیسم انقلابی بر کمونیسم ارتدکس مارکس پافشاری می کرد و به هر میزانی که قادر بود در زمینه های سبک کاری، سنت مبارزاتی، مسائل نظری و تحزب پیشروی نموده و ضمن نقد پوپولیسم موجود، توانست تفاوت های خود را هم با نامبردگان مشخص کند. از جمله اسناد و ادبیات پایه ای این تفاوت ها : "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی، سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی ایران، انقلاب ایران و نقش پرولتاریا، کمونیست ها و جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مساله ارضی در ایران و غیره" است که در منتخب آثار منصور حکمت انتشارات حزب کمونیست کارگری -حکمتیست موجود است. منصور حکمت با باور به تحزب کمونیستی از همان ابتدای انقلاب سعی در تشکیل حزبی انقلابی و کارآمد برای به قدرت رساندن طبقه کارگر و انقلابی سوسیالیستی داشت و با این منظور درسازماندهی سازمان سهند در سال ۱۳۵۸ و سپس اتحاد مبارزان کمونیست نقش عمده ای ایفا نمود. نامبرده در ادامه وارد پروسه فعالیت با نیروهای تشکیل دهنده حزب شد که با شرکت در کنگره ۳ کومه‌له در سال ۶۱ زمینه عملی تشکیل حزب کمونیست ایران درتاریخ ۱۱ شهریور۶۲ را فراهم کرد. وی این استراتژی را تا کنگره های۳حزب کومنیست ایران و کنگره ۶ کومه‌له ؛ به منظور جلب و جذب نیروهای فعال به این خط سوسیالیستی و در آوردن آنها از زیر

^[1] ناسیونالیست و گردهمایی‌های کردی بر روی اصالت کردی خود تاکید می‌گذارند؛ اگر در محافل چپ و کارگری باشند دُر مارکسیستی و"کمونیستی" خود را بالا خواهند برد و در همبستری با جنبش سبز هم بر ایرانی و سراسری بودن خود تاکید می‌گذارند

کرنولوژی صعود و

جنگ خلیج و پذیرش ضمنی صورت مساله غرب، زمینه های شق اول در حکا

ما بارها به تاثیرات منفی جنگ خلیج در این بررسی تحلیلی اشاره کردیم، زیرا آن (بیگ بنگ) شروع مرحله جدیدی در روابط کومله با کمونیسم کارگری و جدایی ما از آنها بود. جنگ خلیج علاوه بر تاثیرات منفی جهانی آن، مشخصا به رشد نیروهای مذهبی و ناسیونالیستی در منطقه خاورمیانه کمک نمود و ما را با شرایط ویژه ی دشوارتری رو برو کرد. ویژگی جنگ در آن بود که درحوزه ی فعالیت ما بوقوع پیوست. جنگ ۱۹۹۰ خلیج که اساسا هدفش هژمونی آمریکا در منازعه ی بین المللی بعد از پایان جنگ سرد بر رقبای جدیدش بود تاثیرات محلی هم داشت که منجر به عروج ناسیونالیسم کرد در منطقه شد و به آن جان تازه ای بخشید، در حکا هم جان تازه ای گرفت و سربلای گرایشات سانتر، پوپولیسم و کمونیسم بورژوایی و مانع پیشروی ما در حکا شد. نوک کوه یخ ارزشهای ناسیونالیسم کرد در حکا با نوشته های عبدالله مهندی در جلب و تشویق حکا برای پشتیبانی کردن از قیام ناسیونالیسم در کردستان عراق و توضیح "مواضعمان برای آنها و مکاتبه بااحزاب مختلف از جمله اتحادیه ی میهنی و یافتن بیشترین دوستان برای حال و آینده" و... از مزاحمت های نامرئی مرحله اول خود، حمله ی آشکار به کمونیسم کارگری را علنی کرد. جنگ خلیج صورت مساله مضاعفی روی میزکارما گذاشت تا نتوانیم

خود را آماده ی مبارزه با "کمونیسم" بی حرف و عمل و کم تحرک گرایش سانتر در حزب کمونیست ایران ورفتن به استقبال شرایط تازه ای که در دنیای پس از، پس لرزه های سقوط "کمونیسم" شروع شده بود، رفت. پیشروی خط منصور حکمت در این زمینه در قدم اول ناتمام ماند و از طرف ناسیونالیسم کرد به مانع برخورد.

کمونیسم کارگری مدت ها پیش از این تغییر در توازن قوا، در یک مبارزه سیاسی ناسیونالیسم کرد را شکست داده بود. ولی شکست ناسیونالیسم کرد در درون حزب کمونیست ایران، پیروزیی آنچنان بزرگ و همه آن اهدافی نبود که در این مبارزه دنبال می کردیم. در نتیجه از اهداف اولیه خود یعنی تعیین تکلیف با گرایش کمونیسم بی حرف و بی عمل سانتر (کمونیسم بورژوایی)، ناکام ماند و مسیر حرکت جنگ اصلیش بطرف جنگ با ناسیونالیسم کرد متوقف شد. تغییر این توازن قوا، امید ادامه کاری ما با گرایشات دیگر در حزب کمونیست ایران را کور کرد. معیذا پس از یک دوره مبارزه آگاه گرانه سیاسی در تمام جبهه ها با گرایش سانتر قبل از شروع جنگ خلیج، و با ناسیونالیسم کرد در حکا در زمان جنگ، ادامه کار ما در حکا به آخر خط رسید و کمونیسم کارگری در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۰فراکسیون خود را تشکیل داد و بعد از برگزاری پلنوم بیستم در مهر ماه سال ۱۳۷۰ از آن جدا گردید.

گرایشات سانتر و کمونیسم بورژوایی در حزب کمونیست ایران که در مبارزه کمونیسم کارگری با ناسیونالیسم کرد شریک بود، تا آن زمان نقد نشده و تقریبا دست نخورده، با دفتر و دستک غیر رسمی، اما دارای سنت پراتیک پوپولیستی همراه کمونیسم کارگری، از حکا جدا شده و با ما شریک خانه ی جدید شد.

در این مقطع، راست جهانی، در روزهای واپسین شکست بلوک شرق، با هجوم به کمونیسم، جدی آن را زیر فشار همه جانبه ی خود قرارداد که نه تنها پایان آن بلکه پایان تاریخ را نیزاعلام کرد. سیاست

درست در این مقطع سد کردن راه بر حملات هیستریک بورژوازی با هر ماتریال موجودی بود، لذا کمونیسم کارگری فرصت پرداختن به آنچه باید و شاید نقد گرایشات سانتر و کمونیسم بورژوایی در حزب کمونیست ایران بود را پیدا نکرد. قبل از اینکه کمونیسم کارگری با سانتر تسویه حساب کند، می بایست در مقابل این هجوم افسارگسیخته راست سنگری می ساخت. این "سنگر ساختن" تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران در کنگره اول در ۲۰ نوامبر ۱۹۹۱ بود. در فاصله کنگره اول تا کنگره دوم، حزب کمونیست کارگری از نظر تشکیلاتی قوام گرفته و از نظر تنوریک اسناد مهمی و از جمله " برنامه یک دنیای بهتر" راتصویب نمود و تا کنگره ۳ در ۱۵ آوریل ۱۹۹۸ به یک حزب معتبر نسبتا قوی در نقشه سیاسی ایران تبدیل گردید. طی این مدت طیفی از "کمونیست" های بی حرف، بی تحرک و بی عمل گرایش (سانتر) که در جریان جدایی سال۱۹۹۱ از حکا که تنها در جنگ ما با ناسیونالیسم کرد شریک بود، در نبرد بعدی ما با کمونیسم بورژوایی تاب نیاورد و رفت. سرنوشت حزب کمونیست کارگری ایران خود داستانی تاسف بار دیگری است که من در کتاب "پایان حزب کمونیست کارگری" مفصل آن را تشریح کردم و در این مطلب جای پرداختن به آن نیست.

انشعاب اول در حزب کمونیست ایران، دوران نزول کومله

زمینه های انشعاب و رشد نزولی کومله کدام ها بودند؟ در قسمت بستر شکل گیری کومله گفتم محافل تشکیل دهنده آن چقدر مارکسیست بودند، بیش از آن پوپولیست؛ چقدر روشنفکر چپ بودند وبیش از آن روشنفکرناسیونالیست؛ چقدر دلسوز کارگر بودند ده برابر آن شیفته دهقان و چقدر سراسری بودند، ده برابر محلی. بنیان گذاران کومه له مثل بنیان گذاران هر سازمان دیگر آن زمان ایران از روشنفکران جامعه بودند، آنها از مبارزه کارگران با سرمایه داران تازه به دوران رسیده برنخاسته بودند، ظهور، خواستگاه شروع و نقطه عزیمت شان پاسخ به نیازهای طبقه کارگر نبود. از تضاد کار و سرمایه، از اعتراض کارگر با سرمایه دار نطفه نیسته بودند. به معنی متعارف محافل کارگری نبودند، از مبارزات و محیط آنان برنخاسته بودند. گفتم مشخصات غیر کارگری تنها منحصر به آن محافل نبود، بلکه یک سازمان سیاسی چپ ایرانی وجود نداشت که از بستر کارگری برخاسته باشد، از بافت کارگری تشکیل شده باشد و از اعتراض کارگری به جامعه مبارزه را نمایندگی کند و راه حل کارگری به جامعه ارائه دهد. با این وصف و وضعیت کومله پا به دوران های ذکر شده می گذارد. این در مورد تناقضات و عوامل درونی حکا؛ و در مورد وضعیت دنیای معاصر باید به نکات زیر توجه داشت:

علیرغم اینکه پیش از شکست شوروی، کمونیسم کارگری منتقد نظام سرمایه داری دولتی شوروی بود (بولتن های تجربه شوروی و بسوی سوسیالیسم های دوره های اول و دوم اسناد این مبارزه هستند). مدارک زیادی در دست است که خیلی قبل تر از این اتفاق، منصور حکمت فروریزی شوروی را تحلیل کرد و گفت ما با یک شرایط سخت رو برو خواهیم شد و جریانات سیاسی به بازیبنی، تغییر آرایش و تغییر موضوع خود خواهند پرداخت که باید از هم اکنون خود را برای آن مصاف ها آماده کرد. بالاخره ضدیت و نقد ما به کمونیسم روسی مانع از آن نشد که آوار

کمونیست ۱۶۴

فروریختن اردوگاه شرق بر سر کمونیسم ما نیز فرو نریزد و خراب کاریهای آنها بنام "کمونیسم" یقه ی ما را نیزنگیرد. حتی قبل از جنگ خلیج طیف هایی از درون کومله چه مستقیم و چه غیر مستقیم در مقابل تحلیل اوضاع جهانی وی از خود مقاومت نشان دادند. به نظر من اصلا متوجه صورت مساله در آن سطح نبودند. قیلا نیرویی بود که همیشه در مقابل تن دادن کومله به شرایط موجود و به امید فرجی نشستن، برای آنان نوآوری می کرد، تلاش می کرد، حرف داشت و خط داشت. جنگ خلیج ظاهرا درستی ایده ی به امید فرجی نشستن آنان را نشان داد که اگر "خود را نگاه داریم و " قاچ زین را بچسبیم" و منتظر بمانیم ، بالاخره روزی می رسد که شفق آزادی مانند آنچه برای کردهای عراق رخ داد، طلوع کند". بحث کمونیسم کارگری بی نهایت شفاف و سر راست بود و نمیشد کسی خود را کمونیست بداند و راحت و ساده با آن مخالفت کند. آن روزها هنوز عبدالله مهندی متوجه نبود که کمونیسم کارگری تفاوتش با ...چه هست و چه نیست و در "فراکسیون کمونیسم کارگری" اسم نویسی کرده بود.

انگار تاریخ تکرار می شود:اکنون آن گرایشاتی که آن زمان علیه موضع کمونیسم کارگری ایستادند، خجولانه به امید حمله ی نظامی اسرائیل- آمریکا به ایران و وعده "تحولات مهم و سرنوشت ساز آتی" و به بهانه ی مختلف از جمله ایران هم به خواست های جامعه ی جهانی گردن نمی نه‌د، جمهوری اسلامی هم با دخالت خود در لبنان و فلسطین و با گسترش اسلام سیاسی بهانه ی حمله ی اسرائیل- آمریکا فراهم می کند؛ اسلام سیاسی مسلح به سلاح اتمی خطرناک تر است، حقوق بشر در ایران نقض می شود و غیره"، حمله نظامی اسرائیل- آمریکا به ایران رامحکوم نمی کنند و غیر مستقیم آن بحران را فرصتی برای مردم بحساب می آورند. مانند حمله اول آمریکا به عراق در جنگ خلیج آن را زیر پوشش سلاح کشتار جمعی و بمباران حلبجه توسط صدام حسین توجیه می نمایند. گویا جنگ اول خلیج بخاطر مردم عراق و این یکی هم اگر بشود بخاطر خطر سلاح اتمی ایران، حقوق بشر در ایران و جلوگیری از گسترش خرافات مذهبی خواهد بود!

نظام سرمایه داری دولتی بلوک شرق طبق پیش بینی داهیانه منصورحکمت بیش از آن دوام نیاورد و در مقابل غرب از پای در آمد. این نظام توسط نیروهای رادیکال و انقلابی به زانو در نیامد، بلکه از تناقضات و ضعف ذاتی نظام سرمایه داری دولتی و از جانب نیروهایی شکست خورد که به مراتب از نظام سرمایه داری دولتی شوروی ارتجاعی تر بودند. شکست آنچه در سطح بین المللی به کمونیسم معروف بود؛ منجر به پسرقت جامعه در زمینه های حقوق انسانی، عدالتخواهی، مساوات طلبی و آزادی و برابری شد. فاتحین، به جهان اعلام کردند که از این پس عصر، عصر دمکراسی وبازار آزاد است، برابری پوچ است، آرزو و تمایل انسان به رهایی از استثمار و بردگی مزدی واقعی نیست و عجز و ناتوانی بشر در مقابل مخلوق خود یعنی نظام سرمایه داری جاودانه، ازلی و ابدیست، دنیا همین است که هست! اراده انقلابیگری و تغییر انقلابی مناسبات سرمایه داری از طریق اعمال انقلابی انسان را دیوانگی خطاب می کردند. گفتند دیگر عصر انقلاب کمونیستی به سر آمده و هر ایده و تلاش جمعی در این راستا ابلهانه و اتوپیا است. در حقیقت تفوق دمکراسی "بازار آزاد" بر سرمایه داری دولتی، هیچ دستاورد و ارزش انسانی برای پرولتاریا نداشته و برعکس به رشد نیروهای مرتجع مذهبی و ناسیونالیستی در جهان کمک کرد.

مهمترین فاکتور جدائی مادر حقیقت ناشی از جنگ خلیج و روحیه گرفتن ناسیونالیسم در کومله تحت تاثیر موقعیت جدید ناسیونالیسم کرد در عراق بود. این وضعیت زمینه اولین شق در حزب کمونیست ایران و سیر نزولی کومله را بوجود آورد. فعالینی که با کومله ماندند، خود متکرر مواجه شدن با دنیای بعد از سقوط سرمایه داری دولتی به رهبری شوروی و بلوک شرق نبودند. به این خاطر در اولین تصادم با موانع اجرایی تزه‌های منصور حکمت سر از مخالفت (البته به شکل آن روزی نه شفاف و عریان مثل امروز) در آورد. رویاهایی که از دولت، از آزادی مردم، از راه حل مساله کرد و از پیروزی داشتند با تزه‌های منصور حکمت جور در نمی آمد.

کمونیسم کارگری ابزار کمونیست های متفاوت آن دوره بود که در مقابل نظم نوین جهانی و این وضعیت قد علم کردند. در این فاصله کمونیسم کارگری جز معدود احزاب در دنیا، معدود صدای متفاوتی است که در میان موج خروشان خرناسه "کمونیسم مرد" مدیای مزدور شنیده میشود. در مقابل رقص و پایکوبی بورژوازی بر مزار "کمونیسم" در جهان و (Jubilee) ناسیونالیسم کرد همراه این، به هر میزانی که زورش رسید بدفاع ازکمونیسم واقعی برخاست و فریاد زد: "بشریت محتاج آزادی و برابری است! برابری هنوز معنی دارد، آزادی از اسارت و استثمار معنی دارد، عدالت خواهی، همنوع دوستی و تلاش جمعی برای زندگی بهتر معنی دارد و مارکس و لنین معنی دارند. مردم! آنچه به اسم دمکراسی و ضدیت با مارکس و لنین به شما می فروشند، برابری اقتصادی نیست". بخشهایی از اسناد این تلاش کمونیسم کارگری عبارتند از: *تفاوتهای ما، تحولات اروپای شرقی و چشم اندازهای سوسیالیسم کارگری، پایان جنگ سرد و دورنمای سوسیالیسم کارگری، دمکراسی تعبیر و واقعیت، مارکسیزم و جهان امروز، طلوع خونین نظم نوین جهانی- جنگ آمریکا در خاور میانه، اسناد مباحثات درونی حکا و...*

مخالفت ما با سیاست قلدرمنشانه جنگ خلیج، اساسا به این خاطر بود که جدا از ویرانی، قتل و کشتارعظیم مردم عراق، نابودی مدنیت و خلق سناریوی سیاه در جهان، چیزی دیگری به ارمغان نمی آورد. با این همه، ناسیونالیسم کرد تماما در خدمت امپریالیسم آمریکا قرار گرفت و شریک مستقیم این جنایات شد. این حمله، زمینه "قیام" مردم کردستان تحت سیطره آرا، افکار و آرمان ناسیونالیسم کرد در عراق را فراهم آورد و فازی دیگر ازروابط کومله با کمونیسم کارگری را تیره تر کرد. نمی شد با قلدری آمریکا مخالف بود، ولی با محصول آن، یعنی با حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در عراق موافق بود. مخالفت کردن ما با هر دو آنها برای کومله هضم نمی شد. جنگ خلیج قدرت ناسیونالیسم حاکم رقیب در عراق را تضعیف کرد و نشان داد این تنها آنها نیستند که باید از غنیمت حمله امریکا بهره ببرند و ناسیونالیسم کرد ایرانی هم باید از آن تجربه! (شکل بیان مهم نیست محتوا همان بود) بی نصیب نباشد. تنوری های " نا خوانا با انقلاب مردم کرد عراق" و "پا در هوا"ی منصور حکمت که در کومه له نفوذ بالایی داشت، مانع شیفت سریع آنها به این سمت بود. تحت این شرایط پروسه نزول کومه له شروع و کم کم از ما فاصله گرفت. گویی دیگر به کمونیسم احتیاجی نیست و از راه های دیگری می توان آذوقه کاروان رابه منزلگاه رساند ومساله کرد را فراهم نمود! طیف هایی در بازیبنی خود به این نتیجه رسیدند که نباید مساله کرد را به حساب

نسیه و اندرزهای اساطیری کمونیسم گذاشت، بلکه باید حی و حاضر و سر راست از الگوی برادران بغل دستی خود پیروی و درس بگیرند. آری می توان از آن طریق به حکومت رسید، پارلمان تشکیل داد، سری در میان سران بود و قدرت مادی و معنوی کسب کرد. سنوال برای آنان این بود: مگر کومله چه از احزاب ناسیونالیست کرد عراقی کم دارد؟ قدرتگیری احزاب ناسیونالیست کرد عراق جهان بینی و تصویر خود را به کومله و روشنفکران کرد سرایت داد. اینها پایه های مادی مخالفت کردن کومله با کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست ایران مستحکم کرد. برای اطلاعات بیشتر به اثر (بحران خلیج و مباحثات درونی حکا) مراجعه شود.

کومله بنا به تاریخ گذشته، بافت تشکیلاتی و درجه ای از تاثیر پذیری از مارکسیسم انقلابی، یک شبه این تغییر و تحول را از سر نگذراند. بین کنگره های دو تا شش کومه له، یعنی بمدت ده سال یک جریان کمونیستی قوی در کنار گرایشات دیگر، درهمه زمینه های پراتیک، تنوریک و سیاست فعالیت داشت. سابقه ی یک دهه فعالیت کمونیستی، هویت، شخصیت و اعتباری به آن بخشیده بود که موانعی سرراه پیشروی ناسیونالیسم در کومه له درست کرد؛ که ده سال طول کشید تا چهره آن عوض شود و بی ربطی امروز وی با این تاریخ و آن هویت به پایان برسد.

بحران و انشعاب در کومه له ادامه داشت و در سال۲۰۰۰ به اوج خود رسید. به دنبال این وضعیت، طیفی در سال۲۰۰۱، جهت بازسازی ناسیونالیسم کرد با عبدالله مهندی کودتا کردند و از کومه له جدا شدند. این ها در ابتدای جنگ خلیج با صراحت و روشنی مخالفت خود را با میحث کمونیسم کارگری بروز نموداند. ولی از این تاریخ بعدد صراحتا و به روشنی دشمنی هیستریک خود را با کمونیسم کارگری بروز دادند.

آنانی که در کومله باقی مانده و در زمان جدایی بر عکس مهندی هم به نعل و هم به میخ کوبیدند، بالاخره با تمایل به وضعیت کردستان عراق تکلیف خود را روشن کردند و همه جانبه به کمپ ناسیونالیسم ملحق شده و کنار آمدن و مبارزه کردن با مهندی کودتا کردند و با ما ترجیح دادند. ویروس ناسیونالیسم در سازمان کومله همه گیر شد و آنان را نیز فلج کرد. عرصه های مبارزه کارگری، زنان، مبارزه مدنی، علنی و قانونی که یکی از اجندا های اختلافات ما با کومه له بود را رها و بی محل کرد. هم و غم آنها اردوگاه داری، دیپلوماسی و با اصطلاح حفظ چهره مبارزه مسلحانه شد و دشمن هم داشت فضا را به آن سمت و سو کانالیزه می کرد. سنت های ناسیونالیستی که جامعه را به امید نیروهای پشت کوه منتظر نگه می داشت، تقدیس می کرد، تا کارگر خود مستقیما وارد فاز کشمکش با صاحب کار و با حکومت نشود، ذهن و توقعاتش در همان فاز مبارزه مسلحانه که اقتشار کمتری در جامعه قادر به انجام آن هستند بماند.

در طی این مدت اشخاص و محافلی هنوز در تلاش بودند از کانال رادیکال کردن کومله، سکان آن را بسوی چپ و کمونیسم و خارج کردن از آن وضعیت بچرخاندند. آن زمان کمی خوش بین بودم. اما دیگر پس از ۲۰سال تلاش خوش بین نیستم. من فکر میکنم اگر ممکن بود سکان کومله را به سمت چپ و تکامل چرخاند، منصورحکمت جدا نمی شد. بخصوص امروز وقتی شما با ده چهره موجود کومه

←

جمهوری اسلامی باید از سازمان جهانی کار اخراج شود

سازمان جهانی کار ILO یکبار دیگر و در صدمین و یکمین کنفرانس خود میزبان جمهوری اسلامی بعنوان یکی از اعضای این سازمان است.

جمهوری اسلامی عضو این سازمان است و وظیفه هر عضو این سازمان از جمله قبول و تعهد به انجام کنوانسیون های ۹۸ و ۸۷ است که ایجاد تشکل های مستقل کارگری و حفاظت از فعالیت این تشکل ها را وظیفه خود میداند!

جمهوری اسلامی ادعای نمایندگی کردن کارگران از طریق کانون عالی شوراهای اسلامی و کانون عالی انجمن های صنفی اسلامی را دارد. سازمان جهانی کار بر این مساله آگاه است که جمهوری اسلامی و ارگانهایش در میان کارگران سرکوب کنندگان طبقه کارگر و فعالین و رهبران کارگری در ایران است، تشکل های کارگری کماکان ممنوع هستند و فعالین و رهبران و تشکل های مستقل کارگری تحت سخت‌ترین ممنوعیت و محدودیت ها میباشند. این سازمان آگاه است که کارگران در ایران در برابر هر حرکت حق طلبانه خود با سخت ترین مجازات ها از قبیل اخراج و بیکاری و زندان روبرو بوده و هم اکنون ده ها نفر از فعالین کارگری در زندان هستند.

قبول عضویت جمهوری اسلامی در سازمان جهانی کار، پذیرا شدن هیاتهای آن، علیرغم تمام اعتراضاتی که سازمانهای کارگری در ایران و سراسر جهان، یک دهن کجی آشکار به طبقه کارگر ایران و زیر سوال بردن صلاحیت این سازمان در دفاع از ابتدائی ترین حقوق طبقه کارگر است.

حزب کمونیست کارگری – حکمتیست همراه با ۵ سندیکای کارگری فرانسه و تشکل ها و سازمانها و فعالین ایرانی در روز ۶ ژوئن در ژنو و در مقر سازمان جهانی کار اعتراض شدید خود را به حضور جمهوری اسلامی در اجلاس این سازمان ابراز میکند و همزمان خواهان معذرت خواهی این سازمان و دست اندرکارانش از طبقه کارگر ایران به خاطر این دهن کجی آشکار به مبارزات و خواستههای آنان است.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

۲۹ مه ۲۰۱۲

ILO و جمهوری

اسلامی بعنوان

نماینده کارگران

اسد گلجینی

برای صدو یکمین کنفرانس سازمان جهانی کار، قرار است جمهوری اسلامی آماده تر و منظم تر از همیشه شرکت داشته باشد. چرا که دراین کنفرانس قرار است به "اصول اساسی و حقوق کار" و از تعهد اعضا این سازمان تا عمل آنها به کنوانسیون ها پرداخته شود! از جمله به مساله آزادی تشکل ها و قراردادهای دسته جمعی و ...

ILO سازمانی است که قرار است نماینده دولت و کارگر و کارفرما باشد و تلاش کند استاندارد قابل قبولی برای کار در دنیا تنظیم کند. جمهوری اسلامی هم به دقت نمایندگان هر سه بخش خود را آماده شرکت در کنفرانس کرده است. بر کسی پوشیده نیست که جمهوری اسلامی نماینده خودش است و سرمایه داران هم که کاملا از طریق جمهوری اسلامی نمایندگی میشوند. اما کارگران هیچگاه اجازه نداشته اند که حتی در محیط کار نماینده و تشکیلاتشان را داشته باشند چه برسد به اینکه اجازه داشته باشند در سطح بین المللی و مشخصا در سازمان جهانی کار نمایندگی شوند. خانه کارگر و شوراهای اسلامی هیچگاه نماینده کارگران نبوده اند ، این ارگانهها بخشی از دستگاه سرکوب و تحمیق دولتی در میان کارگران بوده اند.

از سوی دیگر سازمان جهانی کار بخوبی از شرایط کارگران و سرکوب وحشیانه آنها، زندانی و اخراج کارگران معترض و آگاه و ادامه ممنوعیت تشکل های مستقل

کارگران مطلع است و کماکان و بنا به تعریف همین سازمان با آغوش باز پذیرای هیات های دست ساز جمهوری اسلامی برای کارگران است. این سازمان آگاه است که نماینده کارگران معمولا یا در زندان و یا در تبعید اند. این سازمان میداند که چه روزگار سیاهی بر کارگران و مردم ایران در جریان است و باز هم جمهوری اسلامی را با آغوش باز پذیرا است. هر کسی که در سازمان جهانی کار بی خبر باشد که نیست، آقای گای رایدر که آشنایی خوبی با مسایل کارگران در ایران دارد و مدیر اجرایی استانداردهای مسایل اساسی و حقوق کارگران در ای ال او است میدانند. اینها را همه میدانند که این رژیم سرکوب کننده کارگران است و رژیمی سر تا پا تبهکار و جانی است و نباید هیات های اعزامیش را بعنوان نمایندگان کارگران بپذیرند.

جمهوری اسلامی باید ابتدا به جرم زیر پا نهادن کمترین حقوق کارگری مورد پیگرد قرار بگیرد و سازمان جهانی کار انجام کنوانسیون های ۹۸ و ۸۷ (برخی از مهمترین موارد کنوانسیون های ۹۸ و ۸۷ را در ادامه این نوشته ملاحظه کنید) را که شامل برسمیت شناختن تشکل های مستقل کارگری است و دولت ایران هم متعهد به انجام و حمایت از این کنوانسیون ها است، پیگیری کند. اگر امسال سال پیگیری بر چگونگی تعهد و انجام انها از طرف اعضا سازمان جهانی کار است، جمهوری اسلامی بدلیل انجام ندادن هیچ بخشی از تعهداتش باید اخراج شود. هیچکدام از این کنوانسیون ها (مقاوله نامه ها) در ایران به هیچ عنوانی عملی نشده است. نهادهای دست ساز جمهوری اسلامی اجازه اشغال نماینده کارگران را ندارند، باید به این دلقک بازی های دولت و خانه کارگر برای عرضه خود بعنوان نماینده کارگران ایران پایان داد.

حقیقت این است که سیاست های سازمان جهانی کار تابعی از سیاست های بین المللی کشورهای غرب و تابع سیاست همه

کشورهای سرمایه داری دنیاست که جمهوری اسلامی هم یکی از آنها است. این قطب نما است که اجازه میدهد تا سازمان جهانی کار در اوج بی حرمتی به کارگران ایران و افکار عمومی، جمهوری اسلامی را که به هیچ عنوان پیمانهای این سازمان را نه تنها قبول نکرده است بلکه شدیدترین برخوردها را به کارگران وتشکل هایشان دارد، به عنوان عضو خود پذیرا است. حقیقت این است که سر منشا تعفن و گندیدگی این سیاستهای ضد کارگری خود سازمان جهانی کار است و ایران هم یکی از اعضای محترم آن است! طبیعی است که قبول نمایندگان رژیمی با این شدت ضد کارگر با آرایش قابل قبول تر و محکمتر و سازمان جهانی کار پسند تری باید محترم شمرده شوند مگر جمهوری اسلامی از سایر رژیمهایی بشدت ضد انسان و ضد کارگر عضو این سازمان چه چیزی کم دارد؟

جمهوری اسلامی سرکوب کننده کارگران است. خانه کارگر و شوراها اسلامی وهیات های اعزامی آنها بنام کارگران ایران نماینده کارگران نیستند وبخشی از دستگاه سرکوب و تحمیق کارگرانند و از جانب کارگران ایران به هیچ عنوان و هیچگاه نماینده نشده اند. هیات جمهوری اسلامی نه تنها در کنفرانس سازمان جهانی کار نمیتواند شرکت کند بلکه به همین دلیل و نداشتن شروط اولیه بنا به ضوابط خود این سازمان باید اخراج بشود.

***جمهوری اسلامی ایران امضا کننده کنوانسیون های ۹۸ و ۸۷ است**

کنوانسیون ۸۷:

مادهٔ ۱

"هرکشور عضو سازمان جهانی کار که این مقاله نامه در آن نافذ است متعهد می شود که موارد زیر را اجرا کند."

مادهٔ ۲

"کارگران و کارفرمایان ، بدون هیچ تمایزی ، می باید این حق را داشته باشند

که تشکل های خود را، که مقررات بند ۲ – به ویژه اقداماتی که قصد آن ها تشکیلاتی آن ها تنها توسط خودشان تدوین این است که موسسات وتشکل های تعیین می شود، به انتخاب خود و بدون کسب اجازهٔ قبلی بر پا کنند یا به چنین تشکل هایی بپیوندند."
مادهٔ ۳

"بند ۱- تشکل های کارگران و کارفرمایان می باید این حق را داشته باشند که اساس نامه و مقررات تشکل را خود تنظیم کنند، نمایندگان خود را در آزادی کامل انتخاب کنند، دستگاه اداری و فعالیت های آن را خود سازمان دهند وبرنامه آن را خود مدون کنند.

بند۲- مقامات دولتی می باید از مداخلاتی که این حق را محدود می کند خودداری کنند."

مادهٔ ۴

"تشکل های کارگران و کارفرمایان مشمول انحلال یا تعلیق از جانب مقامات دولتی نخواهند بود."

کنوانسیون ۹۸

مادهٔ ۱

"بند ۱ – کارگران در مقابل اقدامات تبعیض آمیز ضداتحادیه ای در رابطه با شغلشان باید از مصونیت کافی برخوردار باشند.

بند ۲ – این مصونیت به خصوص باید در قبال اقداماتی اعمال شود که هدفشان این است که :

الف) استخدام کارگر را مشروط به این کند که او به اتحادیه نپیونددیا عضویت در اتحادیه را پس بدهد؛

ب) به سبب عضویت کارگری در اتحادیه یا شرکت او در فعالیت های اتحادیه ای ، در خارج از ساعات کار، موجب اخراج وی شود یادرمورد چنین کاری پیش داوری و تبعیض اعمال کند.

مادهٔ ۲

"بند ۱ – تشکل های کارگران و کارفرمایان درمقابل هر نوع اقدام مداخله آمیزی از جانب یکدیگر، یا از جانب اعضاء،

موسسات و ماموران یکدیگر، می باید از مصونیت مکفی برخوردار باشند.



منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

"کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی"



مقدمه ای بر انتشار مجدد:

حدود دو دهه پیش منصور حکمت در رابطه با کمونیسم و کارگر، مبارزه طبقاتی و جایگاه احزاب و جریانات چپ در این رابطه، بحث زیر را مطرح کرد. درک این مساله به ظاهر ساده اما عمیق و طبقاتی هنوز جواب احزاب چپ و به نام کمونیست است. جواب به کل چپی است که خود را حزب کارگران و نماینده و سخنگوی طبقه کارگر می داند ولی هم کارگر در این احزاب کیمیا است وهم سرنوشت مبارزه و اعتراض کارگر در غیاب کمونیسم کارگری و در جای دیگر تعیین می گردد.

بعد واهمیت دیگر این بحث این است که کارگران کمونیست و رهبران و فعالین کارگری به این واقعیت واقف شوند که تا زمانی که کمونیسم به ظرف مبارزه و اعتراض خود کارگران و طبقه کارگر تبدیل نشود، درب کماکان بر این پاشنه می چرخد. جنبشها و احزاب سیاسی پشت سر هم می آیند و می روند و کماکان کارگر برده کار مزدی باقی می ماند. زمانی که کارگران ایران و یا هر کشور دیگری کمونیسم را به ظرف مبارزه واعتراض خود تبدیل کنند، توازن قوای طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا به سرعت تغییر می کند.

مطالعه مجدد و توجه جدی به این بحث حکمت برای کارگران کمونیست و رهبران عملی کارگران، حیاتی و مثل نان شب است.

مظفر محمدی – مه ۲۰۱۲

"کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی"

در مورد کمونیسم کارگری تا بخواهید من حاضرم بحث کنم. اما نمیدانم سر بقیه را چقدر باید بدرد آورد. تضمینی نیست که این بحث، شما را تکان بدهد، شاید برای اینکه قبلا تکانتان را خورده‌اید... برای‌خود من اینطور است که میبینم تا یک جایی در پروسه فعالیت سیاسی خودم و جریاناتی که با آنها بوده‌ام یک پیوستگی ای وجود دارد...

یکی از سؤالاتی که در مدرسه حزبی شده بود این بود که ربط کمونیسم کارگری با مارکسیسم انقلابی چیست؟ آیا این یک اسم دیگری است برای مارکسیسم انقلابی است؟ گفته میشد مارکسیسم انقلابی بیان نظری این جریان است و کمونیسم کارگری بیان پایه اجتماعی و جایگاهش در جامعه است. اینها را بعضی میگفتند و خود من هم با آن موافق نبودم. اما به هر حال بیشتر چنین تئیینی از مسأله میشد.

من داشتم میگفتم که تا یک جایی یک پیوستگی میبینم، و از آنجا به بعد میبینم که این پیوستگی کمتر است و اختلافات بیشتر است از پیوستگی قبلی. تا موقع تشکیل حزب را که نگاه کنید میبینید که یک انتقادی جلو آمده که اگر به تاریخ آن دوره ایران نگاه کنید این انتقاد هنوز در صفحه معنی است. این صفحه صفحه شرح احوال و تحولات و دگرگونیهای اپوزیسیون چپ ایران است. به نظرم آخرین روزی هم که حزب کمونیست تشکیل میشود نقطه‌ای در تحولات چپ ایران است. چیزی که توجه ما را به تدریج جلب میکند و خلق الساعه هم نیست این است که تحولات چپ ایران به جای

منصور حکمت در جریان مبارزه با کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی

تاریخ سوسیالیسیم جایی بشمارد. آنجایی‌که آنها را می‌شمارد، میگوید سوسیالیسم تخیلی؛ توضیح تاریخ کمونیسم علمی و سوسیالیسم علمی را با تاریخ اعتراض کارگری شروع میکند. اصلا بند اول مانیفست با"پرولترها و بورژواها" شروع میشود.

اگر دینامیسم پیشبرنده تاریخ، مبارزه طبقات است حضور من و حضور تو در این مبارزه طبقاتی کجا محسوس شده است؟ راستش این مرا تکان میدهد. من نمیخواهم یک فعال حزب سیاسی از دنیا بروم که در همان حال یک مورّخ میتواند بیاید و تاریخ متفاوتی برای جنبش کارگری بنویسد. هر چقدر در تاریخ حزب سیاسی خودت دخیل بوده ای و نقش داشته‌ای و بار به دوش گرفته‌ای و فعالیت کرده‌ای، از زاویه آن طبقه که به دنیا نگاه میکنی نمیشود اصلا استم را آورد. برایش مطرح نبوده‌ای! من میگویم تاریخ سوسیالیستی طبقه کارگر بالاخره کجا داردرقم زده میشود؟

در این پروسه یک چیزهایی دستگیر آدم میشود. من بحثم این است که تاریخ سوسیالیستی کارگر هم به احزاب کمونیست منجر شده و باید منجر بشود. ولی من در آن تاریخ که پا به صحنه نگذاشته‌ام. من در تاریخ احزاب سیاسی چپ پا به صحنه گذاشته‌ام، بعنوان یک فرد، تو به عنوان یک فرد. این چطور میتواند به آن تاریخ تبدیل شود؟ من و تو چطور میتوانیم شروع کنیم به شریک شدن در دینامیسم تکامل واقعی جامعه، که به نظر من تاریخ مبارزه طبقات است؟ تاریخ واقعی جامعه و نحوه زندگی بشر را مبارزه طبقات تعیین میکند. من نمیتوانم به خودم بگویم که چون سوسیالیستم و چون سوسیالیسم ایدئولوژی پرولتاریا است بنابراین من جزئی از جنبش پرولتاری هستم و با این خیال راحت، بگیرم شب بخوایم. راستش من نتوانسته‌ام. جنبش سوسیالیستی گارگر معنیش روی خودش است، جنبش سوسیالیستی کارگر است نه جنبش سوسیالیستی هر کسی که در مورد کارگران حرف میزند یا جنبش سوسیالیستی احزایی که میتوانند سراغ کارگران بروند و وعده‌های کارگری بدهند - جنبش سوسیالیستی خود کارگرا ها.

بگذارید اینطور بگویم: من و تو از سال ۵۷ تا ۶۳ فعال کدام اعتراض واقعی کارگری بوده ایم؟ داشتند فقیر میشدند، داشتند میبردنشان جنگ، داشتند به کشتنشان میدانند، دوباره مالاریا میگرفتند، دوباره بعد از یک دوره ای جذام میگرفتند... ما در کجای این مبارزه بوده‌ایم؟! میتوانیم نشان دهیم که در یک مقیاس وسیع تاریخی ایده‌ها اول باید شکل بگیرند، احزایی بوجود بیایند و پایه‌های اجتماعی پیدا کنند و غیره. این مقدمات به اصطلاح فراهم شدن شرکت در مبارزه طبقاتی است. ولی خود شرکت در مبارزه طبقاتی چی؟ هیچوقت بعنوان یک کمونیست که طبقه کارگر را جلو چشمانت سر می‌برند، وسوسه نشده ای بخودت نگفته‌ای که بجای این کار، بروم در اعتصاب شرکت کنم؟ بجای این کار، با چند نفر کارگر صحبت کنم و بگویم این وضعیت را نپذیرید؟... چرا من اول باید بیایم مجموعه چپ غیر کارگری یک جامعه را به حقانیت ایدولوگ کارگران مجاب کنم که بعد رضایت بدهند که دسته جمعی سراغ کارگران برویم و به صحنه بکشانیم؟! من چرا باید این کار را بکنم؟ الان برای اینکه چرا باید این کار را بکنم جواب دارم. میخواهم بگویم که این سؤال وقتی مطرح بشود جوابش تکان دهنده است. اگر مطرح نشود و اگر با تاریخ سیاسی احزاب چپ خوش باشیم، پنجاه حزب سیاسی چپ دیگر هم در ایران

درست کنیم که هنوز یک دانه شان اعتراض کارگری را نمایندگی نمیکند، در اعتراض کارگری دخیل نیست، کارگر نمیخواهد و نمیتواند اعتراضش را از طریق این حزب بیان کند و یک نسل کارگر به دنیا میآید و زجر میکند و میمیرد و این سیستم هنوز سر جای خودش مانده و به رشد خود ادامه میدهد، این دیگر به نظر من کافی نیست و این جوابی نیست که من لااقل میخوامستم از مارکسیسم بگیرم. نگاه میکنم میبینم واقعیت اینطور است.

برای دوره مارکس و انگلس اینطور نبود. مثال زدم، انگلس میگوید: اگر من یک هفته ده روز اینجا کار کنم کارگران این ده کمونیسم را شکل اعتراض خود قرار میدهند. چطور است که برای ما این کار یک نفر قرار دهم. پس بحث، چیز دیگری برنامه میخواهد، یک چیزهای عجیب و غریبی میخواهد! انگلس در وستفالی سال ۱۸۴۸ که ده روز در کارخانه ای که کارگراتش - خیاطی میکنند، آرد درست میکنند، نمیدانم با تکنیک آن زمان چکار دیگری میکنند - میتواند کاری کند که آنها کمونیسم را شکل اعتراض خود قرار بدهند. من هم هشت سال است اینجا جان میکنم نمیتوانم کمونیسم را شکل اعتراض یک نفر قرار دهم. پس بحث، چیز دیگری است! سوای فرمولاسیون تئوریکی که از مارکسیسم بعنوان یک تئوری بدست میدهید اما واقعیت این است که هر زمان کارگر تکان میخورد یعنی علیه سرمایه‌داری تکان میخورد. محال است که به نفع سرمایه‌داری تکان بخورد حتما علیه سرمایه‌داری واقعا موجود و داده زمان خودش تکان میخورد. ممکن است که حرکتش، منطق و تجسمی که از آن دارد بالاخره او را به سرمایه‌داری نوع دیگری برساند. باشد آن که هنوز بوجود نیامده است. یک سرمایه‌داری در یک شکل معینی در ۱۸۴۸ هست که کارگر وقتی به آن اعتراض میکند یعنی دارد به آن اعتراض میکند.

بنابراین جنبش سوسیالیستی کارگران جنبش اعتراضی آنهاست از موضع عینی و اجتماعی‌شان. جنبش اعتراضی کسانی است که بمناسبت اینکه نیروی کارشان را میفروشدن درد دارند و علیه سرمایه‌داری اعتراض میکنند. وقتی اسم کمونیسم را روی آن میگذارند - یعنی آن مجموعه سیستم فکری‌ای که ما میگوییم و آن مطالبه نهایی و پایه ای که ما در برابر سرمایه‌داری میگذاریم - کارگران آن در دستگاه مبارزاتی خود میگذارند و این به یکی از هدفهای خود آن مبارزه تبدیل میشود. ممکن است الان حقوقش را بالا ببرد ولی بعنوان یک جریان کمونیستی در جامعه سعی میکند که الان حقوقش را بالا ببرد.

بالاخره کارگران ایران چه وقت کمونیسم را به ظرف مبارزه اعتراضی خود تبدیل میکنند؟ تا کی به عنوان سندیکالیست اعتراض میکنند، به عنوان شورای اسلامی اعتراض میکنند، به عنوان زنده باد شاه اعتراض میکنند، به عنوان همه چیز اعتراض میکنند بجز به عنوان کمونیسم؟! بالاخره من و تو میخواهیم در این دنیا به چه برسیم؟ جوابش این بود که در یک دوره طولانی جز این شده: بعد از تجربه شوری، بعد از آمدن مرکز ثقل سوسیالیسم جهان سوم و تبدیل شدن آن به تئوری به زور گرفتن قدرت برای استقلال، به زور گرفتن قدرت برای

اصلاحات اولیه‌ای در جوامع عقب‌مانده، برای تبدیل کردن آنها به جوامع متمدن مارکسیسم بکار رفته، تئوری اقشار مترقی جوامع عقب مانده است یا در روسیه، مارکسیسم تئوری ساختن یک جامعه و رساندن آن به سطح تکنیکی غرب است.

بعد از یک دوره که سوسیالیسم از دست کارگر ول شد و پرچم کارهای دیگری در تاریخ اجتماعی شد و لاجرم مبارزه طبقاتی رها شد و از سوسیالیسم بعنوان شکل اعتراضی خود محروم شد و به دست سندیکالیسم و غیره افتاد،

الآن به نظر من دوره‌ای است که مبارزه طبقاتی دارد به سطحی میرسد که کارگر بتواند ابزار خودش، ایدئولوژی خودش را از بورژوازی پس بگیرد و میتواند پس بگیرد. سوسیالیسم میتواند بار دیگر ظرف اعتراض کارگر باشد چون الآن بعنوان ظرف اعتراض ملی، بعنوان ظرف اعتراض نژادی، بعنوان ظرف اعتراض استقلال طلبانه، بعنوان ظرف اعتراض اصلاحات‌طلبانه و غیره به ته رسیده است. سوسیالیسم‌هایی که به این عنوان به کار رفته‌اند به ته رسیده‌اند. در چین دارند آن را کنار میگذارند. عملا میگویند که با این کار پیش نمیرود. در روسیه هم به یک شکل دیگر دارند کنارش میگذارند یا یک معنی دیگری به آن میدهند. خیلی‌ها از آن دست میشوند و خیلی‌ها هم ضد کمونیست شده‌اند. از همان کسانی که دو سه دهه پیش افتخار میکردند که کمونیست هستند امروز افتخار میکند که ضد کمونیست است. یعنی دارد ول میکند و بالاخره سلاحی که کارگر دست گرفته بود و آنها به صورت کجی و برای اهداف طبقات دیگری بکار برده بودند، خود کارگر میخواهد بدست بگیرد. این یعنی اینکه سوسیالیسم واقعا موجود را در صحنه مبارزه طبقاتی در این پنجاه شصت سال در دست کارگر ندیده‌ام بلکه در دست مخالف کارگر دیده‌ام. ولی به عنوان یک حزب، واقعیت این است که از این طرف پا نگرفته‌ام، از آن طرف پا گرفته‌ام.

وقتی من و شما بعنوان آتمهای ناراضی "ناراحت" (به قول معلمهای مدرسه) شروع به اعتراض کردیم، دردمان چه بود؟! اگر نگاه کنی درد یک بخشمان ممکن است دست بر قضا درد کارگری باشد که چرا برابری نیست... درد خیلی‌ها آنطور بوده حالا یا از سر فکر محض آمده باشیم و یا از سر زندگی کارگری‌مان آمده باشیم کسانی که از آنجا آمده‌اند، ولی درد چپی که بمناسبت اینکه نیروی کارشان را سیاست تعیین میکرد و مارکسیسم را برای من و تو از قبل معنی کرده بود در ایران استقلال بود. تئوری "سگ زنجیری" وجود داشت. "ما چرا فقیریم و آمریکا چرا پولدار است"، "چرا ما نمیتوانیم حتی یک سوزن بسازیم"، "آخر ذوب آهن کی بالاخره به این مملکت میآید؟" اینها چیزهایی است که من بعنوان عقاید ناراضیان دوره خودم با آنها بزرگ شده‌ام و به خودشان سوسیالیست گفته‌اند. تاریخ حزب توده و چریک فدایی را بخوانید تا ببینید به چه گفته اند سوسیالیسم! حزب دمکرات الان دارد به چه میگوید سوسیالیسم؟ " پیکار" که از آسمان نازل نشد، بلکه جناح چپ همان سوسیالیسم است که بخشی از خود آنها بعنوان انسانهای معینّ جریانی مذهبی‌اند، استقلال ملی و هویت مذهبی مسأله آنها است که میخوانند با این سلاح در مقابل امپریالیسم آمریکا بایستند. الان معلوم نیست که امپریالیسم را به چه معنی کرده باشند. اینها شده‌اند سوسیالیست و رادیکالیزه شده‌اند - نقد کردند که رادیکالیزه شدند، این واضح است.

بالاخره آخرین حد سوسیالیسم غیر پرولتری ایران به سازمان پیکار و رزمندگان میرسد که دیگر بهترین هایش هستند. سازمانی که در آن کارگر غایب است و مطالبات کارگری کم‌رنگ است و معلوم نیست امر اینها استقلال ایران و خلع ید از استبداد و مبارزه با امپریالیسم است

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

منصور حکمت

"**کمونیسم کارگری و گسست ...**

یا مطالبه کارگر و سوسیالیسم و لغو کار مزدی و برقراری جهان آزادی که انسانها در آن فارغ از هر قید و بند ستمگرانه بتوانند با هم زندگی کنند! کدام یک از اینها است؟ روزنامه‌هایشان را بخوانید!

ما دیگر از این گردونه بیرون افتادیم... وقتی که زیر همان مسأله ملی زدیم. وقتی ما گفتیم "بورژوازی ملی نه" معنیش برای آن موقع یک تاکتیک بود که نرو دنبال بازرگان، نرو دنبال لیبرالها، آن موقع ما خودمان هم به این معنی از آن استفاده میکردیم. ولی در مقیاس تاریخی اتفاقی که افتاد این بود که از ته آن سوسیالیسم حزبی غیر پرولتنری جریاناتی پیدا شدند که بالاخره یا به درد خودشان یا به فکر خودشان یا با رجوع خودشان به تنوری‌ها یا با حسن نیت تاریخی خودشان فهمیدند که دیگر نمیتوانند اگر سوسیالیست باشند در عین حال ادامه این سیر حزبی در جامعه باشند. باید حزب یک چیز دیگری باشند. مبارزه ضد رژیم را مسخره کردیم، رسیدن به یک اقتصاد ملی که گویا در آن رفاه انسانها بدست میآید را مسخره کردیم، نابودی بیکاری و فقر و مشقت را در یک سیستم غیر وابسته مسخره کردیم. گفتیم که این دردها از سرمایه‌داری ناشی شده‌اند، از استقلال و عدم استقلال اقتصادی ایران ناشی نشده، با این کار خودمان را در یک قدمی کارگر گذاشتیم، بحث من این است. ولی هنوز با تشکیل حزب هم باز در یک قدمی کارگر هستم! آخر مسأله چیست؟! چرا من هر چقدر هم رادیکال می‌شوم، زجر کارگر پدیده‌ای است که من باید راجع به آن اظهار نظر کنم نه اینکه به تن خودم حس کنم؟! چقدر؟ چرا در همان جایی که استعمار هست و زجر هست حضور ندارم؟ به عنوان یک حزب سیاسی میگویم، نه به عنوان یک فرد. من و تو میتوانیم ول کنیم، خیلی ها ول میکنند میروند این کار را میکنند. قاطی کارگران میشوند سعی میکنند سندیکا درست کنند. ولی به عنوان آدمهایی که معتقدند که کارگر بالاخره با حزیش پیروز میشود، بالاخره برای حزب تو چرا هنوز کارگر و دردتش و راه حلش عنصر خارجی است؟! چرا "تنوری پیوند" داریم؟! "سوسیالیسم علمی باید برود یک جایی به جنبش گارگری پیوند بخورد!"! من میگویم اگر آن سوسیالیسم پیوند نخورده که اصلا علمی هم نیست. چون اساس بحث مارکس این بود که سوسیالیسم از وقتی علمی میشود که جنبش یک طبقه معین میشود. اگر نیست در نتیجه علمی هم نیست. این تنوری‌ها وجود داشته که ما با آنها کلنچار میرفته‌ایم که چکارش کنیم؟ چگونه از سر خودمان بازش کنیم؟ بالاخره بعد از تشکیل حزب نگاه میکنید که باز حزب رادیکال، خیلی خوب، خیلی سر خط و خیلی مارکسیست اپوزیسیون روشنفکری ایرانی هستیم. آدم یک جایی میگوید باباجان شاید من دیگر باید بروم. تا کی آخر این همه، این جماعت باید این پروسه را طی کنند که به آنجا برسیم؟ خوب چرا؟ مگر کارگر را یک جایی قفل کرده‌اند؟ میروم قاطی‌اش می‌شوم.

چیزی که برای من یکی، بین این بحث با بحثهای قبلی فرق میگذارد این است که در دوره بحثهای مارکسیسم انقلابی تمام سعی مان این بود که مارکسیست های بهتری باشیم و به اعتبار مارکسیست بهتری بودن قطعا کارگری باشیم. چون مارکسیسم در مورد کارگران و حکومت کارگری است. من میگویم یک جایی هم میرسد که آدم میگوید که من می‌خواهم در مبارزه تاریخی عصر خودم یعنی در مبارزه طبقاتی به نفع طبقه شرکت کنم. نمی‌خواهم همه‌اش راجع به آن حرف بزنم.

نمی‌خواهم در دسترش باشم، می‌خواهم خودش باشم. نگاه میکنی میبینی مانع چیست. آن وقت دیگر مانع نه "پیکار" است و نه "رزمندگان" و نه شوروی. مانع همان جریان خودت است که ساخته‌ای و میگویی بیا برو بین کارگران تبلیغ کن بجای آن سرش را میخورد. میگویی بیا برو سازمانش بده میبینی فکر میکند که باید فرقه خودش را در میان آنها درست کند و کارگران را به هفتاد و دو فرقه تقسیم کند و یکی از آنها هم خودش باشد، میگویی بیا برو حقیقت را به طبقات بگو میبینی یک چیزهایی میگوید که مَخ کارگر سوت میکشد و از سوسیالیسم هم بیزار میشود... به این ترتیب میرسی به انتهای خطی که فقط با خلوص اپینولوژیک میشود به آن رسید. آنجا ایستگاه آخر خط است. باید پیاده بشوی بروی اتوبوس دیگری سوار بشوی، که آنهم میگویم کمونیسم کارگری است.

به جایی میرسد که اصلا بحث این میشود که یا به مثابه کارگر در این جامعه اعتراض میکنیم یا هر چقدر هم اعتراض کنیم هیچ کس از آن خیری نمیبیند و ما هم خیری نمیبینیم. بالاخره من می‌خواهم در جامعه‌ای زندگی کنم و دلم می‌خواهد تو و اعقاب تو هم در جامعه‌ای زندگی کنید که در آن آدمهای آزاد بدون هیچ جلوه‌ای از ستمگری با هم زندگی کنند. دلم نمی‌خواهد بشر زجر بکشد. راهش هم این است که کارگر حکومت را در دست بگیرد. پس باید کاری کنم که کارگر حکومت را در دست بگیرد. سؤال این است که آیا آن چیزی که ساخته‌ایم به درد این پروسه بخورد؟! جواب من مثبت است و تمام آن چیزی که من را تکان میدهد و خوشبین میکند این است که میتوانم جواب مثبت بدهم و بگویم که این را ساخته‌ایم و این را میتوانیم در اختیار عموم قرار بدیم. به شرطی که از آن سَر به سراغش برویم. یعنی تا یک جایی حزبی هستی و به کارگران فکر میکنی. من میگویم که یک جایی میشود که موظفی کارگری باشی که به حزب کمونیست فکر میکنی... میگویی بابا جان بیایید این [حزب] را در اختیار کارگر بگذارید، درهایش را باز کنید. این چه جور مبارزه مسلحانه‌ای است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟ این چه نوع مبارزه تشکیلاتی است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟! این چه جور تبلیغ حقایقی است که من نمیتوانم در آن شرکت کنم؟! آخر این چه نوع حزبی است که قرار شده همه چیزش کارگری باشد ولی نامناسبترین آدم برای فعالیت در آن کارگر است؟! کافی است تا شما فارغ التحصیل هاروارد باشی تا بهترین آدم برای عضویت در کمیته مرکزیش باشی ولی اگر کارگر باشی نمیتوانی اصلا عضو حوزه اش بشوی! درها را باز کنید. درهای این حزبی را که تا این درجه به ما نزدیک شده است را به روی ما باز کنید! به نظر من کمونیسم کارگری پرچم این تعرض به حزب کمونیست است.

بگذار حزب کمونیست یا تا آنجا که چپ سنتی در این حزب هست مقاومت کند، بالاخره باید درهایش را باز کنی و کارگر را به حزب بیاوری. من میگویم باید کارگر را عضو کنی. میگویند عضو باید تنوریک باشد من میگویم عضو کنید! شش ماه دیگر باز میرویم در جلسه ای، سمیناری میگویم باز بحث میکنیم که عضویت را باید برای کارگر ساده کنیم. اینجا یک رفیقی در بحث قبلی گفت "آخر تا کی ما باید این را بگویم که باید کارگری بشویم" من میگویم تا هر وقت که بشویم، بالاخره باید فشار را گذاشت. ضرر که نکرده‌ایم. اگر کسی حرف حساب به گتَش نمیرود باید با فشار سیاسی درهای حزیش را به روی دیگران باز کرد. این واقعیت وجود دارد که حزب

کمونیست ایران در تلافی دو دوره است. پایان دوره رادیکالیزاسیون احزاب چپ، نه فقط در ایران بلکه در جهان. به نظر من الان اینطور نیست که بشود حزب کمونیست پدر و مادر دار دیگری ولی از یک منفعت ملی و استقلال طلبانه ایجاد کرد. حزب کمونیست ویتنام دیگر نمیشود درست کرد و بیست سال - به اسم حزب کمونیست - با آمریکا جنگید. الان دیگر دور استقلال‌طلبی در جهان به دست حتی مرتجعین افتاده است. یعنی وقتی که می‌خواهد کشور جدیدش را بسازد، خودش به اندازه کسی که می‌خواهد کشورش را از دستش بگیرد، مرتجع است. امپریالیستها و ضد امپریالیستها به یک اندازه مرتجعند. افغانستان این را خوب نشان میدهد. واقعیت امروزی، شرایطی را بوجود میآورد که به حال استفاده از سوسیالیسم برای منافع دیگری مفید نیست. خیلی مفید نیست. کاش را کرده، استفاده‌اش را به بورژوازی رسانده و الان دیگر دارند دورش میاندازند. حتی جنبش حزبی در تمام دنیا بمثابه جنبش کمونیستی دارد پایه‌اش را از دست میدهد، رأی از دست میدهد و در انتخابات‌ها به جایی نمیرسد حتی وقتی در پرتغال انقلاب میکند، در انتخابات بعدی که این انقلابیش را رهبری کرده، یکی دیگر را سر کار میگذارند. هفتاد سال هم منتظر بوده‌اند که اینجا سر کار بیاید. در اسپانیا هم همینطور. آژیتاتورهای انقلاب فرانسه دوباره "خوان کارلوس" را سر کار میآورند. حزب دمکرات مسیحی اسپانیا هم سر کار است و کمونیست هم دستش به جایی بند نمیشود. دیگر آن اهداف بینابینی، بورژوایی و اهداف رفرومیستی را با این نوع سوسیالیسمها نمیشود به جایی رساند. بهتر است حتی یک جاهایی دورش بیاندازند؛ سبزا باشند و همان اهداف قدیمی درست است که احتمالا سوسیال دمکراسی آلمان گذاشته بود و الان به خودش سبز میگوید. سبز راحت‌تر است، هر کسی میتواند وارد شود.

در این شرایط کسی که منطق قانونمندی تاریخ معاصر خودش را تشخیص ندهد، هیچ خدمتی به آن تاریخ نمیتواند بکند. قانونمندی تاریخ معاصر ما این است: کارگر دارد جلو میآید و دارد پرچم سوسیالیسم را بر میدارد و اعتراضات جدید کارگری در دنیا دارد پا میگیرد و یک بار دیگر سوسیالیسم دارد به پرچم کارگران تبدیل شود و ما باید عنصر فعال این پروسه باشیم. شصتاد تا حزب هم درست کنند که از حزب بغل دستی ایرانی بزرگتر باشد من را راضی نمیکند. بگویند اعضای ما صد و پنجاه برابر راه کارگر است، باشد! از این بزرگترش هم در تاریخ بوده که به جایی نرسیده است. خاصیت حزب کمونیست ایران این است که کلیدی را تقریبا در دست دارد که دری را به روی یک دوره جدید در جهان باز کند. اغراق هم نمیکنم، به خودم هم نمی‌خواهم روحیه بدهم. هندوانه هم زیر بغل کسی نمی‌خواهم بگذارم. خودم هم با این چیزها تهییج نمیشوم.

این واقعیت است و اگر واقعیت یک جایی بزرگ است، بزرگیش را هم باید گفت. کمونیست ایرانی واقعا در مقطعی قرار گرفته است که در آن پرونده دوره‌ای را که از پنجاه و سه نفر شروع میشود تا حزب توده و آخرش هم چریک فدایی و پیکار را ببندد و یک کمونیسم کارگری در ایران بنیاد بگذارد که هر وقت آن را میزنند کارگر را زده باشند و هر وقت رشد میکند کارگران رشد کرده باشند. نشود که جز این حالت وجود داشته باشد! در بحث قبلی گفتَم که بحث به جایی رسیده که بالاخره کارگران جلوی این وضعیت قرار گرفته‌اند که تا چهار سال آینده چند ده رهبر کمونیست و حزبی خودشان را

کمونیست ۱۶۴

پرورش بدهند و دارند بدست میآورند. ما آدمهای زیادی را و حزب کمونیست را به اینجا نزدیک کرده‌ایم. کارگران به جایی رسیده‌اند که برای اولین بار برای یک دوره طولانی با اسلحه خودشان به جنگ بورژوازی رفته و زده است. قبل از اینکه اصلا طرف صدایش در بیاید، گفته است که من تو را در کردستان میزنم. اسلحه‌اش را بدست گرفته، به اسم کارگر به جنگ رفته و به اسم کارگر هم در جنگ پیروز پیروز شده. این بنظر من خیلی مهم است. این از دستاوردهای این دوره است. وگرنه دوره قبل تا جبهه ملی لرز میکرد سوسیالیست ایرانی تب میکرد. همه بحثشان این بود که چرا ما به درجات کمی از دکتر مصدق حمایت کرده‌ایم. تمام بدبختی ما از آنجا ناشی میشود که ما کم از دکتر مصدق حمایت کردیم! جرأت نمیکرده سیاستی مستقل از بورژوازی لیبرال اتخاذ کند. جرأت نمیکرده سیاستی مستقل از خرده‌بورژوازی ضدامپریالیست فاسد ایران اتخاذ کند.

در این دوره است که نه فقط جرأت میکند حزبی که هنوز معتبر است را میزند، چون حزب بورژوازی است و میگوید اگر دست به روی من بلند کند من میزنم. آن دوره‌ای سوسپالست‌ها سرشان را پایین بیاندازند و در جامعه بدهکار ناسیونالیسم باشند، گذشته است. میگوید الان کارگر به صحنه می‌آید و ما تو را میزنیم و حساب کار خودت را بکن. می‌خواهی با من راه بیایی، من هم با تو راه می‌آیم. این حرف بنظر من معنی دارد و نمودارهایی از وضعیت مبارزه طبقاتی در عصر ما است. چیزی که من را تکان میدهد این است که فرصت پیدا کرده‌ام که در این دوره حضور داشته باشم، بتوانم در این پروسه باشم. و گرنه هیچ علاقه‌ای ندارم که یکی از پنجاه و سه نفر بومد و الان مُرده بومد. چه شد آخر؟ چه بود آن اتفاق؟! چکار کردند؟! چه خشتی روی چه خشتی رفت؟ بالاخره من می‌خواهم بدانم که کدام بچه کارگر در نتیجه فعالیت آن عده آدم زیاد، یک کلاس بیشتر به تحصیلاتش اضافه شد، یک واکسین بیشتر بهش زدند؟! کدام؟ حالا جامعه کارگری و حکومت کارگری خیر سرشان!

در نتیجهٔ فعالیت تمام سوسیالیسم ایرانی تا کنونی کدام لقمه غذای اضافی در سفره کارگران پیدا شده است؟ ما الان به جایی رسیده‌ایم که میتوانیم خیلی دستاوردها داشته باشیم و این اهمیت ما است، نه خلوص اپینولوژیک ما که میتواند امر شخصی من باشد و در چهارچوب آزادی مذهب بیفتد. خیلی سالاهاست که ما تنوری ارزش را خیلی خوب فهمیده‌ایم و خیلی دقیق میدانیم که جنگ ایران و عراق از کجا ناشی میشود و روابط امپریالیستی چیست، اما اینها هنوز برای من و تو نباید امتیازی باشد. شما میپرسید که تفاوت قضیه این است که باید کارگر را بیاوریم؟ من میگویم شاید بطور مادی که نگاه کنید من خیلی کارهای متفاوتی حتی با آن چیزی که قبلا بود نتوانم نشان دهم - به نظر خودم توانسته‌ام و نشان هم داده‌ام، در سیاست سازمان کمونیستی بعد از شددیدترین ضربات پلیسی که فکر نمی‌کنم اپدولوژی راه کارگر توانایی ساختن آن را داشت، در بار آوردن یک عده کمونیست این دوره‌ای که هر یک نفر از آنها الان اگر دکتر ارانی را جلوش زنده کنی او را میشوید و کنار میگذارد - در اینها ما چیزهایی را به دست آورده‌ایم ولی هنوز کافی نیست. به نظر من این نگرش اجازه میدهد که ما یک دوره جدیدی را شروع کنیم نه اینکه یک مسابقه را با پیروزی به سرانجام برسانیم. یک مسابقه جدید را آغاز کنیم.

من اصلا نمی‌خواهم از کمونیسم کارگری یک لغت ساخته شود. اگر کمونیستها واقعا همان که سنتا بودند میبودند، یعنی اگر در اعتراض کارگری و سوسیالیستی در جامعه میبودند اصلا این لغت توتولوژی و دوباره‌گویی بود. کمونیسم یعنی کارگری، کارگری یعنی کمونیسم. ولی چون نیست، این لغت برای من معنی دارد. من میگویم به سوسیالیستی که کتاب مارکس را از بر کرده هیچ نزدیکی حس نمیکنم اما با کارگری که در اعتصاب میگوید بچه‌ام گرسنه است نزدیکی حس میکنم. میگویند توده‌ای است، باشد! من نزدیکی احساس میکنم. بالاخره یک چیزی حس میکنم. ولی با آن کسی که درباره "چه باید کرد؟" میتواند پنجاه و سه تا سخنرانی بکند ولی امرش این است که ایران مستقل و آباد و غیره درست کند هیچ رفاقت و نزدیکی حس نمیکنم، هیچ علاقه‌ای بهش ندارم و به جنبش خودم متعلقش نمیدانم. فکر میکنم که باید اصلا از صحنه حذفش کرد. این سازمانها باید منحل بشوند. صد هزار تا سندیکالیست بیاورید من میگویم این مبارزه واقعی طبقه من است. می‌خواهم بگویم یک بوْچون [لغت گُردی بمعنای تحت الفظی "رفتن برای چیزی"، معادل approach انگلیسی] دیگری را به زندگی سیاسی آدم و تبلیغ آدم میآورد، در نگرش به خود و در راضی شدن از فعالیت و نحوه‌ای که بر می‌گردد به جامعه راجع به خودت حرف میزنی... اینها به نظر من فرق آن است. ممکن است کسی این سؤاها را برای خودش مطرح نکرده باشد و حتی این بحثها را خیلی دیگر تجزیدی بداند. چون خیلی مادی به صورت آدم نمیخورد. به اصطلاح بنظر می‌آید که حسد و گمان یک نفر راجع به تاریخ است، بیشتر از اینکه خود تاریخ عینی باشد. ولی همین برای من که آن را عینی فرض میکنم تکان‌دهنده است و یک سَرخط جدید پیدا میشود. بگذارید اینطور بگویم که دو دوره از فعالیت سیاسی در زندگی خودم میشناسم: یک دوره که به انقلاب ۵۷ مربوط میشود که در آن من یک سوسیالیست رادیکال ایرانی بودم که در پالایش عقیدتی چپ ایران نقش بازی کردم و بومد و دیدم؛ و یک دوره دیگری شروع میشود که من به عنوان مبارز جنبش طبقه کارگر ایران در آن شرکت میکنم. و تمام همّ و غمَم متحد کردنش و آوردنش روی تنوری انقلاب خودش، قوی کردنش دراعتراض خودش، اجازه ندادن به اینکه زیر بار کسی برود، اجازه ندادن به اینکه کسی به او محدودیتی تحمیل بکند و اینها است.

بنظر من منطق این دوره جدید کمونیسم کارگری است. منطق این دوره جدید هیچ نوع انتی رویزیونیسمی نیست. چون تنها ضد رویزیونیسم واقعی عصر ما بنظر من، کمونیسم کارگری است. کسی که وارد مارکس شود و بیرون بیاید و بالاخره کارگر را بعنوان یک مؤلفه اساسی وجود اجتماعی خودش به عنوان حزب سیاسی، پیدا نکند، به نظرم هیچی از مارکس نفهمیده، برای اینکه دو خط اول مانیفست کمونیست را نفهمیده. می‌خواهم بگویم که ضد رویزیونیسم واقعی اگر کسانی که نمی‌خواهند مکاتب راه بیاندازند و جدال مکاتب را جای مبارزه طبقاتی جا بزنند و در مکتب داری خودشان کیف کنند و آخرش هم بعنوان شخصیتهای شخیص یک مکتب سرشان را بگذارند و بمیرند، اگر کسی نمی‌خواهد این کار را بکند، می‌خواهد مبارز راه واقعی آزادی انسانهای واقعی و بهبود وضعیت واقعی آنها و بالاخره رهایی قطعی انسانهای دوره خودمان باشد، من میگویم اپینولوژی یک چنین پروسه ای، کمونیسم کارگری است نه مبارزه ضد رویزیونیستی و غیره.

تغییر، اجتناب ناپذیری هیچ چیز و عدم اعتقاد به قیامت سیاسی یک جزء اساسی تفکر او بود. پراتیک انسان منشا تغییر بود. قبلا گفته‌ام که برای او آینده صفحه نوشته نشده‌ای بود که انسانهای امروز میتوانند با اراده و آگاهی خود آنرا بنویسند. اراده انسان را منشا تغییر میدانست و نه قوانین کور را. برای او بقول حمید تقوایی فهمیدن قانون جاذبه کشف دوباره آئین راه رفتن نبود فرار از جاذبه یعنی پرواز بود. و چه بلند پرواز بود. در تمام دوره زندگی آینده را شکل میداد و میساخت. کمونیسم منصور حکمت کمونیسم پراتیک بود. کسی که بخواهد دنیا را تغییر دهد برای او بناچار به عرصه سیاست، جایی که قدرت دست بدست میشود و دنیاها ساخته و ویران میشوند، کشیده میشد. درست مثل مارکس. و ابزار دخالت در سیاست قدرت و حزب سیاسی است. اینها دو مفهوم کلیدی در کمونیسم منصور حکمت بودند همانطور که در سیستم مارکس و لنین بودند. چقدر زیبا، عمیق و روشن در نوشته لنینیسم و پراتیک انقلابی و همینطور در بحث دولت در دوره‌های انقلابی به این مساله میپردازد و بعدا در مباحث کمونیسم کارگری و حزب جامعه و حزب و قدرت سیاسی به آن بازمیگردد. کمونیسم منصور حکمت کمونیسم تغییر در زندگی بشر همین امروز و در همین دوره بود. کمونیسم پراتیک بود.

کمونیسمی که امروز در ابعاد وسیع از زبان منصور حکمت معرفی شده هیچ شباهتی به کمونیسم قبل از آن ندارد. کمونیسم انسانی، کمونیسم رهائی، کمونیسم برابری انسان، کمونیسم آزادی، کمونیسم شادی، کمونیسم مدرن، و کمونیسم پراتیکی است که همه اینها را همین امروز میخواهد. کسانی که این‌ها را روی میدانند باید ببینند که چه نیروی عظیمی فی‌الحال بگرد این کمونیسم گرد آمده است. کمونیسم دنیای بهتر.منصور حکمت بر شانه‌های مارکس و لنین ایستاده است. اما قامت خود او به روشنی مشهود است. دولت در دوره‌های انقلابی را کنار دولت و انقلاب بگذارید، بحث رابطه احزاب، طبقات و جنبش های اجتماعی را کنار ایدئولوژی آلمانی قرار دهید و دنیای بهتر، برنامه کمونیسم کارگری را با مانیفست مقایسه کنید متوجه قامت عظیم منصور حکمت میشوید.

قلب منصور حکمت از حرکت ایستاد اما منصور حکمت نمرده است. منصور حکمت با ایده هایش با آرمانش و با کمونیسمش چهره تابناک جنبش برابری انسانها و جنبش سوسیالیستی باقی خواهد ماند.

زنده باد منصور حکمت

و مترقی تا جزوه حل امپریالیستی مسله ارضی، از آناتومی لیبرالیسم چپ و بحث نقد تجربه شوروی تا بحث‌های کمونیسم کارگری و از نقد ناسیونالیسم و دموکراسی تا مباحث مربوط به فعالیت نظامی در کردستان و جدال با آل‌احمدهای پلاستیکی و مبارزه برای ممنوعیت حجاب برای دختران زیر ۱۶ سال و بحث سقط جنین این خط جاری است. انسان رشته‌ایست که همه اینها را بهم میبافد. کمونیسم او جنبش رهائی انسان، جنبش تعالی انسان است که ارزش دادن به انسان و خوشبختی، رفاه و آزادی او محور است. میپرسند چگونه منصور حکمت توانست همیشه بزرگترین نیرو را بگرد خود جمع کند. پاسخ من این است که او در وهله اول به این تَر مارکس پایبند بود که: "تئوری هنگامی میتواند توده گیر شود که بعنوان مساله‌ای مربوط به انسان عرضه گردد. و تئوری هنگامی میتواند به عنوان مساله‌ای مربوط به انسان عرضه گردد که رادیکال گردد. رادیکال بودن یعنی دست به ریشه مساله بردن. اما ریشه انسان خود انسان است." منصور حکمت کمونیسم را مجدداً به مساله ای مربوط به انسان تبدیل کرد.

اما منصور حکمت یک تنوریسین یا فیلسوف آکادمیک با تخصص در مورد مسائل انسانی نبود. این هم یک نکته تمایز او از کمونیسم ماقبل خودش بود. منصور حکمت از این سر هم کمونیسم و مارکسیسم را احیا کرد و بلکه پیشتر بود. به همان کمونیسم عتیقی که در باره‌اش صحبت میکردم برمیگردم. برای آن کمونیسم، اگر کسی حرفشان را میفهمید، دنیا قانونی داشت. اول برده داری بعد فئودالیسم، بعد سرمایه داری و آخر سوسیالیسم. از یک طرف سوسیالیسم درست مثل مشعر و قیامت اجتناب ناپذیر و حتمی بود و از طرف دیگر فعلا مقفور نبود یا بدلیل اینکه سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست یا اینکه هنوز وقتش نشده و فعلا باید از خمینی یا بنی صدر حمایت کرد و یا با خرده بورژوازی انقلاب خلقی کرد. کسی اگر هم تنوری سوسیالیستی داشت، همانقدرش را هم که داشت، قصد تغییر دنیا را نداشت. در نتیجه این چپ، تا آنجا که چپ بود، قصد تغییر بنیادی چیزی را نداشت. لای دست و پای جامعه همیشه خرد میشد. همیشه صف قربانیان آدمکشان بعدی را تشکیل میدادند. بین تنوری و فکر با عمل یک دره عظیم بود. نظاره گران قوانین از پیش تعیین شده ای بودند که در بهترین حالت میخواستند نقش مثبتی در این سیر ایفا کنند. منصور حکمت از ریشه فکری مارکس بود که گفت "فلاسفه تنها دنیا را بطرق مختلف تفسیر کرده‌اند، اما نکته بر سر تغییر آن است." قابلیت انسان در

برای خلق و سرکوب برای ضد خلق" میخواست. کمونیسم تهی شده از محتوای انسانی‌ش. کمونیسمی که به پرچم صنعتی شدن، استقلال، ضدیت با امپریالیسم تبدیل شده بود. به پرچم جنبش ناسیونالیستی تبدیل شده بود که انسان و حرمت و خوشبختی و شخصیتش جایی در آن ندارد، جنبشی که صنعتی شدن روسیه بشیوه ساختن اهرام ثلاثه را دست آورد خود میدانست و میخواست آنرا اینجا تکرار کند. کمونیسم که پرچم ترقیخواهی فرهنگی و معنوی بود به پرچم دفاع از عقب ماندگی، مذهب، ملیت پرستی و در بهترین حالت "فرهنگ خلق" تبدیل شده بود.

این کمونیسم، از یک طرف پرچم انزجار دانشجوی شهرستانی از فقر و عقب ماندگی صنعتی بود که با کوله‌باری از آهنگ‌ها و فرهنگ ملی عاشیققلر و لری و کردی و پوسترهای دست بریده عباس در کربلا همراهی میشد. کمونیسم ضد زن، کمونیسم مداح آفتابه مسی بعنوان سمبل فرهنگ خلق در مبارزه با غرب زدگی. کمونیسم سرمایه داری ملی و خوب و خوش خیم. با این یکی مشکل زیادی نداشتند. کمونیسمی که درباره همه چیز بود جز رهائی انسان. جز خوشبختی بشر، جز شادی مردم، جز برابری انسانها در برخورداری از نعمات زندگی. کمونیسم از معنی انسانی، ترقی خواهانه، مدرن، ضد استثمار تهی شده بود. کمونیسمی که در آن آرمان از هرکس باندازه توانش و به هرکس به اندازه نیازش به آرمان روز قیامت و عروج مهدی ماتریالیست های نیم بند تبدیل شده بود.

از طرف دیگر رادیکالهایش آنرا به پرچم خلع کردن کارگران از هویت انسانی‌ش تبدیل کرده بودند. آزادی سیاسی به کارگر مربوط نیست، اینکه در مدرسه چه خزعبلاتی به بچه‌اش درس میدهند بی ربط است، اینکه نیمی از طبقه کارگر بجرم زن بودن از تبعه درجه دهم هم پائین تر هستند فعلا اهمیتی ندارد. کارگر باید برود سندیکا و تشکل صنفی‌اش را درست کند، در مورد دستمزد و ساعت کار آموزش ببیند و چانه بزند. و سیاست و سرنوشت جامعه را بدست احزاب دیگر بسپارد. کارگری که قرار بود ناجی بشریت باشد، کارگری که قرار بود با آزادی خود انسان را رها کند.

کمونیسم از کارگر تهی شده بود و کارگر از کمونیسم خالی. "چپی که میبایست نجات بدهد، آزاد کند، آموزش بدهد و روشنگر باشد" بقول ژوبین "میبایست اول خود نجات داده میشد، آزاد میشد، آموزش میدید، و روشن میشد." منصور حکمت با این پدیده درافتاد. از بحث اسطوره بورژوازی ملی



سخنرانی کورش مدرسی

در مراسم بزرگداشت منصور حکمت ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۲

زیادی از کسانی که این جا هستند میتوانند در این مراسم شرکت کرده اید و همه کسانی که با تعقیب این مراسم از طریق اینترنت، بخصوص از فضای اختناق زده ایران، عملا در این مراسم شرکت میکنند از جانب حزب و همچنین شخصا تشکر میکنم. تردید ندارم که اگر این اجتماع، همین امروز، اجازه برگزاری در ایران را

مییافت ما با جمعیت میلیونی روبرو بودیم. امروز ما در مراسم بزرگداشت زندگی و دست‌آوردهای کسی جمع شده‌ایم که موافق و مخالف اذعان دارند که کاری که کرد و تأثیری که در زندگی زمانه خود گذاشت از همه شخصیت های تاریخ چپ و جنبش سوسیالیستی در ایران متمایز تر و برجسته تر بود. رد پایش را همه جا میبیند، حتی در ادبیات تند ترین مخالفینش. کسی که تأثیر وجودش راء، فراتر از مباحثات سیاسی و تئوریک، در زندگی هزاران انسان میبیند. کسی که هزاران نفر نه تنها زندگی فیزیکی‌شان، بلکه شرافت و حرمت انسانی خود را مدیون منصور حکمت میدانند. ملیونها نفری که از طریق منصور حکمت چشمتشان بر یک آینده مدرن، شاد، زنده، برابر و انسانی باز شد. ملیونها نفری که آرزویشان را از زبان و قلم منصور حکمت تازه بازشناختند. یاد کردن از دست آوردهای زندگی چنین کسی در مدتی کوتاه اصلا ممکن نیست. آیا باید از ژوبین با همه جذبه و طنز و شادی و دوستیش که دنیائی، و واقعا دنیائی، بود حرف زد؟ آیا باید از منصور حکمت شخصیت تنوریک و سیاسی حرف زد که به هر آنچه بود نه گفت و بخصوص بعد از سقوط بلوک شرق عملا یک تنه در مقابل هجوم راست به ایده های برابری طلبانه و انسانی و تسلیم خیل خیل روشنفکران و متفکرین به ارزشهای لیبرالی و ریاکارانه و نسبیت فرهنگی ایستاد؟ و بزرگترین، مدرن ترین، انسانی ترین و میلیتانت ترین حزب تاریخ اپوزیسیون ایران، و اجازه میخوام بگویم ۸۰ سال گذشته در جهان را بنا گذاشت؟ یا از نادر حرف بزنم؟ کسی که یار غمخوار و شریک مشکلات همه در حزب بود و برای فعالیت با نرمی انسانی برای همه در حزب راه پیدا میکرد. کسی که بخش

از همه شما عزیزانی که امروز حضورا در این مراسم شرکت کرده اید و همه کسانی که با تعقیب این مراسم از طریق اینترنت، بخصوص از فضای اختناق زده ایران، عملا در این مراسم شرکت میکنند از جانب حزب و همچنین شخصا تشکر میکنم. تردید ندارم که اگر این اجتماع، همین امروز، اجازه برگزاری در ایران را مییافت ما با جمعیت میلیونی روبرو بودیم. امروز ما در مراسم بزرگداشت زندگی و دست‌آوردهای کسی جمع شده‌ایم که موافق و مخالف اذعان دارند که کاری که کرد و تأثیری که در زندگی زمانه خود گذاشت از همه شخصیت های تاریخ چپ و جنبش سوسیالیستی در ایران متمایز تر و برجسته تر بود. رد پایش را همه جا میبیند، حتی در ادبیات تند ترین مخالفینش. کسی که تأثیر وجودش راء، فراتر از مباحثات سیاسی و تئوریک، در زندگی هزاران انسان میبیند. کسی که هزاران نفر نه تنها زندگی فیزیکی‌شان، بلکه شرافت و حرمت انسانی خود را مدیون منصور حکمت میدانند. ملیونها نفری که از طریق منصور حکمت چشمتشان بر یک آینده مدرن، شاد، زنده، برابر و انسانی باز شد. ملیونها نفری که آرزویشان را از زبان و قلم منصور حکمت تازه بازشناختند. یاد کردن از دست آوردهای زندگی چنین کسی در مدتی کوتاه اصلا ممکن نیست. آیا باید از ژوبین با همه جذبه و طنز و شادی و دوستیش که دنیائی، و واقعا دنیائی، بود حرف زد؟ آیا باید از منصور حکمت شخصیت تنوریک و سیاسی حرف زد که به هر آنچه بود نه گفت و بخصوص بعد از سقوط بلوک شرق عملا یک تنه در مقابل هجوم راست به ایده های برابری طلبانه و انسانی و تسلیم خیل خیل روشنفکران و متفکرین به ارزشهای لیبرالی و ریاکارانه و نسبیت فرهنگی ایستاد؟ و بزرگترین، مدرن ترین، انسانی ترین و میلیتانت ترین حزب تاریخ اپوزیسیون ایران، و اجازه میخوام بگویم ۸۰ سال گذشته در جهان را بنا گذاشت؟ یا

از نادر حرف بزنم؟ کسی که یار غمخوار و شریک مشکلات همه در حزب بود و برای فعالیت با نرمی انسانی برای همه در حزب راه پیدا میکرد. کسی که بخش از همه شما عزیزانی که امروز حضورا در این مراسم شرکت کرده اید و همه کسانی که با تعقیب این مراسم از طریق اینترنت، بخصوص از فضای اختناق زده ایران، عملا در این مراسم شرکت میکنند از جانب حزب و همچنین شخصا تشکر میکنم. تردید ندارم که اگر این اجتماع، همین امروز، اجازه برگزاری در ایران را مییافت ما با جمعیت میلیونی روبرو بودیم. امروز ما در مراسم بزرگداشت زندگی و دست‌آوردهای کسی جمع شده‌ایم که موافق و مخالف اذعان دارند که کاری که کرد و تأثیری که در زندگی زمانه خود گذاشت از همه شخصیت های تاریخ چپ و جنبش سوسیالیستی در ایران متمایز تر و برجسته تر بود. رد پایش را همه جا میبیند، حتی در ادبیات تند ترین مخالفینش. کسی که تأثیر وجودش راء، فراتر از مباحثات سیاسی و تئوریک، در زندگی هزاران انسان میبیند. کسی که هزاران نفر نه تنها زندگی فیزیکی‌شان، بلکه شرافت و حرمت انسانی خود را مدیون منصور حکمت میدانند. ملیونها نفری که از طریق منصور حکمت چشمتشان بر یک آینده مدرن، شاد، زنده، برابر و انسانی باز شد. ملیونها نفری که آرزویشان را از زبان و قلم منصور حکمت تازه بازشناختند. یاد کردن از دست آوردهای زندگی چنین کسی در مدتی کوتاه اصلا ممکن نیست. آیا باید از ژوبین با همه جذبه و طنز و شادی و دوستیش که دنیائی، و واقعا دنیائی، بود حرف زد؟ آیا باید از منصور حکمت شخصیت تنوریک و سیاسی حرف زد که به هر آنچه بود نه گفت و بخصوص بعد از سقوط بلوک شرق عملا یک تنه در مقابل هجوم راست به ایده های برابری طلبانه و انسانی و تسلیم خیل خیل روشنفکران و متفکرین به ارزشهای لیبرالی و ریاکارانه و نسبیت فرهنگی ایستاد؟ و بزرگترین، مدرن ترین، انسانی ترین و میلیتانت ترین حزب تاریخ اپوزیسیون ایران، و اجازه میخوام بگویم ۸۰ سال گذشته در جهان را بنا گذاشت؟ یا

از نادر حرف بزنم؟ کسی که یار غمخوار و شریک مشکلات همه در حزب بود و برای فعالیت با نرمی انسانی برای همه در حزب راه پیدا میکرد. کسی که بخش از همه شما عزیزانی که امروز حضورا در این مراسم شرکت کرده اید و همه کسانی که با تعقیب این مراسم از طریق اینترنت، بخصوص از فضای اختناق زده ایران، عملا در این مراسم شرکت میکنند از جانب حزب و همچنین شخصا تشکر میکنم. تردید ندارم که اگر این اجتماع، همین امروز، اجازه برگزاری در ایران را مییافت ما با جمعیت میلیونی روبرو بودیم. امروز ما در مراسم بزرگداشت زندگی و دست‌آوردهای کسی جمع شده‌ایم که موافق و مخالف اذعان دارند که کاری که کرد و تأثیری که در زندگی زمانه خود گذاشت از همه شخصیت های تاریخ چپ و جنبش سوسیالیستی در ایران متمایز تر و برجسته تر بود. رد پایش را همه جا میبیند، حتی در ادبیات تند ترین مخالفینش. کسی که تأثیر وجودش راء، فراتر از مباحثات سیاسی و تئوریک، در زندگی هزاران انسان میبیند. کسی که هزاران نفر نه تنها زندگی فیزیکی‌شان، بلکه شرافت و حرمت انسانی خود را مدیون منصور حکمت میدانند. ملیونها نفری که از طریق منصور حکمت چشمتشان بر یک آینده مدرن، شاد، زنده، برابر و انسانی باز شد. ملیونها نفری که آرزویشان را از زبان و قلم منصور حکمت تازه بازشناختند. یاد کردن از دست آوردهای زندگی چنین کسی در مدتی کوتاه اصلا ممکن نیست. آیا باید از ژوبین با همه جذبه و طنز و شادی و دوستیش که دنیائی، و واقعا دنیائی، بود حرف زد؟ آیا باید از منصور حکمت شخصیت تنوریک و سیاسی حرف زد که به هر آنچه بود نه گفت و بخصوص بعد از سقوط بلوک شرق عملا یک تنه در مقابل هجوم راست به ایده های برابری طلبانه و انسانی و تسلیم خیل خیل روشنفکران و متفکرین به ارزشهای لیبرالی و ریاکارانه و نسبیت فرهنگی ایستاد؟ و بزرگترین، مدرن ترین، انسانی ترین و میلیتانت ترین حزب تاریخ اپوزیسیون ایران، و اجازه میخوام بگویم ۸۰ سال گذشته در جهان را بنا گذاشت؟ یا

"کمونیسم کارگری و گسست ...

را به خدا" نمیتوانم کسی را تحت تأثیر قرار بدهم [خنده شوخی] که آقا این مهم است، تکان بخور و... اساسش این است و

خلاصه حرفم این است: کمونیست ایرانی تا حالا به مارکسیسم بعنوان یک نگرش ایدئولوژیک نگاه میکرده است. بعنوان یک سری آرمانها و اعتقاداتی در مورد آینده جامعه. اساس اساسی مارکس نگرشی به حال جامعه است و تبیین تاریخ واقعی، تاریخ در حال جریان جامعه. اگر کسی آن تاریخ را نبیند، هر چه به آیین سوسیالیسم قسم بخورد و آیه بیاورد، من حرفش را باور نمیکنم چون مارکسیسم انتقاد و شکافتن قانونمندی حرکت جامعه است در همان زمانی که دارد به پیش میرود، قانونمندی معاصر جامعه. تمام مارکسیسم انقلابی‌ای که ما بودیم تا تشکیل حزب و بعد از آن، آن تکه مارکسیسم است. نگرش تاریخی ما کم و کسری‌های اساسی دارد. از جمله اینکه بجای تاریخ مبارزه طبقاتی، تاریخ مبارزه حزبی و تاریخ مبارزه عقاید

^[1] کمونیسم کارگری و گسست ...

به مناسبت هفته منصور حکمت (۲۰۱۲)
منتشر میشود

منتخب آثار منصور حکمت شماره ۲

منصور حکمت بر شبکه‌های ملکان و لین
ایستاده است. اما علت خود او به روشنی
مشهود است. دولت در دوره‌های انقلابی را
کنار دولت و انقلاب بگذارد، بحث رابطه
لایزال، طبقات و جنبش‌های اجتماعی را کنار
پودمانی آلمانی قرار دهد و ملکان بگویند،
برنامه کمونیسم کارگری را با ملیست مائیس
کنند. نتیجه علت عظیم منصور حکمت
میشود.

گلب منصور حکمت از حرکت ایستاده اما
منصور حکمت آمده است. منصور حکمت با
ایده‌هایش با آن‌ها و با کمونیسم چهره
کلیک جنبش برابری ملکانها و جنبش
سوسیالیستی باقی خواهد ماند.

زاده به منصور حکمت

در بزرگداشت دستاوردهای یک زندگی پربار

منصور حکمت

شماره ۲

منتخب آثار

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran
Hekmatist

www.hekmatist.com

به مناسبت دهمین سالگرد هفته حکمت

در بیش از یک هزار صفحه،
شامل اسناد، سخنرانی‌ها و
نوشته‌های منتشر نشده

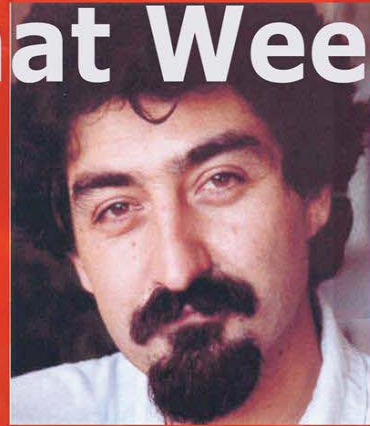
قیمت پیش فروش ۳۰ پوند استرلینگ
برای پیش خرید به میزهای کتاب حزب مراجعه
کنید یا مستقیماً با ما تماس بگیرید.
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

آدرس الکترونیکی:
hekmatistparty@gmail.com

دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم،
بدون امید سوسیالیسم،
بدون "خطر" سوسیالیسم،
به چه منجلاقی بدل میشود!

منصور حکمت

Hekmat Week 2012 4-11 June



برنامه های هفته حکمت در کشورهای مختلف

در بزرگداشت زندگی پر بار منصور حکمت

بزرگترین متفکر مارکسیست معاصر

کانادا، تورنتو: دوستداران منصور حکمت برگزار میکنند

سخنرانان

خالد حاج محمدی: منصور حکمت و کمونیسم در ایران
دکتر عزت مصلی نژاد: نگرشی بر دموکراسی، تعابیر و واقعیات- نظریه ای از منصور حکمت
زمان: یکشنبه ۱۰ ژوئن - ساعت ۳ تا ۵ بعد از ظهر
مکان: ۵۱۰۰ خیابان یانگ، سیویک سنتر نورت یورک، اتاق اجتماعات شماره ۳
برای اطلاعات بیشتر با مینو همیلی تماس بگیرید
تلفن تماس: ۴۱۶۹۱۹۳۲۲۷

آلمان، کلن: خانه مردم حزب حکمتیست برگزار میکند

سخنرانان

محمد راستی: منصور حکمت- حزب و قدرت سیاسی
سهند حسینی: منصور حکمت و سازماندهی کارگری
شنبه ۹ ژوئن ساعت شش و نیم بعدازظهر
مکان: Alte Feuerwache, Melchiorstrasse 3
تلفن تماس: ۰۱۷۸۷۶۸۶۷۰۹

سوئد، گوتنبرگ: خانه مردم حزب حکمتیست برگزار میکند

سخنرانان

وریا نقشبندی: منصور حکمت، سبک کار کمونیستی و پراتیک پوپولیستی
سلام رسولی: منصور حکمت و مفهوم طبقات اجتماعی
پخش اسلاید قسمتهایی از سخنرانیهای منصور حکمت
زمان: ۶ ژوئن ۲۰۱۲ از ساعت ۱۶ الی ۱۹ بعداز ظهر
مکان: Stigbergsliden 18

سوئد، استکهلم: خانه مردم حزب حکمتیست برگزار میکند

سخنرانان

مصطفی رشیدی: منصور حکمت و یک سوال: آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود؟
آسو فتوحی: کمونیسم کارگری و گسست طبقاتی
زمان:
مکان:
تلفن تماس: ۰۷۳۹۲۸۶۸۴۲

مصطفی رشیدی



به مناسبت هفته حکمت

پرچمدار و موتور محرکه جریانی قرار گرفت که انقلاب سوسیالیستی را بدون کم و کاست در دستور کار خود داشت. آیا تحولات اساسی در آن جامعه نقش دیگری کمونیسم میتواند در ایران پیروز شود؟ این سوالی بود که منصور حکمت در مقابل کمونیستها و طبقه کارگر در ایران قرار داده بود و هرگز از آن کوتاه نیامد. زندگی سیاسی او را در پاسخ مثبت به این سوال میتوان خلاصه کرد. هیچ کس باندازه او ضعفهای طبقه کارگر، و عمق و دامنه نفوذ آرا و عقاید بورژوایی در جامعه و در میان طبقه کارگر را منعکس نکرده است. او دشمن بیرحم عبارت پردازیهای چپ و سرداندن کارگر در دالانهای سرمایه داری بود. در میدان کشمکشهای سیاسی زنده جامعه منصور حکمت را باید یک تاکتیسین نابغه، یک استاد ماهر سازش بر اساس شناخت نیروی خویش و بر اساس پرنسیپهای طبقاتی بشمار آورد. شور را برای توصیف منجالب جامعه ای در امتداد حکومت بورژوازی بکمک بگیرند. امروز بتدریج نسل تازه تری از انقلابیون

تعاونی برای کارگران چشمگیر است، اما و فعالین کارگری بار تحولات سیاسی و همزمان همان کارگر بعنوان ستون اصلی اجتماعی در ایران را بعهده میگیرند. منصور حکمت به جستجو و سوالات، به راهبر مارکسیست در آماده کردن این مراکز تعلق دارد. کمونیزم و طبقه کارگر در ایران به عمیق ترین و اصیل ترین تفکرات مارکسیستی، به ابزار و پیروزی پیروزی بورژوازی در جهان، سازمان، به بلندپروازی نیاز دارد. منصور حکمت، مدت و تئوریهای او، و کوهی از مسموم و الکن و سترون سیاسی، به ادبیات کاملاً زنده او، هنوز سرمایه مضمون کشمکشهای اجتماعی بزرگ عظیمی است که میتواند قطب پرقدرتی از کمونیزم مدعی و توده ای و محبوب در ایران را شکل بدهد.

هفته منصور حکمت را پیش رو داریم. نقد و تکامل بخشیدن آگاهانه دستاوردهای حزب حکمتیست با اعلام این مناسبت، فلسفه، اقتصاد و سیاست عصر خویش سازمان دادن و تشویق یک هفته از انواع ابتکارات به منظور آشنایی و مرور آثار و پراتیک حکمت را در دستور قرار داده است. با گذشت هر سال، و امروز بیش از هر وقت دیگر فلسفه و اهمیت هفته منصور حکمت مشهود و قابل لمس شده است.

امروز شکافی ده ساله ما را از منصور صف مستقل و آگاه و سازمانیافته طبقه حکمت جدا میکند. اگر مارکسیسم حاصل کارگر پای فشرد. منصور حکمت اهمیت دستاوردهای کوچک یک صندوق

تلویزیون پرتو

برنامه ای از حزب حکمتیست

تلویزیون پرتو برنامه ای از حزب حکمتیست از "کانال یک" روی

ماهواره "هات برد" پخش میشود

برنامه های پرتو روزهای جمعه ساعت ۸ بعدازظهر به وقت تهران (۵.۳۰ دقیقه بعدازظهر اروپای مرکزی و ۸.۳۰ صبح لس آنجلس) روی ماهواره هات برد از کانال یک پخش میشود.

این برنامه ها روزهای سه شنبه ساعت ۲.۳۰ دقیقه صبح (۳ بعداز ظهر لس آنجلس و ۱۲ شب اروپای مرکزی) تکرار میشود.

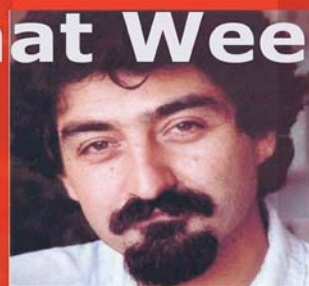
برنامه های تلویزیون پرتو همچنین در اروپا، امریکا، استرالیا، کانادا و بخشی از خاورمیانه قابل رویت است.

تلویزیون پرتو را میتوان همزمان روی سایت مشاهده کرد؛
<http://www.glwiz.com/homepage.aspx>

Frq 11179
Syb 27500
Pol H
FIC 3/4

مشخصات ماهواره:

Hekmat Week 2012 4-11 June



Marx– Hekmat Society
seminar in London

در بزرگداشت زندگی پربار

منصور حکمت

بزرگترین متفکر مارکسیست معاصر

Saturday 2 June 2012, 1:30 – 4:30

سخنرانان

مظفر محمدی: انسان از نگاه منصور حکمت

اعظم کم گویان: منصور حکمت و نظم نوین امپریالیستی

Aman Kafa: Mansoor Hekmat and the two Gulf wars
امان کفا: منصور حکمت و دو جنگ خلیج - سخنرانی به انگلیسی

کوروش مدرسی: منصور حکمت و حل امپریالیستی مسأله ارضی در ایران

لطفاً از آوردن کودکان زیر ۱۶ سال خودداری کنید
ورودی: رایگان

برای اطلاعات بیشتر با تسرین جلالی مدیر انجمن مارکس - حکمت تماس بگیرید:
marx.hekmat@gmail.com

www.marxhekmatociety.com

تحریریه کمونیست:

سر دبیر: خالد حاج محمدی
دستیار سردبیر: فواد عبداللہی
اعضا تحریریه: آذر مدرسی، اسد گلچینی، امان کفا، اعظم کم گویان، بهرام مدرسی، ثریا شهابی، حامد کیایی، محمد جعفری، محمد فتاحی، مظفر محمدی

به تلویزیون پرتو کمک مالی کنید

ادامه برنامه های تلویزیون پرتو به همت کمکهای دوستدارانش ممکن شده است. با کمکهای مالی خود ادامه کاری این برنامه را ممکن کنید.

سپانسورهای تلویزیون پرتو:

عزرا آدمی	جواد اصلانی	لادن داور	اسد گلچینی
کریم خضری	حبیب عبداللہی	حسام منتظری	
قادر محمود پور	نظیره معماری	دیانا نامی	

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، پری زارع:
hekmatistparty@gmail.com

تشکیلات خارج کشور، لادن داور:
ladann@netcologne.de

آذر مدرسی:
azar.modaresi@gmail.com

اسد گلچینی:
agolchini@gmail.com

خالد حاج محمدی:
khaled.hajim@gmail.com

کارگران جهان متحد شوید